

درسنامہ

آشنائی باتاریخ اسلام (۱)

پیام آور رحمت

سید علی میر شریفی

## **فهرست**

دیباچه ناشر

درآمد

پیش‌گفتار

مقدمه

آشنایی اجمالی با جزیره‌العرب

اوضاع جغرافیایی و اقتصادی

وضعیت سیاسی و اجتماعی

دین و فرهنگ

### بخش اول: دوران قبل از بعثت

درس اول ولادت رسول خدا ... و آیین پیامبر قبل از بعثت

ولادت رسول خدا

دوران شیرخوارگی

خاطرات صحرا

بازگشت به آغوش مادر

سفر شام

جنگ‌های فجار

پیمان جوانمردان

سفر تجاری به شام

ازدواج با حضرت خدیجه

خطبه عقد

نصب حجرالاسود

ولادت برادر و جانشین

شغل و معیشت پیامبر

آیین پیامبر قبل از بعثت

خلاصه درس

خود آزمایی

### بخش دوم: دوران بعد از بعثت

درس دوم بعثت ... و بهانه جویی سران شرک

بعثت

نقد و بررسی حدیث عایشه

تاریخ بعثت

امیرالمؤمنین پیشگام در اسلام

[اسلام جعفر بن ابی طالب](#)

[دعوت خویشاوندان](#)

[دعوت عمومی](#)

[واکنش قریش](#)

[خانه ارقم](#)

[اسلام حمزه بن عبدالمطلب](#)

[تطمیع عتبه](#)

[ملاقات ولید](#)

[بھانہ جو بی سران شرک](#)

[خلاصہ درس](#)

[خود آزمایی](#)

[درس سوم آخرین پیشنهاد ...و سال اندوہ](#)

[آخرین پیشنهاد](#)

[شکنجہ و آزار](#)

[ہجرت بہ حبشہ](#)

[تعداد مہاجر ت بہ حبشہ](#)

[لجاجت قریش](#)

[تیز ہوشی ابوطالب](#)

[سخنان تاریخی جعفر](#)

[نیرنگ جدید عمرو عاص](#)

[حسن استفادہ ابوطالب](#)

[مشکلات مہاجران](#)

[بازگشت عدہ ای از مہاجران](#)

[عہدنامہ بیدادگری](#)

[حماسہ بزرگ شعب ابوطالب](#)

[استقامت حیرت انگیز بنی ہاشم](#)

[گشایش الہی](#)

[علت رفتن بہ شعب](#)

[منشور جاوید ابوطالب](#)

[سال اندوہ](#)

[خلاصہ درس](#)

[خود آزمایی](#)

[درس چہارم بہ سوی طائف ...و در راہ یترب](#)

[بہ سوی طائف](#)

[بازگشت بہ مکہ](#)

[اسراء و معراج](#)

[دعوت قبایل](#)

[اولین مسلمانان یثرب](#)

[نخستین بیعت عقبه](#)

[دومین بیعت عقبه](#)

[علل گرایش یثربیان به اسلام](#)

[مقدمات هجرت](#)

[هجرت تکلیف شرعی](#)

[تعداد مهاجران](#)

[توطئه بزرگ قتل پیامبر](#)

[غار ثور](#)

[در راه یثرب](#)

[خلاصه درس](#)

[خود آزمایی](#)

## [بخش سوم: دوران پس از هجرت](#)

### [درس پنجم یثرب سرای هجرت...و تغییر قبله](#)

[یثرب سرای هجرت](#)

[هجرت امیرالمؤمنین](#)

[ورود به یثرب](#)

[پی‌ریزی بزرگ‌ترین تمدن بشر](#)

[مشخصات مسجد پیامبر](#)

[سرافرازی امیرالمؤمنین](#)

[پیمان برادری](#)

[تشکیلات یهودیان یثرب](#)

[پیمان عمومی مدینه](#)

[حرکت‌های نظامی](#)

[غزوه ذات العشیره](#)

[سریه عبدالله بن جحش](#)

[تغییر قبله](#)

[خلاصه درس](#)

[خود آزمایی](#)

### [درس ششم جنگ بدر...تغییر مسیر تجاری قریش](#)

[جنگ بدر](#)

[اطلاع قریش از حرکت پیامبر](#)

[رایزنی نظامی](#)

[داستان سایبان](#)

[ارزیابی قریش از سپاه اسلام](#)

[آغاز نبرد](#)

[فروپاشی سپاه قریش](#)

[غنایم و سرنوشت اسیران](#)

[حضور فرشتگان در بدر](#)

[نقش علی در پیروزی بدر](#)

[جنگ بدر از دیدگاه قرآن](#)

[پیامدهای جنگ بدر](#)

[ازدواج امیرالمؤمنین<sup>۷</sup>](#)

[جنگ بنی قینقاع](#)

[جنگ سویق](#)

[تغییر مسیر تجاری قریش](#)

[خلاصه درس](#)

[خود آزمایی](#)

[درس هفتم جنگ احد ... و ارزیابی جنگ احد](#)

[جنگ احد](#)

[اطلاع پیامبر از حرکت قریش](#)

[موقعیت جغرافیایی جنگ احد](#)

[مشورت نظامی با اصحاب](#)

[حرکت به سوی احد](#)

[صف آرای و آغاز پیکار](#)

[حمله خالد بن ولید](#)

[شایعه قتل رسول خدا](#)

[پیمان بر کشتن پیامبر](#)

[رشادت امیرالمؤمنین](#)

[داماد شهید](#)

[مثله کردن شهیدان](#)

[شیطنت ابوسفیان](#)

[نگرانی مدینه و دفن شهدا](#)

[بازگشت به مدینه](#)

[عقب نشینی مشرکان](#)

[جنگ احد از نگاه قرآن](#)

[ارزیابی جنگ احد](#)

خلاصه درس

خود آزمایی

درس هشتم غزوه حمراء الاسد ... و غزوه دومة الجندل

غزوه حمراء الاسد

سریه ابوسلمه

حادثه رجیع

حادثه بئر معونه

جنگ بنی نضیر

نصیحت ابن صوری

کارشکنی منافقان

شجاعت امیرالمؤمنین

تسلیم شدن بنی نضیر

تقسیم غنائم

نتایج جنگ بنی نضیر

جنگ بنی نضیر از نظر قرآن

تحریم خمر

بدر الموعد

غزوه ذات الرقاع

غزوه دومة الجندل

خلاصه درس

خود آزمایی

## دیباچه ناشر

مراتب معنوی حج، که سرمایه جاودانه است و انسان را به افق توحید و تنزیه نزدیک می‌نماید، حاصل نخواهد شد مگر آنکه دستورات عبادی حج به طور صحیح و شایسته و مو به مو عمل شود. (امام

خمینی، صحیفه نور، ج 19، ص 25)

حج نمایشی باشکوه از اوج رهایی انسان موحد از همه چیز جز او و عرصه پیکاری فرا راه توسن نفس و جلوۀ بی‌مانندی از عشق، ایثار، آگاهی و مسئولیت در گسترۀ حیات فردی و اجتماعی است. پس حج تبلور تمام عیار حقایق و ارزش‌های مکتب اسلام است.

مؤمنان زنگار دل را با زمزم زلال توحید می‌زدایند و با حضرت دوست تجدید میثاق می‌کنند و گرچه میراث ادب و فرهنگ ما، مشحون از آموزه‌های حیات‌بخش حج است، اما هنوز ابعاد بی‌شماری از این فریضه مهم، ناشناخته و مهجور مانده است.

پیروزی انقلاب اسلامی ایران، در پرتو اندیشه‌های تابناک امام خمینی<sup>۱</sup> حج را نیز همچون دیگر معارف و احکام اسلامی، در جایگاه واقعی خویش نشاند و سیمای راستین و محتوای غنی آن را نمایاند. اما هنوز راهی دراز در پیش است تا فلسفه، ابعاد، آثار و برکات آن شناخته و شناسانده شود.

در راستای تحقق این هدف بزرگ، با الهام از اندیشه‌های والا و ماندگار امام راحل - احیاگر حج ابراهیمی - و با بهره‌گیری از رهنمودهای ارزشمند رهبر عزیز انقلاب اسلامی، حضرت آیت الله خامنه‌ای - مدظله - معاونت آموزش و پژوهش بعثه مقام معظم رهبری، تلاش می‌کند با کاربردی کردن متون آموزشی، فصل جدیدی فرا راه کارگزاران حج و زائران حرمین شریفین بگشاید.

از این رو، پس از کارشناسی‌های متعدد و بهره‌گیری از اساتید و متخصصان فن، تلاش گردیده تا برای تهیه درسنامه‌ها و محتوای مورد نیاز در سفر حج و عمره، عناوین، موضوعات، سرفصل‌ها و منابع هر درس را مشخص و جلسات آموزشی آنها زمان‌بندی گردد تا به نحو بهینه مورد استفاده قرار گیرد.

عناوین این درسنامه‌ها عبارتند از:

1. مناسک حج
2. آداب سفر حج
3. اسرار و معارف حج
4. آشنایی با تاریخ اسلام (1 و 2)
5. آشنایی با تاریخ و اماکن مقدس مکه و مدینه

6. اخلاق معاشرت

7. احکام مبتلابه حج

8. آشنایی با کشورهای اسلامی

9. گزیده سیمای عقاید شیعه

10. شناخت عربستان

11. محاوره عربی

بی تردید آغاز هر کاری با کاستی‌ها و نواقص احتمالی همراه است. لذا انتظار می‌رود با بهره‌گیری از نظرات خوانندگان ارجمند، نقاط قوت و ضعف این مجموعه شناسایی و به تقویت داشته‌ها و زدودن کاستی‌های آن اقدام شود. در پایان ضمن تشکر از همه کسانی که ما را در تهیه و تنظیم این مجموعه یاری کرده‌اند، توفیق همگان را از خداوند منان خواهانیم.

معاونت آموزش و پژوهش بعثه

اداره کل آموزش

## درآمد

ستایش بی‌پایان و ویژه پروردگار بی‌همتا است که انسان را از گِل مانده آفرید و سپس از روح خود در کالبد بی‌جان او دمید و برای هدایت وی به سوی سعادت دنیا و آخرت پیامبران را فرستاد که نخستین آنان حضرت آدم<sup>۷</sup> و آخرینشان حضرت محمد بن عبدالله خاتم انبیاء<sup>۹</sup> است.

کتاب پیام‌آور رحمت که به پیشنهاد و دستور سرور ارجمند جناب حجة الاسلام و المسلمین دکتر احمد احمدی سرپرست سازمان سمت و با پیگیری مستمر و خردمندانه دوست گرانمهر حجة الاسلام دکتر سید طه مرقاتی قائم مقام سازمان سمت برای تدریس در دانشگاه‌های کشور سامان یافت، پس از چاپ و انتشار با استقبال بعضی از دانشمندان و برخی از مجامع علمی و فرهنگی روبه‌رو گردید.

در این جا لازم است از توجه و لطف همه عزیزان تشکر و قدردانی نمایم و از مرحمت و عنایت کریمانه دو دوست بزرگوار به خصوص یاد کنم. نخست اویس زمان و سقراط خراسان، متفکر عدالتخواه استاد محمدرضا حکیمی که خداوند رحمان بر درازای عمر مبارکش بیفزاید. معظم له چندین بار در جلسات عمومی و خصوصی ذره‌پروری کرده و از کتاب تجلیل و به نیکی یاد نمودند. دیگری استاد عظیم الشأن، دانشمند فرهیخته و ادیب توانمند جناب دکتر احمد مهدوی دامغانی استاد برجسته دانشگاه هاروارد ایالات متحده آمریکا که پروردگار مهربان همواره وجود نازنیش را در دیار غربت به سلامت دارد. استاد نامه‌ای بس ارزشمند و پرمحتوا در تجلیل و نقد کتاب همراه با پیشنهادات و ملاحظات اصلاحی برای اینجانب ارسال کردند.

همچنین کتاب پیام‌آور رحمت به قلم مترجم شهیر و برجسته ایران سرکار خانم دکتر فریده مهدوی دامغانی به زبان فرانسه و به قلم دو نفر از نویسندگان فاضل پاکستان آقایان محمد کاظم سلیم و سید عمار یاسر همدانی به زبان اردو ترجمه شد. قرار است به زبان‌های عربی، انگلیسی، روسی، ترکی آذری و اسپانیولی نیز ترجمه گردد.

اخیراً نیز از سوی معاونت آموزش و پژوهش بعثه مقام معظم رهبری در سازمان حج و زیارت برای آموزش در بین روحانیون اعزامی به حج و عمره، کتاب به صورت زیبایی در قالب پانزده درس، به نام درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام در دو جلد تنظیم گشته است. ویژگی و ارزش کار مذکور در این است که هیچ‌گونه دخل و تصرفی در متن کتاب صورت نگرفته و اصالت آن صد در صد حفظ شده است. اینجانب متن آماده شده را به دقت ملاحظه و مطالعه کردم و طی آن مواردی را نیز اصلاح و اضافه نمودم.

امیدوارم کتاب پیام آور رحمت در شکل و لباس جدیدش نیز مورد عنایت حضرت حق جلّ و علا و آخرین سفیرش محمد مصطفی که بر او و خاندان پاکش هزاران درود و سلام خدا باد واقع شود و نیز مورد استفاده دوستداران و علاقه‌مندان سیره نبوی قرار گیرد.

قم - سید علی میرشریفی

17 دی 1388

21 محرم 1431

## پیش‌گفتار

دروود و رحمت بی‌پایان خداوند بر روان پاک و تابناک یگانه منجی عالم انسانیت، پیام‌آور رحمت، رسول خدا، محمد مصطفی<sup>۹</sup> که آفرینش نظام هستی ظل و طفیلی وجود مقدس آن بزرگوار بود و همان بزرگ قافله سالار قافله بشری و رسول مهر و محبت بود که جهان تاریک و فرورفته در ظلمت و خشونت و فساد و تباهی را با نور و رحمت و مهر و عطوفت خود روشنایی بخشید و نجات داد.

مدت هفت سال بود سرور ارجمند و دوست دانشمند حجة الاسلام والمسلمین آقای دکتر احمد احمدی ملایری مسؤول محترم سازمان سمت و عضو برجسته شورای عالی انقلاب فرهنگی می‌فرمود کتابی مختصر در باره سیره رسول خدا<sup>۹۱</sup> در حد دو واحد برای تدریس در دانشگاه‌های کشور بنویسم. اینجانب به لحاظ اشتغالات زیاد از جمله نگارش سیره جعفر طیار<sup>۷</sup> نمی‌توانستم بپذیرم. وانگهی نگارش و ترسیم زندگانی و بعثت خاتم پیامبران و برترین فرد انسان به دست کوچک‌ترین فرد بشر کاری است بس دشوار. تا آن‌که در تابستان هزارو سیصد و هشتاد جناب آقای دکتر احمدی به اتفاق معاون خود برادر گرانقدر حجة الاسلام دکتر سید طه مرقاتی به روستای ییلاقی ما واقع در ضلع غربی شهرستان قم تشریف آوردند و امر فرمودند باید این کار را شروع کنید و تشخیص اولویت کارها را بر عهده ما بگذارید. اینجانب به ناچار پذیرفتم و از خداوند حکیم و رسول اکرم<sup>۹</sup> استمداد طلبیدم. آن‌گاه با اساتید و بزرگان این فن در داخل و خارج کشور مشورت و رایزنی نمودم و از تجربیات و راهنمایی‌های ارزشمند آنان بهره بردم. استاد مسلم و متخصص سیره نبوی دوست گرانمهر و استاد بزرگوار ما مورخ محقق حجة الاسلام والمسلمین استاد سید جعفر مرتضی عاملی در حال حاضر در جنوب لبنان به سر می‌برد، در زمستانی سرد به روستای استاد واقع در نزدیکی مرز فلسطین اشغالی رفتم. ایشان با آغوش باز مرا پذیرفت و خونگرمی استاد از شدت سرما کاست. پاره‌ای از مشکلات و معضلات کار را با معظم‌له در میان گذاشتم و او راهنمایی‌های لازم را مبذول داشت و لوح فشرده مجلدات چاپ نشده کتاب ارزشمند الصحيح من سيرة النبي الأعظم را در اختیار اینجانب قرار داد که در این‌جا فرصت را مغتنم شمرده و از ایشان تشکر می‌کنم.

برای تحقیق میدانی در باره جنگ موته به کشور اردن سفر نمودم و از شهرهای موته، مزار، معان، منطقه بلقا و بندر عَقَبَه در نزدیکی مرز عربستان دیدن کردم. این سفر به دعوت مدیر مؤسسه آل‌البیت اردن، دوست ارجمند جناب استاد دکتر ابراهیم شَبَّوح انجام شد که واجب است از زحمات و هم‌چنین رهنمودهای ایشان در باره نحوه نگارش کتاب تشکر کنم. بسیار مشتاق بوم و لازم می‌دانستم به عربستان نیز سفر کنم و تحقیقات میدانی خود را ادامه داده و تکمیل نمایم ولی برخلاف تلاش زیاد موفق به اخذ ویزا نشدم.

در شیوه کار از اصل معمول و مورد قبول مورخان و محققان عرصه تاریخ که کشف حقیقت مبتنی بر نصوص تاریخی در پرتو قراین و شواهد است، پیروی شد و از استحسان و حدسیات بی پایه و اساس خودداری گردید. بیشتر عنایت اینجانب بر این بود که ناگفته‌ها و کم گفته‌ها و مشکلات و معضلات سیره را در حد وسع و توان خود بیان کنم. در نقل مطالب نیز متن مباحث و گفتگوها درج گردید تا اساتید و دانشجویان با ذوق و سلیقه خود از آن برداشت نموده و تفسیر و تحلیل نمایند. در روش ترجمه و انتخاب الفاظ و اصطلاحات هم اهتمام بر این بود که حال و هوای روزگار صدر اسلام ترسیم گردد.

در انتخاب مطالب و گزینش مصادر صرفاً به منابع سیره و تاریخ اسلام بسنده نشد بلکه از صدها کتاب گوناگون از جمله تفسیر، حدیث، رجال، فضایل، ادبیات و غیر آن استفاده گردید. تألیفات ارزشمند معاصران نیز از نظر دور نبود. با توجه به آموزشی بودن کتاب اصل ایجاز و گزیده نویسی مد نظر بود، با این وصف کوشش شد تا از جامعیت آن کاسته نشود. برای رعایت اختصار و یکنواختی مطالب از نوشتن پابرج و ارجاع به مصادر در پاورقی خودداری گردید و گزیده منابع در همان متن کتاب ذکر شد که توضیح آن در فهرست منابع آمده است. اگر توفیق یار گردید و کتابی به عنوان منبع و مرجع این درس تدوین گشت، تفصیل مطالب همراه ارجاع به مصادر به طور گسترده در آنجا ذکر خواهد شد.

تعداد زیادی از دوستان فاضل و اساتید بزرگوار اوراق این متن را پیش از چاپ مطالعه کردند و برخی در بعضی از دانشگاه‌ها تدریس نمودند و سپس توضیحات و پیشنهادهای سودمندی را متذکر شدند که از تمامی آن عزیزان سپاسگزارم. در صدر این بزرگواران دو فرزانه هستند که بر خود فرض می‌دانم از آنان با عظمت و نیکی یاد نمایم؛ یکی دانشمند نادرالمثال جناب حجة الاسلام والمسلمین شیخ محمدرضا حکیمی که خداوند عمر پربرکتش را بلند گرداند، استاد پاره‌ای از این اوراق را کریمانه و با دقت اعجاب‌انگیز از نظر گذراند و تذکرات بسیار ارزشمندی را ارائه داد. دیگری سرور مکرم جناب آقای دکتر احمد احمدی که توفیقش در خدمت به فرهنگ این مرز و بوم افزون باد، با دقت خاص خویش کتاب را ملاحظه و اصلاحات مفیدی را اعمال کرد. اجر و پاداش همه این دانشوران با صاحب کتاب باد. بی‌شک همه این نعمت‌ها لطف و مرحمت پروردگار بود که بر حقیر ارزانی داشت، پس در هر حال سپاس و تشکر از آن اوست.

قم - عیسی آباد

سید علی میرشریفی

شهریور 1385 / شعبان 1427

## مقدمه

### آشنایی اجمالی با جزیره العرب

#### اوضاع جغرافیایی و اقتصادی

جزیره العرب به صورت شبه جزیره‌ای است بزرگ که به گفته *اطلس السیرة النبویه* ۱/۸ با مساحتی بیش از سه میلیون کیلومتر مربع در انتهای جنوب غربی آسیا قرار دارد. از غرب به خلیج عَقَبَه و دریای سرخ و از شرق به دریای عُمان و خلیج فارس و از جنوب به خلیج عدن و از شمال به سرزمین عراق و اردن (بادیه الشام) محدود است. جزیره العرب دارای سه بخش اصلی است؛ بخش مرکزی که وسیع‌ترین قسمت جزیره العرب را تشکیل می‌دهد و به صحرای عرب معروف است، بخش شمالی به نام حجاز است که شهرهای مهم مکه و مدینه در آن قرار دارد و بخش جنوبی که شامل منطقه یمن است. جزیره العرب دارای بیابان‌های خشک و بی‌آب است و به جز در برخی مناطق مانند یمن، طائف و مدینه کشاورزی رونق چندانی ندارد.

کار عمده ساکنان جزیره العرب در صدر اسلام دامداری، بازرگانی و داد و ستد بود. چون این منطقه بین کشورهای آسیا و اروپا قرار داشت از نظر تجارت حائز اهمیت بود. در روزگاران قدیم چینی‌ها و هندی‌ها کالاهای خود را از این طریق به اروپا و مصر حمل می‌کردند. وجود کعبه که مطاف و مورد احترام مردم جاهلیت بود اهمیت آن را دو چندان می‌کرد. با این وصف جزیره العرب منابع اقتصادی و درآمد قابل اعتنایی نداشت، به همین سبب هیچ یک از کشورگشایان آن روزگار مانند امپراتوری‌های روم و ایران، جز در برخی موارد، چشم طمع بدان ندوخته بودند.

#### وضعیت سیاسی و اجتماعی

دو طایفه بزرگ در جزیره العرب زندگی می‌کردند، قحطانیان در جنوب و عدنانیان در شمال. قحطانیان عرب اصیل بودند که به آنان عرب عاربه می‌گفتند و عدنانیان عرب مستعربه یعنی عرب غیر اصیل بودند، هر چند برخی از نویسندگان عرب مانند مؤلف *اطلس السیرة النبویه* ۲/۴ در وجود عرب مستعربه تشکیک کرده و منکر آن شده‌اند و عصر حضرت ابراهیم<sup>۷</sup> را عصر عربی می‌دانند. مردم این سرزمین خصوصاً شمال آن خشن، متکبر، خونخوار و چپاولگر بودند و گاهی برای مسأله‌ای بسیار جزئی جنگی بس طولانی برپا می‌داشتند. در جزیره العرب به جز یمن، یمامه، عمان و بحرین نظام پادشاهی و حاکمیت دولت مرکزی وجود نداشت. حاکمان قسمتی از این سرزمین همان رؤسای قبایل بودند که تدبیر امور به دست آنان انجام می‌شد. در شهر مکه نیز سران طوایف در مسجدالحرام یا دارالندوة انجمنی تشکیل می‌دادند و مشکلات بازرگانی، اختلافات قبیله‌ای و دیگر مسائل و معضلات را حل می‌کردند. در هر طایفه‌ای از قریش رئیسی بود و به نوشته محمد بن حبيب بغدادی در کتاب *المُنَمَّق* ۳۳۱ ریاست قریش با عبد مناف بود و سپس به

فرزندانش هاشم و عبدالمطلب رسید. عبدالمطلب در فضل و بزرگواری و شرافت از همه بالاتر و برتر بود. یعقوبی ۱۱/۲ می‌نویسد: قریش می‌گفتند عبدالمطلب ابراهیم دوم است.

در حجاز جز همان پیمان‌هایی که بین قبایل منعقد می‌گشت و به موجب آن حقوق هر قبیله و وابستگان آن محترم شمرده می‌شد قانون دیگری وجود نداشت و اگر فردی جزء قبیله‌ای نبود و یا پیوندی با دیگر قبایل نداشت کسی از او دفاع و حمایت نمی‌کرد. به‌طور طبیعی قبایل بزرگ‌تر از حقوق بیشتری برخوردار بودند و می‌توان گفت زور و شمشیر یگانه قانون آن دیار به‌شمار می‌آمد.

### دین و فرهنگ

گویند عرب‌های حجاز در قدیم تابع دین حنیف یعنی پیرو آیین حضرت ابراهیم<sup>۷</sup> بودند ولی بعدها به بت‌پرستی گرایش پیدا کردند. دین مسیح در نجران و آیین یهود در مدینه پیروانی داشت با این وصف این دو دین هم چندان رونقی نداشت. بنابه بعضی اقوال آیین صابئی، مانوی و زرتشتی در برخی قبایل عرب رواج داشته که از نظر تاریخی چندان قابل اثبات نیست. به هر حال مقارن ظهور اسلام بیشتر مردم جزیره العرب بت‌پرست بودند.

مردم حجاز به‌طور عموم از نظر سطح معلومات و فرهنگ تقریباً در حد صفر بودند و به‌طور نیمه‌وحشی زندگی می‌کردند. توده‌ای از خرافات و افسانه سرپای آنان را پوشانده بود تا آن‌جا که دختران خود را زنده به گور می‌کردند! قرآن در سوره تکویر آیه هشت و نه می‌فرماید: (وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ \* بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ) و آن‌گاه که از دختر زنده به گور شده پرسیده شود که به کدام گناه کشته شده است؟

امیرالمؤمنین علی<sup>۷</sup> در نهج‌البلاغه ۶۸/ می‌فرماید: «شما ای گروه عرب بدترین آیین را داشتید و در بدترین سرزمین بودید، در بین سنگ‌های سخت و مارهای گزنده می‌خوابیدید، آب تیره می‌نوشیدید و غذای ناگوار می‌خوردید، خون یکدیگر را می‌ریختید و پیوند خویشاوندی را قطع می‌کردید، بت‌ها در میان شما برپا و گناهان سرپای شما را فرا گرفته بود.»

تمامی این مشکلات، نابسامانی‌ها و بی‌فرهنگی‌ها را قرآن در یک جمله کوتاه در آیه صدوسه آل‌عمران چنین بیان کرده است: (وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا) بر لب پرتگاهی از آتش بودید که خدا شما را از آن رها کند. و از این روست که در آیه صد و شصت و چهار همین سوره نیز می‌فرماید:

(لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ).

هر آینه خداوند بر مؤمنان منت نهاد آن‌گاه که از خودشان فرستاده‌ای در میانشان برانگیخت که آیات او را برای‌شان می‌خواند و پاکشان می‌سازد و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد، هر چند پیش از این در گمراهی آشکار بودند.

**بخش اول**

**دوران**

**قبل از بعثت**

## ولادت رسول خدا . آئینی پیامبر قبل از بعثت

### هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

- تاریخ ولادت پیامبر ۹ را بدانیم.
- به وقایع همزمان با ولادت پیامبر ۹ پی ببریم.
- با دوران شیرخوارگی پیامبر ۹ آشنا شویم.
- ماجرای پیمان جوانمردان را بدانیم.
- با سفر تجاری پیامبر ۹ به شام آشنا شویم.
- به چگونگی ازدواج پیامبر ۹ با حضرت خدیجه ۳ پی ببریم.
- تاریخ ولادت حضرت علی ۷ را بدانیم.
- چگونگی تأمین معاش پیامبر ۹ را بدانیم.
- از آیین پیامبر ۹ قبل از بعثت مطلع شویم.

در این درس دوران قبل از بعثت پیامبر را بررسی خواهیم کرد، به طوری که از ولادت رسول خدا، دوران شیرخوارگی، کودکی، جوانی، شغل و معیشت، آیین حضرت قبل از بعثت، ولادت امیرالمؤمنین علی ۷ و پرورش ایشان در کنار پیامبر مطلع شویم.

### ولادت رسول خدا

در این که رسول خدا محمد مصطفی ۹ در ماه ربیع‌الاول عام الفیل به دنیا آمده اختلافی نیست فقط اختلاف در روز آن است، اکثر قریب به اتفاق علمای شیعه روز جمعه هفدهم ربیع‌الاول را و عموم مورخان اهل سنت دوشنبه دوازدهم ربیع‌الاول را نوشته‌اند. البته از شیعیان کلینی در کافی ۴/۳۹ و قتال نیشابوری در روضة الواعظین ۵۲/ دوازدهم ربیع‌الاول و به نقل المواهب اللدنیة ۷۵/۱ و تاریخ الخمیس ۱۹۶/۱ برخی از محدثان سنی مذهب نیز هفدهم ربیع‌الاول را گفته‌اند.

ولادت رسول خدا مانند دیگر پیامبران هم چون حضرت موسی و عیسی<sup>۸</sup> همراه با پاره‌ای از امور خارق‌العاده بود. به روایت یعقوبی ۸/۲ و طبرسی در اعلام‌الوری ۱/۱ شیاطین از آسمان‌ها رانده شدند، طاق کسری شکاف برداشت و چند کنگره آن فرو ریخت، آتشکده فارس خاموش شد، بت‌ها همگی سرنگون شدند و نوری از وجود مقدس آن حضرت به سوی آسمان ساطع گشت و شعاع وسیعی را در فضا روشن کرد. حلبی ۵۷/۱ گوید نخستین جمله‌ای که هنگام ولادت بر زبان آن حضرت جاری شد این بود:

«اللَّهُ أَكْبَرُ، الْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا وَ سُبْحَانَ اللَّهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا».

خدا بزرگ است، سپاس فراوان برای خداست و خداوند منزّه است صبحگاهان و شبانگاهان. این امور زنگ خطری بود برای ستمگران، مژده‌ای برای ستمدیدگان و بشارتی بر ظهور خاتم پیامبران و برجیده شدن بساط بت‌پرستی و شرک مشرکان. مشهور مورخان می‌گویند هنگامی که آمنه بنت وهب به او باردار بود، شوهرش جناب عبدالله در راه بازگشت از سفر تجاری شام در مدینه پس از یک ماه بیماری در گذشت ولی یعقوبی ۱۰/۲ می‌نویسد هنگام تولد پدرش زنده بود. گویند روز هفتم ولادت پیامبر جدوی عبدالمطلب گوسفندی سر برید و طی مراسمی نام او را «محمد» گذاشت. وقتی پرسیدند چرا این نام را برای او انتخاب کردی؟ پاسخ داد خواستم در آسمان و زمین ستوده باشد.

### دوران شیرخوارگی

رسول خدا هفت روز نخست را از مادرش آمنه شیر خورد، سپس او را به ثویبه کنیز ابولهب سپردند، او نیز مدت کمی به آن حضرت شیر داد. آن‌گاه به روایت دیار بکری در تاریخ‌الخمیس ۲۲۳/۱ بنابر رسم دیرین عرب که خانواده‌های اعیان و اشراف و بانوان شرافتمند و بزرگوار برای فرزندان خود دایه می‌گرفتند، یتیم عبدالمطلب را به حلیمه سعدیه سپردند و او کودک را همراه خود به صحرا برد. در این‌که چرا بزرگان مکه در آن روزگار فرزندان خود را به بادیه می‌فرستادند و جوهی گفته شده است:

الف. معمولاً دایه‌ها از زنان عشایر، بیابانگرد و بادیه‌نشین بودند.

ب. فرزندان در صحرا شجاع، دلیر و آزاد فکر تربیت می‌شدند.

ج. از آن‌جا که عشایر بیابانگرد با بیگانه‌ها هم‌نشینی نداشتند، زبان‌شان فصیح‌تر بود، از این رو کودکان را به بیابان می‌فرستادند تا زبان فصیح بیاموزند. به روایت ابن‌اسحاق ۱۷۶/۱ خود حضرت نیز به این امر اشاره کرده و فرموده است:

«أَنَا أَعْرَبُكُمْ، أَنَا قُرَشِيٌّ وَأَسْتَرْضِعْتُ فِي بَنِي سَعْدِ بْنِ بَكْرٍ».

من فصیح‌ترین شما هستم، چون هم قریشی هستم و هم در قبیله بنی‌سعد شیر خورده‌ام. د. چون در شهر مکه وبا و دیگر بیماری‌های واگیر شیوع داشت، نوزادان را برای حفظ سلامت به صحرا می‌فرستادند.

ابن اسحاق ۱۷۱/۱ در خبری ضعیف نقل می کند که حلیمه سعدیه گفت: در سالی که ما دچار خشکسالی شده بودیم با زنان بنی سعد راهی مکه شدیم تا نوزاد شیرخواره بگیریم. رسول خدا را به هر زنی از زنان بنی سعد که عرضه می کردند تا گفته می شد یتیم است نمی پذیرفت، زیرا ما می خواستیم از ناحیه پدر نوزاد به نوایی برسیم. هر یک از زنان بنی سعد کودکی برای شیر دادن گرفتند جز من، چون خوش نداشتم بدون نوزاد برگردم رفتم همان کودک یتیم را گرفتم و تنها چیزی که مرا به گرفتن او واداشت همان بود که جز وی کودکی نیافتم.

این گزارش از جهت سند و متن دارای اشکال است. اما از نظر سند راوی آن جَهم بن ابی جَهم است. ذَهَبی در میزان الاعتدال ۴۲۶/۱ گوید: جَهم بن ابی جَهم که در سند ابن اسحاق واقع شده مجهول است و شناخته شده نیست. ضعف دیگر در سند مرسل بودن آن است که می گوید: «أَوْ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْهُ» که معلوم نیست این راوی چه کسی است. از نظر متن نیز دارای ایراد است، زیرا چگونه می شود که عبدالمطلب با آن شوکت و عظمت که بزرگ مکه و قریش به شمار می آمد و صدها نفر فقیر و درمانده سر سفره او غذا می خوردند و به اصطلاح در خانه اش بر روی مستمندان و بینوایان باز بود، نتواند اندک هزینه شیرخوارگی نوه خود را بپردازد. و انگهی از نظر معنوی زنان بادیه نشین باید افتخار می کردند که دایه نوزاد بزرگ ترین شخصیت قریش باشند. از این روست که برخی از بزرگان اهل سنت به توجیه آن پرداخته اند.

حلبی ۹۲/۱ می نویسد: «من به روایتی برنخوردم که در آن ذکر شده باشد حلیمه و دیگر دایه ها به سبب فقر پیامبر، او را نپذیرفته باشند. از ابن حجر عسقلانی استفتاء کردند و گفتند: برخی واعظان در منبر مطالبی را پیرامون ولادت رسول خدا نقل می کنند که موجب وهن آن حضرت است و با عظمت او سازگار نیست. نمونه ای از آن این که می گویند هنگامی که آن حضرت را به دایگان عرضه کردند آنان به لحاظ نداشتن مال از پذیرفتن او سرباز زدند. ابن حجر پاسخ داد: برای فرد هوشیار شایسته است که آن بخش از خبر را که موجب وهن و نقص اشخاص می شود نقل نکند». مقصود ابن حجر این است که صدق آن قسمت خبر احراز نشده است.

نیز این که در بعضی نقل ها از قول حلیمه آمده است: «نِسَاءُ بَنِي سَعْدٍ سَبَقْنَ إِلَى مَرَاضِعِهِنَّ» زنان بنی سعد جلوتر از ما نزد شیرخوارهای شان رفتند، می رساند که معمولاً دایه ها از خانواده هایی که با آنان آشنایی و نوعی پیمان داشتند شیرخواره می گرفتند. از این روست که به نقل استیعاب ۸۴/۴ ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب نیز نزد حلیمه شیر خورده و حمزه<sup>۷</sup> نیز به گفته امتاع الاسماع ۶/۴ در بین طایفه بنی سعد شیر نوشیده بود. وانگهی اعیان و اشراف مکه چنین نبودند که نوزادان عزیز خود را به دایه های ناشناخته بسپارند. پس این که حلیمه می گوید زنان طایفه بنی سعد سراغ شیرخوارگان خود رفتند، یعنی از همان ابتدا نزد طوایف و خانواده های آشنای خود رفتند نه این که نوزاد عبدالمطلب را به آنان عرضه کرده و آنان نپذیرفته باشند.

گزارش این واقعه بدون پیرایه در مناقب ابن شهر آشوب ۳۲/۱ از زبان حلیمه چنین آمده است: «خشکسالی در صحرا روی آورد و مشکلات ما را روانه شهر ساخت. من وارد مکه شدم، زنان قبیله سعد جلوتر از ما نزد

شیرخوارهای شان رفتند. من سراغ شیرخواره‌ای را گرفتم مرا راهنمایی کردند نزد عبدالمطلب و گفتند او را نوزادی است که نیاز به دایه دارد. نزد او رفتم. گفتم من کودک یتیمی دارم نامش محمد است. آن گاه وی را همراه خود به بیابان بردم».

میرخواند در روضه‌الصفاء ۱۰۵۵/۳ از قول حلیمه گوید که هفت روز در مکه توقف کردیم و در این ایام حضرت آمنه از غریب و شگفتی‌های دوران حمل و هنگام ولادت فرزند خود سخن می‌گفت.

### خاطرات صحرا

گویند قبیله بنی‌سعد در منطقه حُثَین می‌زیستند، فرزند عبدالله<sup>۷</sup> چندین سال در این دیار به‌سر برد. از همان لحظه که حلیمه او را تحویل گرفت آثار خیر و برکت از آن حضرت نمایان شد و خشکسالی از سرزمین بنی‌سعد رخت بربست. به روایت تاریخ‌الخمیس ۲۲۵/۱ حلیمه درمورد خصوصیات کودک قریش می‌گوید: هیچ چیز نزد او مبعوض‌تر از این نبود که بدنش نمایان شود، وقتی لباسش را از بدنش درمی‌آوردم فریاد می‌زد تا آن‌که او را می‌پوشاندم. هرگز گریه نکرد و هیچ‌گاه بداخلاقی ننمود. روزی از من خواست اجازه دهم همراه برادرانش به صحرا برود. من او را تمیز و آماده رفتن نمودم و گردنبندی از مهره‌های یمن برای محافظت بر گردنش آویختم. او خشمگین شد و گردنبند را پاره کرد و کنار انداخت و گفت: «مادر جان دست نگهدار! با من کسی است که مرا محافظت می‌کند».

### بازگشت به آغوش مادر

به روایت ابن‌اسحاق ۱۷۳/۱ پس از دو سال که دوران شیرخوارگی پیامبر تمام شد حلیمه او را به مکه نزد مادرش آمنه آورد ولی تمایل نداشت وی را به خانواده‌اش بسپارد، چون باعث خیر و برکت در زندگیشان بود. آمنه به حلیمه گفت من از وبا بر فرزندم بیمناکم او را دیگر بار به صحرا بازگردان. حضرت مدت پنج سال در بادیه به‌سر برد. سپس حلیمه او را به مکه آورد و به مادرش سپرد.

به روایت ابن‌اسحاق ۱۷۷/۱ رسول خدا ۹۱ شش ساله بود که همراه مادرش آمنه برای دیدار اقوام و دایی‌های خود به یثرب رفت. آمنه در بازگشت از مدینه در ابواء درگذشت و پیامبر همراه اُمِّ‌اَیْمَن کنیز پدرش به مکه آمد و از این به بعد نزد جد خود عبدالمطلب زندگی کرد.

برای عبدالمطلب فرشی کنار خانه کعبه می‌گستراندند و فرزندان اطراف آن می‌نشستند. به سبب جلالت و عظمت عبدالمطلب هیچ یک از فرزندان او حق نداشت روی آن بنشیند. نوزاد عبدالله وقتی می‌خواست روی آن فرش بنشیند، عموهایش مانع می‌شدند. عبدالمطلب می‌فرمود: پسر مرا رها کنید به خدا سوگند که آینده درخشانی دارد.

فرزند عبدالله هشت ساله بود که عبدالمطلب نیز در گذشت، او سرپرستی نوه خود را به فرزندش ابوطالب که با عبدالله از یک مادر بودند سپرد. از این پس ابوطالب با فداکاری و از جان گذشتگی و ایثار از آن حضرت سرپرستی و حضانت نمود.

### سفر شام

ابوطالب تصمیم گرفت برای تجارت به شام برود. به روایت ابن اسحاق ۱۹۱/۱ و شیخ صدوق در کمال الدین ۱۸۷/ هنگام حرکت کاروان، پیامبر نگاه حسرت آمیزی به عمو کرد. نگاه‌های آن حضرت چنین حکایت داشت که جدایی برای او مشکل است. ابوطالب فرمود: به خدا سوگند تو را همراه خود می‌برم، هیچ گاه نه تو از من جدا خواهی شد و نه من از تو. کاروان قریش به شهر بُصْرَی در پانزده فرسخی شام رسید. بحیرای راهب به نام سَرَجِس از قبیله عَبْدِ الْقَیْس که نصرانی و در آن جا دیرنشین بود وقتی دید لکه ابری بر سر کاروان قریش سایه افکنده است غذایی تهیه نمود و آنان را دعوت کرد. قریشیان گفتند ای بحیرا ما بارها از این جا عبور کردیم ولی تو چنین کاری نکردی! او گفت راست می‌گویید ولی این بار شما میهمان من هستید و من می‌خواهم از شما پذیرایی کنم. همه آمدند جز رسول خدا ۹ که نزد کالای کاروان ماند. بحیرا پرسید کس دیگری نیست؟ گفتند: فقط یک نوجوان نزد اسباب و اثاث کاروان مانده است. گفت او را نیز با خود بیاورید تا همراه شما غذا بخورد. حضرت را آوردند، بحیرا او را به دقت مشاهده کرد. پس از صرف غذا خطاب به وی گفت: تو را به حق لات و عَزَى سوگند می‌دهم آن چه را می‌پرسم پاسخ گویی. رسول خدا ۹ فرمود:

«لَا تَسْأَلْنِي بِاللَّاتِ وَالْعَزَى فَوَ اللَّهِ مَا أَبْغَضْتُ شَيْئًا قَطُّ بُغْضَهُمَا».

مرا به لات و عَزَى سوگند مده که به خدا سوگند هیچ چیز نزد من مانند آن دو میغوض نیست. آن گاه سؤالاتی کرد و پیامبر پاسخ گفت، سپس رو کرد به ابوطالب و گفت این جوان چه نسبتی با تو دارد؟ گفت: فرزند من است. بحیرا گفت پدر او نباید زنده باشد. ابوطالب گفت برادرزاده من است. آن گاه بحیرا گفت او را به سرزمین خودش بازگردان و از یهود بر او برحذر باش که اگر او را بشناسند آزار می‌دهند، این برادرزاده ات آینده بس درخشانی دارد. ابوطالب کار تجارت خود را شتابان انجام داد و به مکه بازگشت. تَرْمِذِي ۵۵۱/۵ گوید: ابوطالب پس از سفارش بحیرا برادرزاده خود را همراه ابوبکر و بلال به مکه بازگرداند و به نقل طبرسی ۱۹/ از ابن اسحاق قصیده‌ای نیز در این باره سرود.

برخی از مورخان مانند ذهبی در تاریخ الاسلام ۵۷/۱، ابن کثیر در السیرة النبویه ۲۴۷/۱، ابن حجر در اصابه ۱۷۷/۱ و دیگران در صحت این گزارش تشکیک کرده‌اند. بیشتر ایراد آنان درباره بازگشت حضرت همراه ابوبکر و بلال است. آنان می‌گویند در آن تاریخ ابوبکر نه ساله بوده و بلال از او کوچک‌تر و یا به قول ذهبی هنوز به دنیا نیامده

بود، پس چگونه می‌شود که ابوطالب پیامبر را همراه آنان به مکه بازگردانده باشد. این اشکال بر متن روایت ترمذی وارد است اما به روایت ابن اسحاق و صدوق که قسمت ابوبکر و بلال را ندارند وارد نیست.

مرحوم هاشم معروف حسنی لبنانی در سیرة المصطفی ۵۵/۱ به نقد این گزارش پرداخته است. بعضی از محققان نیز گویا به لحاظ این که برخی از مستشرقان گفته‌اند حضرت محمد<sup>۹</sup> تعالیم خود را در همین مسافرت از بحیرا فرا گرفت در اصل وجود بحیرا تشکیک کرده‌اند. نکته قابل توجه این که اگر برخی پیرایه‌های گزارش قابل پذیرش نباشد دلیل نمی‌شود که اصل روایت جعلی باشد.

### جنگ‌های فجار

عرب‌های جاهلی چهار ماه از سال؛ رجب، ذی‌القعدة، ذی‌الحجه و محرم را محترم می‌شمردند و جنگ در آن را حرام می‌دانستند. به نقل رَمَحْشَرِی در کُتُوبُ ۲/۲۶۹ این حکم از بقایای دین حنیف ابراهیم<sup>۷</sup> بوده است. گویند در طول تاریخ عرب چهار بار این قانون شکسته شد و چهار جنگ بزرگ در ماه‌های حرام رخ داد. چون این کار قانون‌شکنی و هتک حرمت ماه‌های حرام بود «فجار» نام گرفت که به معنای فجور و حرمت‌شکنی است. آخرین جنگ‌های فجار بین قریش و هَوازَن در گرفت که چهار سال طول کشید. به نقل ابن اسحاق ۱/۹۸ پیامبر در این جنگ شرکت کرد و چون کودک بود تیر به دست عموهای خود می‌داد.

این مضمون از طریق اهل سنت نقل شده ولی گویا در منابع شیعی نیامده است. وانگهی بر اساس قرآینی این حضور بعید به نظر می‌رسد، زیرا اولاً از نظر کلامی پیامبر قبل از بعثت نیز معصوم بوده و شرکت او در جنگی که فسق و فجور شمرده می‌شده بسیار بعید است. ثانیاً یعقوبی ۲/۱۵ در یک نقل می‌نویسد: ابوطالب که در آن دوران سرور بنی‌هاشم بود نگذاشت احدی از بنی‌هاشم در آن شرکت کند و گفت: این ستم و تجاوز و قطع پیوند خویشاوندی و حلال شمردن ماه حرام است، نه من در آن شرکت می‌کنم و نه احدی از خاندانم.

### پیمان جوانمردان

به روایت ابن اسحاق ۱/۱۴۰ حدود بیست سال قبل از بعثت شخصی از قبیله رُبَیْد متاعی برای فروش به مکه آورد، عاص بن وائل، پدر عمرو عاص متاع او را خرید ولی پول آن را نپرداخت. مرد رُبَیْدی از قریش یاری طلبید اما کسی به فریاد او نرسید. آن‌گاه بر فراز کوه ابوقُییس رفت و با خواندن اشعار جانسوز و فریادهای جانکاه مردم را به یاری فرا خواند. عده‌ای از طایفه بنی‌هاشم و بنی زُهره و بنی تَیم در خانه عبدالله بن جُدعان که از سالمندان و بزرگان مکه بود جمع شده و عهد و پیمان بستند که با هم متحد شوند و همیشه یاور مظلوم و دشمن ظالم باشند و حق ستم‌دیده را از ستمگر بستانند. سپس نزد عاص بن وائل رفتند و حق مرد رُبَیْدی را گرفته و به وی پرداختند. رسول خدا<sup>۹</sup> نیز در این پیمان شرکت جست و بعدها می‌فرمود:

«لَقَدْ شَهِدْتُ فِي دَارِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُدْعَانَ حِلْفًا مَا أَحِبُّ أَنْ لِي بِهِ حُمْرَ النَّعَمِ وَلَوْ أَدْعِي بِهِ فِي الْإِسْلَامِ لَأَجَبْتُ».

در خانه عبدالله بن جدعان در پیمانی شرکت کردم که دوست نداشتم به جای آن شتران سرخموی داشته باشم. اگر هم اینک در دوران اسلام نیز مرا بدان فرا خوانند هر آینه اجابت می‌کنم. این پیمان که به نام «حِلْفُ الْفُضُول» معروف است چنان عمیق و مستحکم و مطابق فطرت پاک بشر بود که ضمانت اجرایی آن در نسل‌های بعد نیز برقرار بود.

### سفر تجاری به شام

محمد بن عبدالله<sup>۹</sup> به جوانی رسید، با گذر ایام صداقت و امانتداری او بر همگان آشکارتر گردید و چنان به راستی و درستی مشهور شد که «صادق» و «امین» قریش لقب گرفت و به نقل ابن سعد در طبقات ۱/۱۵۷ مردم در حل اختلافات خویش به او رجوع می‌کردند.

ابن سعد ۱/۱۲۹ گوید: ابوطالب به برادرزاده خود پیشنهاد کرد تا با مال‌التجاره حضرت خدیجه همراه کاروان بازرگانی قریش به شام برود و از این راه کمک هزینه‌ای برای زندگیشان فراهم گردد. گفتگوی ابوطالب و برادرزاده‌اش به اطلاع خدیجه رسید. او فردی را نزد پیامبر<sup>۹</sup> فرستاد و گفت اگر سرپرستی تجارت مرا بر عهده‌گیری حاضرم دو برابر آنچه دیگران می‌دهند بپردازم، پیامبر پذیرفت. آن‌گاه خدیجه مَیسَرَه غلام خود را فرستاد و سفارش کرد تا گوش به فرمان پیامبر<sup>۹</sup> باشد و احترام حضرت را در هر حال مراعات کند. عموهای پیامبر نیز سفارش وی را به اهل کاروان نمودند. کاروانیان به شام رسیدند و کالای خود را مبادله کردند. هنگام معامله بین حضرت و فردی اختلاف پیش آمد، مرد شامی گفت به لات و عزّی سوگند یاد کن. پیامبر فرمود:

«مَا حَلَفْتُ بِهِمَا قَطُّ وَ إِنِّي لَأَمْرٌ فَأَعْرَضُ عَنْهُمَا».

من هرگز به آن دو سوگند یاد نکرده‌ام، هرگاه بر آن‌ها عبور کنم روی خود را برمی‌گردانم. آن‌گاه هنگام بازگشت به مکه در نزدیکی شهر بُصْرَى زیر سایه درختی نشست نَسْطُورَای راهب که به گفته آثار احمدی/68 جانشین بحیرا بود با وی ملاقات و از مَیسَرَه غلام خدیجه درباره او سؤالاتی کرد. آن‌گاه در پایان به رسالت خاتم پیامبران بشارت داد و گفت زیر سایه این درخت جز پیامبر نمی‌نشیند. البته برخی از نویسندگان در صحت این مطلب تشکیک کرده‌اند.

پیامبر در سفر تجاری خود سود مناسبی به دست آورد. مَیسَرَه با کسب اجازه از حضرت زودتر نزد خدیجه آمد و درایت و امانتداری وی را بازگو کرد. از همین رهگذر بود که حضرت خدیجه<sup>۳</sup> به ازدواج با آن حضرت تمایل پیدا کرد.

در پایان این بحث تذکر این نکته مناسب است. این که در برخی نقل‌ها آمده است رسول خدا اجیر خدیجه بود، صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا اولاً ابن‌اسحاق ۱۹۹/۱ تصریح کرده است که خدیجه اشخاص را به کار می‌گرفت و مال‌التجاره خود را به مضاربه می‌داد. ابوطالب هم فرمود: مردم با اموال خدیجه ۳ تجارت می‌کنند، شما هم بیا چنین کن. ثانیاً یعقوبی ۲۰/۲ از قول عمار یاسر نقل می‌کند که گفت: من از همه مردم از ازدواج رسول خدا با خدیجه آگاه‌ترم، من با آن حضرت دوست بودم، این که مردم می‌گویند خدیجه وی را به اجیری گرفت صحیح نیست، او هرگز اجیر احدی نشد. آری، موقعیت خانوادگی و شرافت و بزرگی خاندان بنی‌هاشم نیز گزارش یعقوبی را تأیید می‌کند.

### ازدواج با حضرت خدیجه

حضرت خدیجه دختر خُوَیَلِد بن اسد بن عبد‌العزی از اشراف مکه و زنی خردمند، هوشمند، بادرایت، پارسا و پاکدامن بود و بهترین زن قریش به شمار می‌آمد تا آن‌جا که در دوران جاهلیت به «طاهره» و «سیده قریش» مشهور گردید. خدیجه گویا از طریق ارث پدر و تجارت ثروت زیادی به دست آورده بود. گویند او قبلاً دو شوهر کرده بود و هر دو زندگی را بدرود گفته بودند. با این وصف خدیجه هم‌چنان شاداب و جوان بود و خواستگاران بسیار داشت لیکن به تمامی آنان پاسخ منفی داده بود. طاهره قریش فقط به یک نقطه نظر داشت و او امین قریش بود، چون کسی جز سید قریش کفو و همتای سیده قریش نبود. آری، خدیجه به روایت طبرسی ۳۶/ از اخباری که از یهود و بحیرا به او رسیده و مطالبی که از آمنه مادر حضرت شنیده بود و با درایت و پرهیزکاری که داشت دریافته بود که محمد ۹ آینده‌ای بس درخشان و با معنویت دارد.

ابن سعد ۱۳۱/۱ گوید: هنگامی که پیامبر از تجارت شام بازگشت خدیجه دوست خود، نفیسه دختر مُئیه را نزد او فرستاد تا مسائلی را بپرسد. نفیسه نزد پیامبر آمد و پرسید چرا ازدواج نمی‌کنی؟ پاسخ داد: «چیزی ندارم که با آن ازدواج کنم.» نفیسه گفت: اگر این مانع برطرف گردد و از تو دعوت شود با کسی که دارای زیبایی و مال و شرف و هم‌شأن توست ازدواج کنی می‌پذیری؟ پرسید: «او کیست؟» گفت: خدیجه. حضرت پذیرفت. نفیسه موافقت پیامبر را به اطلاع خدیجه رساند. به روایت ابن‌اسحاق ۲۰۰/۱ خدیجه به حضرت پیام فرستاد و گفت: پسرعمو من خواهان ازدواج با تو هستم، چون خویشاوند منی و در بین خاندانت بزرگوار، امانتدار، خوش خلق و راستگویی. رسول خدا ۹ موضوع را با عموی خود ابوطالب در میان گذاشت و از او نظرخواهی کرد. او نیز این کار را پسندید. آن‌گاه همراه وی و دیگر عموها راهی خانه خدیجه شد. مجلس عقد در منزل خدیجه تشکیل شد. وکیل داماد عمویش ابوطالب و نماینده عروس پسرعمویش وَرَقَّة بن نَوْفَل بود.

### خطبه عقد

به روایت یعقوبی ۲۰/۲ و کلینی ۳۷۴/۵ جناب ابوطالب خطبه عقد را چنین خواند: «سپاس مخصوص پروردگار این خانه است، آن که ما را از نسل ابراهیم و فرزندان اسماعیل قرار داد و در حرم امن سکونت بخشید و ما را داوران مردم قرار داد و شهری را که در آن هستیم برای ما مبارک گرداند. به راستی که این برادرزاده من با هیچ یک از مردان قریش سنجیده نشود جز آن که از آنان برتر است و با هیچ مردی مقایسه نگردد جز آن که از او عظیم تر است، در بین خلق همانندی ندارد. گرچه مال کم دارد ولی مال رزقی است بی دوام و سایه‌ای است ناپایدار. او و خدیجه خواستار یکدیگر هستند. ما نزد تو آمدیم تا او را با رضا و به دستور خودش نزد شما خواستگاری کنیم. مهر هر مقدار بخواهید، نقد و نسیه آن برعهده من است. به پروردگار این خانه سوگند او آینده‌ای درخشان و آیینی فراگیر و دیدگاهی عمیق دارد».

کلینی ۳۷۵/۵ گوید: سپس ورقه لب به سخن گشود، ولی هیئت مجلس او را گرفت، لکنت زبان پیدا کرد و نتوانست پاسخ ابوطالب را بدهد. خدیجه گفت: ای عمو گرچه شما در امر شهود از خودم به من سزاوارتری لیکن (در تمام امور) از من به خودم سزاوارتر نیستی. ای محمد! من خودم را همسر تو قرار دادم و مهر را نیز خودم از مالم می‌پردازم. بگو عمویت شتری نحر کند و ولیمه‌ای تهیه کند و تو در کنار همسرت قرار بگیری. در این هنگام شخصی گفت شگفتا مهر بر دوش زنان است! ابوطالب به شدت خشمناک شد و از جای برخاست و گفت: اگر مردان همانند این برادرزاده من باشند آنان به گران‌ترین قیمت و بزرگ‌ترین مهر خواستگاری خواهند شد اما اگر مثل شما باشند جز با مهری گران همسر آنان نشوند.

با این حال ابن اسحاق ۲۰۱/۱ می‌گوید: رسول خدا ۹ بیست شتر جوان از اموال خود به مهر خدیجه درآورد. قَسْطَلَانِی نیز در المَواهِبُ اللدنیة ۴۰۳/۱ گوید: پیامبر دوازده اوقیه طلا به خدیجه مهر داد. باری، ابوطالب شتری نحر کرد و رسول خدا بر همسر خویش وارد شد. پس از ازدواج ثروت خدیجه در اختیار رسول خدا قرار گرفت ولی آن حضرت دیگر هیچ گاه تجارت نکرد، چرا که در پی جمع‌آوری و ازدیاد ثروت نبود.

بنابر قول مشهور رسول خدا هنگام ازدواج بیست و پنج و خدیجه چهل ساله بود. پیامبر با خدیجه بیست و پنج سال زندگی کرد و تا او زنده بود با هیچ زنی ازدواج نکرد. از زنان خود فقط از خدیجه فرزند داشت دو پسر قاسم و عبدالله و چهار دختر زینب، رقیه، کلثوم و حضرت فاطمه. فرزند دیگر او ابراهیم از کنیز خود ماریه قبطیه بود. هنگام رحلت تمامی فرزندان او جز فاطمه زهرا ۳ از دنیا رفته بودند.

در پایان این بحث یادآوری دو مطلب ضروری است:

الف. در پاره‌ای از منابع آمده است رسول خدا ۹ به سبب یتیمی و تهیدستی کفو و همتای خدیجه ۳ به حساب نمی‌آمد، به طوری که وقتی خدیجه به ابوطالب ازدواج با برادرزاده‌اش را پیشنهاد کرد ابوطالب در مقام تعجب گفت مرا مسخره نکن! این سخن دروغی بیش نیست، زیرا موقعیت خانوادگی رسول خدا و شأن و شخصیت اجتماعی آن حضرت به مراتب بالاتر از حضرت خدیجه و اموال او بود.

ب. همان گونه که گذشت بنابر قول مشهور مورخان و محدثان حضرت خدیجه قبلاً دو بار شوهر کرده بود. اما در مقابل این قول در بین پیشینیان، علی بن احمد کوفی در الاستغاثه ۷۰/۱ مخالف این نظر است و می گوید خدیجه قبلاً شوهر نکرده بود. دلیل او یک استحسان عرفی و برداشت شخصی است، او می گوید مورخان اجماع دارند بر این که اشراف و بزرگان قریش همه از خدیجه خواستگاری کردند، ولی او هیچ یک را نپذیرفت. پس چگونه ممکن است ازدواج با اعرابی را پذیرفته باشد. اگرچه این ادعا یک استحسان و استنباط نسبتاً خوب و نکته قابل تأملی است لیکن هیچ گونه نصی دال بر آن در دست نیست. وانگهی بعید است زنی در آن روزگار تا چهل سالگی شوهر نکند. علی بن احمد کوفی در ادامه افزوده است: زینب و رقیه نیز دختران هاله خواهر خدیجه بودند، چون در خانه خدیجه پرورش یافتند به رسول خدا ۹۱ نسبت داده شدند. این نکته نیز برخلاف نصوصی است که تصریح دارد بر این که آنان دختران پیامبر بودند. باری، تا دلیل قاطع و نصی صریح بر این مدعا نباشد، نمی توان از ظاهر نصوص و روایات مشهور دست برداشت.

#### نصب حجرالاسود

ابن اسحاق ۲۰۴/۱ می گوید: یک سال قریش برای آن که دیوارهای کعبه را مرتفع تر کنند و بر آن سقف بزنند کعبه را خراب کردند. به روایت یعقوبی ۱۹/۲ بر اثر سیل کعبه ویران شد و قریش تصمیم گرفتند آن را تعمیر کنند. ابوطالب ۷ گفت: از کسب پاک و حلال اتفاق کنید، مالی را که از راه ستم و تعدی به دست آمده نیاورید، اموالی بیاورید که در حلال و پاک بودن آن شک نداشته باشید. قریش نیز چنین کردند. کار تعمیر کعبه که به پایان رسید و دیوار آن بالا رفت و نوبت به نصب حجرالاسود رسید، هر یک از سران قبایل خواهان نصب آن بودند تا از این راه افتخاری نصیبشان گردد. اختلاف شدید شد و کار به جای حساس و خطرناک رسید، بنی عبدالدار تشتی پر از خون آوردند و با بنی عدی دست در آن فرو بردند و پیمان بستند تا پای جان ایستادگی کنند! چهار روز کار به همین منوال گذشت تا آن که پیرمرد قریش ابوامیه حذیفه بن مغیره مخزومی چاره اندیشی کرد و گفت: ای گروه قریش نخستین کسی که از این در مسجد وارد شد او در این کار داور باشد. همه پذیرفتند و منتظر نشستند. چشم ها به سوی در دوخته شد و دلهره همه را فرا گرفت. ناگهان پیامبر وارد شد و همه با شادی فریاد زدند: این محمد، امین قریش است و ما به داوری او راضی هستیم.

آنگاه از حضرتش خواستند تا در این باره داوری کند. رسول خدا عبای شامی خود و بنابر قول دیگر پارچه ای پهن کرد و حجرالاسود را روی آن گذاشت سپس به چهار نفر از سران طوایف قریش فرمود هر یک گوشه ای از آن را بگیرند و به پای دیوار بیاورند. وقتی نزدیک دیوار آوردند با دست خود سنگ را در جایگاهش نصب کرد و به این گونه سنگ مقدس را دستی مقدس و پاک بر جای خود نهاد، چون به نقل تفسیر صافی ۳۵۱/۱ حجرالاسود را باید معصوم نصب کند. این خواست خداوند حکیم بود که خاتم انبیا محمد مصطفی ۹ آن را در جای خود قرار دهد.

## ولادت برادر و جانشین

کلینی ۴۵۲/۱ از امام جعفر صادق<sup>۷</sup> روایت کرده است: «هنگام تولد پیامبر فاطمه بنت اسد نزد شوهرش ابوطالب<sup>۷</sup> آمد تا او را به ولادت پیامبر<sup>۹</sup> بشارت دهد. ابوطالب گفت: روزگاری صبر کن تو را به فرزندی مانند وی بشارت می‌دهم، جز آن که او پیامبر نیست» و در روایتی دیگر گفت: «تو نیز وصی و یاور وی را به دنیا خواهی آورد». امیرالمؤمنین<sup>۷</sup> در سیزدهم رجب سال سی‌ام فیل، ده سال قبل از بعثت در خانه کعبه به دنیا آمد. دوران شیرخوارگی که گذشت و کودکی سه چهار ساله شد او را برای تربیت به رسول خدا سپردند. قاضی نعمان مصری در شرح الاخبار ۱۸۸/۱ گوید: رسم دیرین عرب بر این بود که اشراف و بزرگان هنگامی که فرزندشان کمی رشد می‌کرد برای تربیت و تأدیب به شخصیت بزرگی از اشراف دودمان خود می‌سپردند تا او را نیک ادب کند.

محمد بن ظفر نیز در کتاب *أنباء أنباء الأبناء* ۹/۴ داستانی نقل می‌کند که علی<sup>۷</sup> در دوران کودکی همیشه در خانه پیامبر به سر می‌برد، روزی ابوطالب ناراحت شد و گفت سر سفره‌ای که علی نباشد غذا نمی‌خورم. فاطمه بنت اسد جعفر را فرستاد خانه پیامبر علی را آورد ولی کودک ناراحت بود و غذا نمی‌خورد و بهانه خانه رسول خدا را می‌گرفت. در این هنگام ابوطالب گفت: «به خدا سوگند او محمد را بر ما ترجیح می‌دهد. وی را نزد محمد بفرست و از این پس مانع او مشو، امید است در آینده محمد به کمک او سران قریش را در هم کوبد».

این که ابن‌اسحاق ۲۶۲/۱ نوشته است این کار رسول خدا برای کمک کردن به هزینه زندگی ابوطالب بود صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا اولاً ابوطالب شش فرزند داشت و در عرف آن زمان شش فرزند زیاد نبود. ثانیاً ابوطالب با آن که توانگر نبود ولی از عهده مخارج فرزندان خود برمی‌آمد. در خانه او بر روی تمامی درمندگان و بینوایان و مساکین باز بود تا آنجا که به نوشته یعقوبی ۱۴/۲ امیرالمؤمنین<sup>۷</sup> فرمود:

«أبي ساد فقيراً وما ساد فقيراً قبلاً»

پدرم در حالی که تنگدست بود سروری کرد و پیش از او هیچ تنگدستی سروری نیافت.

ثالثاً این گونه کمک کردن به شخص محترمی چون ابوطالب چندان خوشایند نیست. رابعاً بین پسران ابوطالب ده سال فاصله سنی بود. لذا در دوران کودکی علی<sup>۷</sup> فرزندان دیگر ابوطالب بزرگ بودند و نیازی به سرپرستی نداشتند. از سخنان امیرالمؤمنین در خطبه قاصعه نهج‌البلاغه ۳۰۰/۳ استفاده می‌شود که قرار گرفتن ایشان در کنار رسول خدا امری عادی نبوده بلکه حکمتی الهی داشته است تا آن که امامت در کنار رسالت قرار گیرد، زیرا امامت متمم رسالت است. به فرض که موضوع خشکسالی و قحطی و کمک به ابوطالب صحیح باشد، این یک روی سکه بوده ولی در آن روی سکه نکته عمیق دیگری بوده است. شاید علت ظاهری رفتن علی به خانه حضرت محمد<sup>۹</sup> مسأله مادی بوده اما علت حقیقی آن یک نکته معنوی و فراتر از امور عادی بوده است.

## شغل و معیشت پیامبر

رسول خدا<sup>۹</sup> دوران نوجوانی را در منزل عمومی خویش ابوطالب<sup>۷</sup> گذراند و ضمن کمک به ایشان به کار تجارت و کسب می پرداخت. ابن جوزی در الوفا باحوال المصطفی<sup>۱/۴۲</sup> گوید: سائب بن ابی سائب از دوستان قدیم و شریک تجاری پیامبر بود که در دوران نوجوانی باهم به طور شراکت تجارت می کردند. هنگامی که مکه فتح شد سائب به ملاقات حضرت آمد. پیامبر از دیدار دوست دیرین و شریک تجاری خود بسیار شادمان شد و فرمود:

«مَرْحَبًا بِأَخِي وَ شَرِيكِي، كَانَ لَا يُدَارِي وَ لَا يُمَارِي».

خیر مقدم به برادرم و شریکم که در معامله درستکار و خوشرفتار بود.

طبق نقل ابن سعد در طبقات<sup>۱/۱۲۵</sup> پیامبر چوپانی نیز می کرده است. نویسندگان سیرة المصطفی<sup>۱/۶۱</sup> و الصحيح من سيرة النبي الا عظم<sup>۲/۹۸</sup> در این گزارش تشکیک کرده اند. با این وصف شبانی حضرت قابل انکار نیست. گویا چوپانی ایشان همان گونه که به روایت ابن سعد<sup>۱/۱۲۶</sup> خود حضرت فرموده است: «أَنَا أَرْعَى غَنَمَ أَهْلِي» گوسفندان بستگانم را می چراندم، محدود و برای خاندان خود بوده است.

اما بعد از ازدواج با حضرت خدیجه و پس از بعثت، در دورانی که در مکه بود از اموال همسرش استفاده می کرد و بیشتر در حال عبادت و تفکر و در اندیشه اصلاح امت بود. هر چند از روایتی که ابن سعد<sup>۱/۱۲۶</sup> نقل می کند چنین استفاده می شود که آن حضرت تا زمان بعثت شبانی را رها نکرده است. به گفته سهیلی در الروض الأئف<sup>۷/۱۰۳</sup> هزینه زندگی پیامبر در مدینه از سه راه تأمین می شد؛ خالصه یعنی سهمی که به عنوان فرمانده سپاه از غنائم برای خود برمی داشت، هدایایی که به آن حضرت اهدا می شد و یک پنجم از خمس غنائم جنگی.

به نقل ابن اسحاق<sup>۲/۱۶۵</sup> صدقات و مخارج عمومی حضرت نیز از اموال مُخَيَّرِيق عالم یهودی بود که ثروت کلان و نخلستان های زیادی داشت، او مسلمان شد و در جنگ احد به شهادت رسید، قبل از شهادت وصیت کرد اموال او در خدمت پیامبر قرار گیرد تا در هر راهی که می خواهد و صلاح می داند به مصرف برساند.

### آیین پیامبر قبل از بعثت

تردیدی نیست که محمد بن عبدالله<sup>۹</sup> از لحظه ای که چشم به جهان گشود تا آن لحظه که چشم از جهان فرو بست جز خداوند یکتا را نپرستید. پدران و اجداد او نیز همه موحد و خداپرست بودند. اما درباره این که آیین آن حضرت پیش از بعثت چه بوده، آرای مختلفی ارائه شده است. برخی گویند متعبد به دینی نبوده است، گروهی گویند پیرو آیینی بوده ولی در این که آن آیین دین حضرت نوح، ابراهیم، موسی یا عیسی: بوده اختلاف دارند. برخی نیز در این مطلب توقف کرده و گفته اند هر دو امر ممکن است و ترجیحی نیز در بین نیست. بزرگان اهل سنت و دانشمندان شیعه در این باره به تفصیل سخن گفته اند.

از مجموع مباحتی که در این زمینه مطرح شده است این نکته به دست می‌آید که رسول خدا<sup>۹</sup> قبل از بعثت نیز زمینه و درجاتی از مقام نبوت را دارا بوده و با تعبّد به دین خود کلیات احکام آن را انجام می‌داده ولی مأمور به تبلیغ نبوده است، به اصطلاح به نوعی نبی بوده است نه رسول، دلایل و شواهد زیادی بر این مدعا موجود است. ابن سعد در طبقات ۱/۴۸ نقل می‌کند شخصی از رسول خدا<sup>۹</sup> پرسید:

«مَتَى كُنْتُ نَبِيًّا؟».

چه زمانی پیامبر بودی؟

اصحاب گفتند: ساکت! ساکت! پیامبر فرمود: «دَعُوهُ» رهاش کنید. آن‌گاه خطاب به آن شخص فرمود:

«كُنْتُ نَبِيًّا وَ أَدَمُ بَيْنَ الرُّوحِ وَالْجَسَدِ».

من پیامبر بودم درحالی که آدم بین روح و جسد به سر می‌برد.

کنایه از این که هنوز خلقت آدم کامل نشده بود. هم‌چنین به روایت دلائل النبوة ابونعیم اصفهانی ۲/۴۲ فرمود:

«كُنْتُ أَوَّلَ النَّبِيِّينَ فِي الْخَلْقِ وَآخِرَهُمْ فِي الْبَعْثِ».

من نخستین پیامبران در خلقت و آخرین آنان در بعثت بودم.

امیرالمؤمنین در نهج البلاغه ۲۰۰ می‌فرماید:

«وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ<sup>۹</sup> مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيمًا أَعْظَمَ مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْأَلُكَ بِطَرِيقِ الْمَكَارِمِ وَ مَحَاسِنِ أَخْلَاقِ

الْعَالَمِ لَيْلُهُ وَنَهَارُهُ».

هنگامی که پیامبر<sup>۹</sup> از شیر گرفته شد خداوند بزرگ‌ترین فرشته از فرشتگانش را همنشین او گردانید تا شبانه‌روز

وی را به راه‌های بزرگواری و اخلاق نیک جهان رهنمون سازد.

این مضمون در منابع اهل سنت نیز از جمله در بهجة المحافل ۱/۵۸ آمده است.

به روایت احتجاج طبرسی ۱/۱۳۳ حضرت فاطمه نیز در خطبه تاریخی و مشهور خود در این باره فرموده است:

«أَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، إِخْتَارَهُ قَبْلَ أَنْ أُرْسَلَهُ وَ سَمَّاهُ قَبْلَ أَنْ اجْتَبَاهُ وَ اصْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ

ابْتَعَنَهُ».

گواهی می‌دهم که پدرم محمد بنده و فرستاده خداست. پیش از آن که او را بفرستد انتخاب کرد و پیش از آن که

برگزیند نامید و پیش از آن که مبعوث گرداند برگزید.

قتال نیشابوری در روضة الواعظین ۲/۵۲ گوید: «طایفه شیعه اجماع دارند بر این که رسول خدا<sup>۹</sup> در نهان رسول و

نبی بود و از زمانی که خداوند تعالی او را مکلف کرد، برخلاف آن‌چه قریش انجام می‌دادند روزه می‌گرفت و نماز

می‌خواند. چون چهل ساله شد خداوند عزوجل به جبرئیل فرمان داد نزد او برود و فرمان آشکار کردن رسالت را به او

ابلاغ کند». علامه مجلسی در بحار الانوار ۲۷۷/۱۸ پس از نقل اقوال علما می گوید: «آنچه از اخبار معتبر و آثار مستفیض برای من روشن شده این است که آن حضرت قبل از بعثتش از زمانی که خداوند در ابتدای سنش عقلش را کامل کرد نبی و مؤید به روح القدس بود، فرشته با وی سخن می گفت، سخن فرشته را می شنید و در خواب او را می دید. سپس بعد از چهل سالگی رسول گردید، با فرشته روبه رو سخن می گفت و قرآن بر وی نازل شد و مأمور به تبلیغ گردید». اجماع شیعه بر عصمت پیامبر قبل از بعثت نیز مؤید همین نظریه است.

اینکه در برخی منابع درباره دین پیامبر آمده است: «كَانَ عَلَى دِينِ قَوْمِهِ» بر دین طایفه خویش بوده، مقصود بت پرستی نیست بلکه مراد دین حضرت ابراهیم است که در صدر اسلام هنوز پیروانی در بین قریش و به ویژه در طایفه بنی هاشم داشته و به فرموده امام صادق<sup>۷</sup> برخی از سنن و آداب رایج نزد عرب ها بقایای دین حنیف ابراهیم<sup>۷</sup> بوده است. بیهقی در دلائل النبوه ۳۷/۲ و ابن اثیر در نهاییه ۱۴۸/۲ تصریح کرده اند که مراد از «دین قومه» دین حضرت ابراهیم بوده است.

در باره این که خداوند در آیه پنجاه و دو سورة شوری خطاب به پیامبر می فرماید:

«مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ».

تو نمی دانستی کتاب و ایمان چیست.

علامه طباطبایی در المیزان ۷۷/۸ می فرماید: مقصود این است که دین اسلام را به تفصیل نمی دانستی. پس منافات ندارد که حضرت به طور اجمال از دین اسلام آگاه بوده است و این که در آیه صد و بیست و سه نحل اشاره دارد به این که رسول خدا باید از برخی پیامبران پیشین پیروی کند مقصود پیروی در اصل توحید و یکتا پرستی و تداوم آن است نه پیروی از شریعت آنان.

## خلاصه درس

رسول خدا<sup>۹</sup> در ماه ربیع الاول عام الفیل به دنیا آمد.

هفت روز نخست را از مادرش آمنه شیر خورد، سپس او را به ثویبه کنیز ابولهب دادند. آنگاه به حلیمه بانویی از قبیله بنی سعد سپرده شد. حضرت مدت پنج سال در بادیه به سر برد. سپس حلیمه او را به مکه آورد و به مادرش سپرد. رسول خدا شش ساله بود که مادرش را از دست داد و از این به بعد نزد جد خود حضرت عبدالمطلب زندگی کرد. فرزند عبدالله هشت ساله بود که عبدالمطلب نیز در گذشت، او سرپرستی نوه خود را به فرزندش جناب ابوطالب که با عبدالله از یک مادر بودند سپرد.

ابوطالب تصمیم گرفت برای تجارت به شام برود. او در این سفر حضرت محمد<sup>۹</sup> را همراه خود برد. حضرت در پیمان حلف الفضول که پیمان مبارزه با ظلم و ستم بوده شرکت کرد.

محمد بن عبدالله<sup>۹</sup> به جوانی رسید، با گذر ایام صداقت و امانتداری او بر همگان آشکارتر گردید و چنان به راستی و درستی مشهور شد که «صادق» و «امین» قریش لقب گرفت.

او در سفر تجاری به شام با مال التجاره حضرت خدیجه از خود درایت و امانت به خرج داد که مورد توجه خدیجه قرار گرفت.

پیامبر با خدیجه ازدواج کرد. بنابر قول مشهور رسول خدا هنگام ازدواج بیست و پنج و خدیجه چهل ساله بود. پیامبر با خدیجه بیست و پنج سال زندگی کرد و تا او زنده بود با هیچ زنی ازدواج نکرد. از زنان خود فقط از خدیجه فرزند داشت دو پسر قاسم و عبدالله و چهار دختر زینب، رقیه، کلثوم و حضرت فاطمه. فرزند دیگر او ابراهیم از کنیز خود ماریه قبطیه بود. هنگام رحلت تمامی فرزندان او جز فاطمه زهرا<sup>۳۱</sup> از دنیا رفته بودند.

رسول خدا<sup>۹</sup> دوران نوجوانی را در منزل عموی خویش ابوطالب<sup>۷</sup> گذراند و ضمن کمک به ایشان به کار تجارت و کسب می پرداخت. اما بعد از ازدواج با حضرت خدیجه و پس از بعثت، در دورانی که در مکه بود از اموال همسرش استفاده می کرد و بیشتر در حال عبادت و تفکر و در اندیشه اصلاح امت بود.

امیر المؤمنین<sup>۷</sup> در سیزدهم رجب سال سی ام فیل، ده سال قبل از بعثت در خانه کعبه به دنیا آمد. دوران شیرخوارگی که گذشت و کودکی سه چهار ساله شد او را برای تربیت به رسول خدا سپردند.

هزینه زندگی پیامبر در مدینه از سه راه تأمین می شد؛ خالصه یعنی سهمی که به عنوان فرمانده سپاه از غنائم برای خود برمی داشت، هدایایی که به آن حضرت اهدا می شد و یک پنجم از خمس غنائم جنگی.

تردیدی نیست که محمد بن عبدالله<sup>۹</sup> از لحظه ای که چشم به جهان گشود تا آن لحظه که چشم از جهان فرو بست جز خداوند یکتا را نپرستید. بزرگان اهل سنت و دانشمندان شیعه در این باره به تفصیل سخن گفته اند. از مجموع مباحثی که در این زمینه مطرح شده است این نکته به دست می آید که رسول خدا قبل از بعثت نیز زمینه و درجاتی از مقام نبوت را دارا بوده و با تعبد به دین خود کلیات احکام آن را انجام می داده ولی مأمور به تبلیغ نبوده است، به اصطلاح به نوعی نبی بوده است نه رسول، دلایل و شواهد زیادی بر این مدعا موجود است.

## خود آزمایی

1. تاریخ ولادت پیامبر را بیان کنید.
2. وقایع خارق العاده همزمان با میلاد پیامبر را توضیح دهید.
3. به چه دلیل پیامبر را محمد نام گذاشتند؟
4. دایه پیامبر که بود؟
5. پیامبر در چه سنی به ترتیب مادر و نیز پدر بزرگ خود را ازدست داد؟
6. منظور از ماه های حرام چیست؟

7. پیمان جوانمردان را توضیح دهید.
8. فرزندان پیامبر چه نام داشتند.
9. حضرت علی<sup>۷</sup> در کجا و در چه تاریخی متولد شد؟
10. راز و رمز هم‌زیستی حضرت علی از دوران کودکی با پیامبر چه بوده است؟
11. هزینه زندگی پیامبر از کجا تأمین می‌شد؟
12. حضرت فاطمه<sup>۳</sup> دربارهٔ رسالت و پیامبری پدرشان چه فرموده‌اند؟
13. نظر علامه طباطبایی را دربارهٔ آیه پنجاه و دو سوره شوری بیان کنید.

**بخش دوم**

**دوران**

**بعد از بعثت**



## بعضت... بهانه جویی سران شرک

### هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

- چگونگی بعضت پیامبر ۹ را بدانیم.
- به دلایل عقلی و نقلی ابطال حدیث عایشه در باب بعضت پی ببریم.
- تاریخ بعضت و دلایل تأییدکننده آن را بدانیم.
- امیرالمؤمنین ۷ را به عنوان نخستین مسلمان بشناسیم و از ادعای خود دفاع کنیم.
- پیشگامان را در پذیرش اسلام بشناسیم.
- ماجرای نخستین مرحله دعوت پیامبر ۹ را بدانیم.
- با محتوای حدیث دار (انذار) آشنا شویم.
- به چگونگی دعوت عمومی پیامبر و واکنش قریش در مقابل آن پی ببریم.
- حضرت حمزه بن عبدالمطلب را بشناسیم.
- راه‌های مختلف مقابله سران شرک را با پیامبر بدانیم.
- مخاطب سوره کوبنده مدثر را بشناسیم.

در این درس از بعضت پیامبر ۹، تاریخ و چگونگی آن، نخستین مسلمانان، دعوت خصوصاً، حدیث دار (انذار)، دعوت عمومی پیامبر و واکنش‌ها و بهانه‌جویی‌های سران شرک سخن خواهیم گفت.

بعضت

حضرت محمد<sup>۹</sup> قبل از بعثت در ماه‌های رمضان به غار حرا می‌رفت و در آن‌جا به عبادت می‌پرداخت. ابن‌حزم در جوامع السیره ۳۶/ نوشته است: «رسول خدا برای تقرب جستن نزد خداوند به تنهایی به غار حرا می‌رفت، خودش این را دوست داشت و احدی از مردم او را بدین کار فرمان نداده و کسی را پیش از خودش ندیده بود تا در این مورد از او پیروی کند. همانا خداوند این را برای او اراده کرده بود، شب‌ها و روزها در آن‌جا به سر می‌برد و در همان‌جا وحی بر وی نازل شد».

اما ابن اثیر ۹/۲ گوید: «نخستین کسی که در ماه‌های رمضان در غار حرا به عبادت می‌پرداخت، حضرت عبدالمطلب بود».

به روایت علامه مجلسی در بحار الانوار ۲۰۵/۱۸ امام هادی<sup>۷</sup> بعثت رسول خدا را این گونه بیان می‌کند: «رسول خدا پس از آن‌که از سفر تجارت شام بازگشت و سود آن را صدقه داد هر روز به غار حرا می‌رفت و از فراز قله‌های آن به آثار رحمت خدا و انواع شگفتی‌ها و بدایع حکمت الهی می‌نگریست و عبرت می‌گرفت و خدای را آن‌گونه که سزاوار اوست پرستش می‌کرد. هنگامی که چهل سالش کامل گشت و خداوند به قلب او نظر کرد و آن را برترین، بهترین، مطیع‌ترین، خاشع‌ترین و خاضع‌ترین قلب‌ها یافت، فرمان داد درهای آسمان گشوده شد و محمد<sup>۹</sup> به آن‌ها می‌نگریست. در آن لحظه محمد به جبرئیل که هاله‌ای از نور او را فرا گرفته بود نگاه کرد. جبرئیل به سوی وی آمد، بازوی او را گرفت تکان داد و گفت: یا محمد! بخوان. گفت: چه بخوانم؟ گفت: بخوان به نام پروردگارت که آفرید، انسان را از خون بسته آفرید، بخوان که پروردگارت بزرگوارترین است، همو که با قلم دانش آموخت و به انسان آن‌چه را نمی‌دانست آموخت. آن‌گاه جبرئیل به آسمان صعود کرد و محمد<sup>۹</sup> از کوه پایین آمد و از آن جهت که مبادا قریش نبوتش را تکذیب کنند و او را به جنون و وسوسه شیطان نسبت دهند دچار تب و لرز شد».

این روایت از طریق شیعه است اما اهل سنت از جمله بخاری ۳/۱ اخبار بعثت را از عایشه چنین نقل کرده‌اند: «پیامبر<sup>۹</sup> در غار حرا به سر می‌برد که ناگهان فرشته آمد و به او گفت بخوان. رسول خدا گوید: گفتم نمی‌توانم بخوانم. پس مرا گرفت محکم بفشرد تا آن‌که بی‌طاقت شدم، سپس رهایم کرد و گفت بخوان. گفتم نمی‌توانم بخوانم. بار دوم مرا گرفت و بفشرد تا آن‌که بی‌طاقت شدم، سپس رهایم کرد و گفت بخوان. گفتم نمی‌توانم بخوانم. برای بار سوم مرا گرفت و محکم بفشرد تا آن‌که بی‌طاقت شدم، سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان به نام پروردگاری که آفرید، انسان را از خون بسته آفرید، بخوان که پروردگارت بزرگوار است. آن‌گاه در حالی که سخت مضطرب بود نزد خدیجه آمد و فرمود: مرا بپوشانید، مرا بپوشانید. او را پوشاندند تا آن‌که ترس وی برطرف گردید».

آن‌گاه خدیجه او را نزد پسرعموی خود وَرَقَّة بن نَوْفَل که در جاهلیت نصرانی شده بود آورد. ورقه گفت: برادرزاده چه دیدی؟ رسول خدا آن‌چه را دیده بود بیان کرد. ورقه گفت: این ناموسی است که بر موسی<sup>۷</sup> نازل شده است. آن‌گاه فترتی در وحی رخ داد تا آن‌که پیامبر از آن به شدت غمگین شد، به طوری که بارها بر قله‌های کوه رفت تا خود را بیندازد جبرئیل آشکار می‌شد و می‌گفت: ای محمد تو به حق فرستاده خدایی. آن‌گاه با این سخن دل او

محکم می‌شد و خویشتن‌داری می‌کرد سپس به منزل برمی‌گشت. وقتی فترت وحی طولانی می‌شد دوباره همین کار را تکرار می‌کرد، تا از کوه بالا می‌رفت جبرئیل آشکار می‌شد و همان سخن را می‌گفت».

### نقد و بررسی حدیث عایشه

چون موضوع این بحث بسیار مهم و سرنوشت‌ساز است و سنگ زیربنای دین مقدس اسلام به‌شمار می‌آید بهتر است در نقد و بررسی آن توضیح بیشتری بدهیم. این روایت از نظر عقل و نقل باطل و مردود است. اما از نظر عقل، اگر مقصود از امر به خواندن قرائت از روی نوشته باشد که در این روایت و امثال آن گویا این‌گونه ادعا شده است از دو حال خارج نیست، یا امر تکوینی است و یا تشریعی. اگر تکوینی باشد که تخلف معنی ندارد، به اصطلاح «اقرأ» همان و خواندن پیامبر همان، اگر تشریعی باشد تکلیف به ما لایطاق است. یعنی تکلیف به موضوع غیرمقدور بوده و صدور آن از خداوند حکیم محال است، زیرا پیامبر امّی و درس‌نخوانده بود و طبق قول صحیح توانایی خواندن نداشت. پس به‌طور قطع و یقین مقصود از «اقرأ» خواندن الفاظ مکتوب نبوده است. بنابراین مقصود از امر به خواندن فراگیری آیات قرآن به‌طور معجزه و خواندن و ابلاغ آن برای مردم بوده است. گویا مراد مرحوم محمد عبّده نیز همین بوده که در *الاعمال الكاملة* ۴/۲۵ گفته است مقصود از «اقرأ» امر تکوینی است، مانند «كُنْ فَيَكُونُ» نه امر تکلیفی مثل «أَقِمْوا الصَّلَاةَ». بدین لحاظ است که برخی از محققان معاصر اهل سنت نیز به این نکته پی برده‌اند. مؤلف *منار القاري* ۳۶/۱ در توضیح این مطلب نوشته است: «این امر به خواندن از باب تلقین و تلقی است، مانند آن که معلّم به شاگردش می‌گوید بخوان. معنایش این است آن‌چه از خواندن بر تو القا می‌کنم از من فرا بگیر». علامه طباطبایی نیز در *المیزان* ۲/۲۲۳ گفته مراد از «اقرأ» امر است به تلقی آن‌چه فرشته وحی از قرآن آورده است.

هم‌چنین در این روایت آمده است که پیامبر وحشت‌زده و مضطرب بود و در نبوت خود شک داشت و حتی گفت می‌ترسم جن‌زده شده باشم. لذا قاضی عیاض در *الشفاء* ۷۰۲/۱ به توجیه این بند پرداخته و گفته است: معنای آن این نیست که پیامبر پس از مشاهده فرشته در آن‌چه از جانب خدا نازل شده بود، شک داشت بلکه می‌ترسید مبدا توانایی رویارویی و سخن‌گفتن با فرشته و تحمل دشواری وحی را نداشته باشد.

اما از نظر نقل، در سند این روایت اشکال است، زیرا راویان آن یحیی بن بُکیر، عبدالله بن بُکیر، لیث بن سعد و عُقَیل بن خالد ثقه و قابل اعتماد نیستند. بعضی از علمای بزرگ رجال یحیی بن عبدالله را تضعیف و تصریح کرده‌اند که ثقه نیست. نسایی در *الضعفاء* ۲۴۸/۱ گفته: ضعیف است. ابن ابی حاتم رازی در *الجرح و التعديل* ۱۶۵/۹ نوشته است: به روایات او احتجاج نمی‌شود. به گفته ذهبی در *المیزان الاعتدال* ۴۲۳/۳ لیث بن سعد نیز در شیوخ و سماع اخبار تساهل می‌ورزید. عُقَیل بن خالد نیز در *المیزان الاعتدال* ۸۹/۳ به نوعی تضعیف شده و درباره وی گفته شده، او اموی‌تبار و از کارگزاران بنی‌امیه به حساب می‌آمده است.

برخی از محدثان و متفکران شیعه و سنی نیز این روایت را تضعیف و رد کرده‌اند. عالم بزرگ اهل سنت ابوزکریا محیی‌الدین نووی در شرح صحیح مسلم ۳۰/۱ می‌گوید: «و اما روایت مرسل صحابه مانند قول عایشه که گفته است: اولین چیزی که از وحی بر رسول خدا آشکار شد رؤیای صادقه بود، استاد امام ابواسحاق اسفراینی شافعی گفته است: نمی‌توان به آن احتجاج نمود». قاضی عیاض نیز در شفا ۷/۲ گفته است: «برخی از این کلمات سندشان صحیح نیست». علامه سید عبدالحسین شرف‌الدین نیز در النص و الاجتهاد ۴۲۱ در نقد این روایت نوشته است: «این حدیث صریح در این است که رسول خدا<sup>۹</sup> العیاذ بالله در نبوت خود شک دارد و از ترسی که گریبانگیر آن حضرت شده نیاز به همسرش پیدا کرده تا او را دلداری دهد و به ورقه پیرمرد نابینای جاهل نصرانی احتیاج دارد تا گام‌های او را استوار کند و به او قوت قلب بخشد! پس این حدیث از جهت متن و از جهت سند باطل است و در بطلان آن همین کافی است که از احادیث مرسل است».

در تفسیر عیاشی ۲۰۱/۲ آمده است: «زُره گفت از امام صادق<sup>۷</sup> پرسیدم چگونه هنگامی که از جانب خدا به پیامبر<sup>۹</sup> وحی شد نترسید که از وسوسه‌های شیطان باشد؟ فرمود: زمانی که خداوند بنده‌ای را به رسالت برگزیند آرامش و اطمینان بر قلب او نازل می‌کند، آن‌گاه آن‌چه از سوی خدا بر او نازل می‌شود چنان است که با چشم خود می‌بیند». باری، با توجه به مطالبی که درباره آیین پیامبر قبل از بعثت گذشت و این که آن حضرت پیش از بعثت نیز معصوم و دارای درجاتی از مقام نبوت بوده است، دیگر زمینه‌ای برای این نوع مباحث نمی‌ماند.

### تاریخ بعثت

عموم شیعیان بیست و هفتم رجب را روز بعثت دانسته‌اند و بیشتر اهل سنت هفدهم ماه رمضان را. گروهی از ایشان نیز دوازدهم ربیع‌الاول و برخی نیز بیست و هفتم رجب را ذکر کرده‌اند. در باره تاریخ بعثت یک معضل و اشکال اساسی وجود دارد و آن این که در آیه صد و هشتاد و پنج بقره تصریح دارد که نزول قرآن در ماه رمضان بوده است: (شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ) اشکال یاد شده بیشتر متوجه شیعیان است. چون نزول قرآن در ماه رمضان و وقوع بعثت در ماه رجب با هم سازگار نیست، زیرا مشهور است که بعثت همراه با نزول آیاتی از قرآن بوده است. به این اشکال چند پاسخ داده شده است.

الف. قرآن یک نزول جمعی و دفعی دارد که از لوح محفوظ به بیت‌المعمور و آسمان دنیا نازل شده و آن در ماه رمضان بوده است و یک نزول تدریجی دارد که از بیت‌المعمور و آسمان دنیا به زمین و قلب پیامبر بوده و آن به مدت بیست و سه سال انجام شده است و شروع این نزول تدریجی در ماه رجب هنگام بعثت بوده است. ایراد این قول این است که اگر نزول دفعی قرآن در ماه رمضان سال اول بعثت بوده است لازم‌هاش این است که نزول تدریجی آن اندکی قبل از نزول دفعی آن آغاز شده باشد.

ب. حقیقت و باطن قرآن در شب قدر در ماه رمضان بر قلب مقدس رسول خدا<sup>۹</sup> نازل شده است ولی نزول تدریجی آن از ماه رجب همراه بعثت آغاز شده است. ایراد پاسخ اول بر این قول نیز وارد است.

ج. قرآن نزول دفعی نداشته و آیات یاد شده نیز ناظر بر همان نزول تدریجی است، مقصود از قرآن جنس آن است که اطلاق لفظ «قرآن» بر یک آیه آن هم صحیح است و مراد از انزال شروع آن در ماه رمضان است. ولی بعثت همراه با نزول قرآن نبوده است. به این بیان که پیامبر در ماه رجب به پیامبری مبعوث شده است لیکن نزول تدریجی قرآن از ماه رمضان آغاز شده است.

به فرموده استاد ما مرحوم آیت الله حاج سید مهدی روحانی که از مفسران و متکلمان برجسته حوزه علمیه قم بود، هیچ دلیل عقلی و نقلی نداریم بر این که بعثت باید همراه با نزول قرآن باشد، به خصوص که بین بیست و هفتم رجب و ماه رمضان حدود یک ماه بیشتر فاصله نیست. اشکال این قول این است که آن دسته از روایاتی که می گوید بعثت همراه با نزول سوره علق بوده مخالف این نظریه است. با این وصف برخی از محققان معتقدند این بهترین پاسخی است که تا کنون به این اشکال داده شده، خصوصاً که به نقل زرکشی در البرهان ۱/۴۸ و سیوطی در الاتقان ۱/۲۴ برخی می گویند نخستین سوره ای که نازل شد مدثر و عده ای نیز گویند فاتحه الکتاب بود.

#### امیرالمؤمنین پیشگام در اسلام

در ابتدای بعثت دعوت رسول خدا<sup>۹</sup> به مدت سه سال پنهانی بود. علی بن ابراهیم قمی در تفسیر ۱/۳۷۸ گوید: در این مدت فقط چند نفری از خاندان خود حضرت به دین اسلام گرویدند که در صدر آنان امیرالمؤمنین و خدیجه قرار دارند. این مطلب بین محدثان و مورخان از مسلمات و متواترات تاریخ است. تنها اختلاف در این است نخستین کسی که ایمان آورد چه کسی بود؟ علی<sup>۷</sup> یا حضرت خدیجه؟ در این که حضرت خدیجه اولین زنی بود که اسلام را پذیرفت اختلافی نیست، سخن در این است که آیا اولین شخص مسلمان هم بود؟ برخی گویند اولین مسلمان خدیجه بود، بسیاری از نصوص نیز این معنی را می گوید ولی محققان بر آنند که نخستین مسلمان علی<sup>۷</sup> است. شاهد این مدعا روایاتی است که در این زمینه نقل شده است. به نقل طبرانی در المعجم الکبیر ۶/۲۶۹ رسول خدا<sup>۹</sup> دست علی<sup>۷</sup> را گرفت و فرمود:

«إِنَّ هَذَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي».

این نخستین کسی است که به من ایمان آورد.

نیز به نقل ابن عبدالبرّ در استیعاب ۳/۳۶ فرمود:

«إِنَّهُ لِأَوَّلُ أَصْحَابِي إِسْلَاماً».

همانا علی اولین نفر از اصحاب من است که اسلام آورد.

به نقل مناقب ابن مغازلی ۱۵/ خود امیرالمؤمنین هم در این مورد فرمود:

«أَنَا أَوَّلُ مَنْ أَسْلَمَ».

من نخستین کسی بودم که اسلام آوردم.  
در نهج البلاغه ۱۹۶ نیز فرمود:

«لَنْ يُسْرَعَ أَحَدٌ قَبْلِي إِلَى دَعْوَةِ حَقٍّ».

هیچ کس پیش از من به پذیرش دعوت حق نشتافت.  
این ظاهر امر است و گرنه ایمان امیرالمؤمنین فراتر از این مسائل عادی است. از این رو شیخ مفید در امالی/۶ از امیرالمؤمنین نقل می کند که حضرت فرمود:

«آمَنْتُ بِرَسُولِ اللَّهِ وَ آدَمُ بَيْنَ الرُّوحِ وَ الْجَسَدِ».

هنگامی به رسول خدا ایمان آوردم که آدم بین روح و جسد بود.  
به این لحاظ است که محققان می گویند علی ایمان خود را اظهار و آشکار کرد نه این که ایمان آورد، زیرا او یک آن بت نپرستید بلکه از لحظه تولد مؤمن و خداپرست بود. مسعودی در مَرْوَجُ الذَّهَبِ ۲/۲۸۳ گوید: «بسیاری از مردم بر این عقیده اند که علی بن ابی طالب هرگز به خدا شرک نرزد تا از نو اسلام بیاورد بلکه در همه کارهایش پیرو پیامبر بود و به او اقتدا می کرد، به همین حال بود تا بالغ شد و خداوند او را همچون پیامبرش هدایت کرد و از لغزش ها معصوم نگهداشت». پس گویا امیرالمؤمنین نخستین مسلمان و حضرت خدیجه ۳ اولین زن مسلمان است.  
این که عده ای می گویند ابوبکر نخستین کسی بود که اسلام آورد صحیح نیست بلکه او همان گونه که گروهی از اهل سنت مانند طبری، ۲/۳۱۶ و دیگران در برخی از روایات خود نقل کرده اند پنجاهمین نفر بود که اسلام آورد. وانگهی در سه سال نخست بعثت دعوت پنهانی بود و گویا جز چند نفر از اعضای خانواده پیامبر ۹ کس دیگری به اسلام نگروید.

### اسلام جعفر بن ابی طالب

پس از امیرالمؤمنین برادرش جعفر بن ابی طالب اسلام آورد. کراجکی در کنز الفوائد ۱/۲۷۰ گوید: «بعد از امیرالمؤمنین ۷ جعفر نخستین کسی بود که اسلام آورد». ابن شهر آشوب در مناقب ۴/۲ گوید: «روایات گویای این است دومین مردی که اسلام آورد جعفر بن ابی طالب بود». ابن اثیر در اُسْدُ الغابه ۱/۲۸۷ می نویسد: «جعفر اندکی پس از برادرش علی ایمان آورد». علامه مجلسی در بحار الانوار ۱۰۲/۶۶ گوید: «نخست علی ۷ ایمان آورد، سپس خدیجه ۳ و بعد جعفر t».

به روایت طبرسی در اعلام الوری ۳۷ و ابن اثیر در اسد الغابه ۱/۲۸۷ چند روزی که از بعثت گذشت روزی ابوطالب همراه فرزندش جعفر به خانه رسول خدا رفت، دید آن حضرت با علی در حال اقامه نماز هستند و علی در سمت راست پیامبر ایستاده است. ابوطالب به جعفر گفت:

«صَلِّ جُنَاحَ ابْنِ عَمِّكَ وَ صَلِّ عَنْ يَسَارِهِ».

به پهلوی پسرعمویت پیوند و در سمت چپ وی نماز گزار. جعفر بدون درنگ در سمت چپ پیامبر به نماز ایستاد. ابوطالب از مشاهده این صحنه بسیار مسرور شد و در حالی که از خانه رسول خدا خارج می‌شد اشعاری در تحریض فرزندانش به حمایت از پیامبر سرود.

از این روایت استفاده می‌شود که گویا ابوطالب و جعفر<sup>۸</sup> نماز را می‌شناختند و می‌دانستند چیست. لذا از دیدن آن صحنه تعجب نکردند و نپرسیدند این چه کاری است، جعفر نیز بی‌درنگ به نماز ایستاد بدون آن که پرسد چگونه نماز بخوانم. شایان ذکر است ابن عساکر در تاریخ دمشق ۱۲۶/۷۲ و صدوق در امالی ۷۰/۱ از رسول خدا<sup>۹</sup> نقل کرده‌اند که جعفر پیش از اسلام نیز موحد بوده و هیچ گاه بت نپرستیده است.

پس از جعفر زید بن حارثه سومین مردی بود که ایمان آورد. فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین نیز دومین زنی بود که اسلام را پذیرفت. در دوران سه‌ساله‌ای که دعوت سرّی بود همین چند نفر به اسلام گرویدند. ابن اسحاق ۲۶۷/۱ هشت نفر را به عنوان مسلمانان نخستین ذکر کرده که درباره تعدادی از آنان اختلاف است و لذا گروهی از مورخان و محققان با او مخالفت کرده و گزارش وی را نپذیرفته‌اند. ابن شهر آشوب در مناقب ۴/۲ فهرستی از سابقین در اسلام ارائه داده که اسامی ده نفر نخست چنین آمده است. علی<sup>۷</sup>، خدیجه، جعفر، زید، ابوذر، عمرو بن عبّسه، خالد بن سعید، سمیه، عبیده بن حارث و حمزه.

### دعوت خویشاوندان

سه سال که از بعثت گذشت رسول خدا با نزول آیه دویست و چهارده سوره شعراء (وَ اَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْاَقْرَبِينَ) مأمور اعلان و تبلیغ دین خود شد ولی در مرحله اول از اقوام نزدیک باید آغاز می‌کرد. البته این کار بسیار دشوار و مشکل بود، چون سران بنی عبدالمطلب به آسانی حاضر نمی‌شدند دست از بت‌پرستی برداشته و نبوت حضرت را بپذیرند. به روایت طبری ۳۱۹/۲ و قاضی نعمان در شرح الاخبار ۱۰۶/۱ رسول خدا به امیرالمؤمنین دستور داد غذایی فراهم و بزرگان بنی‌هاشم را دعوت کند. حدود چهل تن از بستگان پیامبر جمع شدند، پس از صرف غذا قبل از آن که حضرت مطلبی بفرماید ابولهب نظم جلسه را به هم زد. رسول خدا مجدداً فردای آن روز میهمانی را تکرار کرد. پس از صرف غذا برخاست و رسالت خود را چنین اعلان کرد: «ای پسران عبدالمطلب! به خدا سوگند جوانی را در بین عرب نمی‌شناسم که برای خویشانش چیزی برتر از آن چه من آورده‌ام آورده باشد. من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام. خداوند مرا فرمان داده شما را به سوی او فرا خوانم. اکنون کدامیک از شما مرا بر این امر یاری می‌کند تا این که برادر من و وصی و جانشینم در بین شما باشد؟».

در این لحظه سکوت مجلس را فرا گرفت هیچ کس جز علی<sup>۷</sup> پاسخ پیامبر را نداد. او برخاست و گفت: «ای پیامبر خدا من شما را بر این امر یاری می‌کنم». رسول خدا سه بار سخن خود را تکرار کرد و جز امیرالمؤمنین کسی پاسخ نداد. آن‌گاه پیامبر خطاب به حاضران فرمود:

«إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فَيُحْمُ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوهُ».

همانا این برادر من و وصی و جانشینم در بین شماست، پس سخن او را بشنوید و از او اطاعت کنید. در این هنگام حاضران خندیدند و به تمسخر به ابوطالب گفتند: همانا محمد به تو دستور داد سخن پسرت را بشنوی و از او اطاعت کنی!

این حدیث که به حدیث دار و حدیث انذار مشهور است دلالت دارد که از همان روز نخست امامت همراه رسالت و متمم و تداوم بخش آن بوده است.

### دعوت عمومی

مدت کمی از دعوت خویشاوندان نزدیک گذشت و اخبار آن در مکه پخش شد و برخی از مشرکان به استهزا و آزار پیامبر و مسلمانان پرداختند. به روایت قمی ۳۷۹/۱ آن‌گاه رسول خدا با نزول آیه نود و سه حجر: (فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ) مأموریت خود را در سطحی گسترده آشکار ساخت و از مردم خواست بت پرستی را رها کرده و به یگانگی خداوند ایمان بیاورند. این مرحله از دعوت بسیار سخت و سنگین و خیلی مشکل تر از مرحله قبل بود، زیرا خداپرست کردن مردمی که قرن‌ها با بت پرستی خو گرفته بودند بس دشوار و تا حدی غیر ممکن می‌نمود!

به روایت انسب الاشراف/ ۱۲۱ روزی پیامبر بالای کوه صفا رفت و با شهادت تمام فریاد زد: «یا صباحاه!» عرب‌ها این کلمه را هنگام وقوع حادثه مهم به زبان می‌آوردند. مردم اطراف حضرت جمع شدند و پرسیدند چه شده است؟ رسول خدا<sup>۹</sup> فرمود: «اگر من به شما خبر دهم که دشمن از دامنه این کوه می‌خواهد به شما حمله کند آیا مرا تصدیق می‌کنید؟». گفتند: آری، ما هرگز از تو دروغ نشنیده‌ایم. حضرت فرمود: «من شما را از عذابی شدید که در پیش روی دارید بیم می‌دهم!». در این هنگام ابولهب گفت: وای بر تو، ما را برای همین در این جا جمع کردی! آن‌گاه مردم متفرق شدند.

همان گونه که گذشت اظهار دعوت دو مرحله داشته است؛ یکی دعوت خویشاوندان نزدیک و مرحله خصوصی، دوم که با فاصله کمی رخ داده است دعوت همگانی و مرحله عمومی. اما چون حدیث انذار مسأله سرنوشت‌ساز امامت و وصایت و رهبری پس از پیامبر را دربردارد خلط و تحریف شده و حتی به منابع شیعه نیز راه یافته است.

یک اشتباه آن که این دو مرحله را یکی قلمداد کرده و گفته‌اند هر دو روایت، یعنی دعوت در منزل و دعوت در کوه صفا در ذیل آیه انذار آمده و نیز گفته‌اند دعوت رسول خدا از خویشاوندانش در همان کوه صفا بوده است و حال آن که به تصریح قرآن (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) مرحله خصوصی بوده و اختصاص به نزدیک‌ترین خویشاوندان داشته و در خانه پیامبر انجام شده است و مرحله دوم که عمومی و همگانی بوده بر سر کوه صفا اعلام گردیده است. نکته جالب این که آیه «انذار» در سوره شعرا است و آیه «فاصدع» در سوره حجر و حال آن که نخست سوره شعرا نازل شده بعد به ترتیب سوره‌های نمل، قصص، اسراء، یونس، هود، یوسف و سپس سوره حجر نازل شده است.

نکته ظریف دیگر این که در خطبه‌ای که سیوطی در الدُّرُّ الْمُنْتَوَر ۹۶/۵ از رسول خدا بر سر کوه صفا نقل کرده آمده است که حضرت فرمود: «ای عایشه دختر ابوبکر، ای حفصه دختر عمر، ای ام سلمه، مواظب اعمال خود باشید که من نمی‌توانم برای شما کاری انجام دهم».

در حالی که آیه مکی است نه مدنی و در آن زمان عایشه به دنیا نیامده بود و حفصه و ام سلمه همسر رسول خدا نبودند. در خطبه دیگر آمده است که تمامی قبایل عرب را یک به یک صدا زد و فرا خواند و حال آن که آیه دستور می‌دهد فقط نزدیک‌ترین خویشاوندان خود را به پذیرش اسلام دعوت کن. بدین لحاظ است که علامه طباطبایی در المیزان ۳۳۴/۵ می‌گوید: این روایات با آیه انذار منطبق نیست، زیرا این‌ها انذار را به تمامی قریش تعمیم می‌دهند در صورتی که آیه تصریح دارد که مخصوص اقوام نزدیک‌تر است که آنان یا فرزندان عبدالمطلب هستند و یا فرزندان هاشم.

به سبب همین تناقض و اشکال است که آلوسی نیز در روح المعانی ۱۲۲/۱۹ گفته اگر این روایات صحیح باشد راه جمع میان آن‌ها این است که قائل به تعدد انذار شویم!

خلط و تحریف دیگر آن که جمله سرنوشت‌ساز و مهم «هَذَا أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ» را حذف کرده‌اند و برخی همانند طبری در جامع البیان ۱۴۱/۱۹ و ابن کثیر در سیره ۴۵۹/۱ به جای آن «کذا و کذا» گذاشته‌اند!

### واکنش قریش

در آغاز سال چهارم بعثت که رسول خدا ۹ دعوت خود را آشکار کرد و کم‌کم به بدگویی از بت‌ها و سرزنش قریش پرداخت، به روایت ابن اسحاق ۲۸۳/۱ سران قریش در نخستین واکنش خود دسته‌جمعی به خانه ابوطالب آمدند و از او خواستند تا از رسول خدا بخواهد دست از تبلیغ دین خود بردارد و به او گفتند: برادرزاده‌ات به خدایان ما ناسزا می‌گوید و آیین ما را نکوهش می‌کند و خرده‌های ما را سبک شمرده و پدرانمان را گمراه می‌خواند، یا از او بخواه ما را رها کند و یا دست از حمایت او بردار و همانند ما با او به مخالفت برخیز تا ما خودمان او را از این راه بازداریم. ابوطالب با آنان به نرمی سخن گفت و به نیکویی آنان را بازگرداند.

رسول خدا دعوت به توحید و بدگویی از بتان و سرزنش قریش را ادامه داد و آوازه آن سراسر مکه را فرا گرفت. سران قریش مجدداً نزد ابوطالب آمدند و گفتند: ای ابوطالب تو در بین ما دارای شرافت و منزلت هستی، ما از تو خواستیم تا برادرزاده‌ات را باز داری ولی او را باز نداشتی. به خدا ما دیگر تحمل نمی‌کنیم، یا او را از این کار بازدار یا با تو مبارزه خواهیم کرد تا یکی از دو گروه نابود شود. ابوطالب رسول خدا را خواست و سخنان قریش را به او رساند و گفت برای حفظ جان خود و من دست بردار و کاری را که در طاقت من نیست بر من تحمیل مکن.

در این جا بود که رسول خدا احساس کرد عمویش در حمایت از وی سست شده است. از این رو سخن تاریخی خود را بیان کرد و فرمود: «ای عمو به خدا سوگند اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم بگذارند تا من این کار را رها کنم چنین نخواهم کرد تا آن که خدا مرا پیروز گرداند یا در این راه جان دهم».

آن گاه گریست و برخاست برود. ابوطالب او را صدا زد و گفت نزدیک من بیا، پیامبر نزدیک او رفت. ابوطالب به او گفت: برو هر چه می‌خواهی بگو، به خدا تو را در مقابل چیزی تسلیم نخواهم کرد. سپس به نقل ابن ابی‌الحدید ۴/۵۵ و ابن‌کنثیر ۱/۴۶ در این مورد قصیده تند و غرای ذیل را سرود:

وَاللّٰهُ لَنْ يَّصِلُوْا اِلَيْكَ بِجَمْعِهِمْ      حَتّٰى اَوْسَدَ فِي الثَّرَابِ دَفِنَا

فَاَصْدَعْ لَامْرَاكَ مَا عَلَيَّكَ غَضَاظَةٌ      فَكَفَىٰ بِنَادِنِيَّ لَدَيْكَ وَدِينَا

وَدَعَوْتِي وَزَعَمْتُ اَنَّكَ نَاصِحٌ      وَلَقَدْ صَدَقْتَ وَكُنْتَ قَبْلُ اَمِيْنَا

وَ عَرَضْتُ دِيْنَا فَمَا عَلِمْتُ بِاَنَّهُ      مِنْ خَيْرِ اٰدِيَانِ الْبَرِيَّةِ دِيْنَا

لَوْ لَا الْمَلَامَةُ اَوْ حَذَارِي سُبَّةٌ      لَوْ جَدْتَنِي سَمَحًا بِذَاكَ مُبِيْنَا

به خدا سوگند اینان با تمامی افرادشان به تو دست نخواهند یافت، مگر که من در خاک مدفون گردم. کار خود را پیش ببر که بر تو هیچ‌گونه ملامتی نیست، دنیا و آخرت ما نیز نزد تو تضمین است. مرا به دین اسلام فرا خواندی و می‌دانستم که خیر خواهی، راست گفتمی و قبل از این نیز درستکار بودی. دینی را عرضه کردی که می‌دانم از بهترین دین‌های روی زمین است. اگر نبود سرزنش قریش و بیم من از ملامت آنان مرا در پیوستن به اسلام پذیرا و آشکارکننده می‌یافتی.

قریش وقتی صلابت و شجاعت ابوطالب را در راه حمایت از دین جدید و برادرزاده‌اش دیدند چاره جدیدی اندیشیدند. به روایت ابن‌اسحاق ۱/۲۸۵ بار دیگر نزد ابوطالب آمدند و گفتند این عُمارة بن ولید است که نیرومندترین و زیباترین جوان قریش به‌شمار می‌آید او را بگیر و به عنوان فرزند خود از وی نگهداری و یاری نما. در مقابل او برادرزاده‌ات که با

دین ما و دین پدرانت مخالفت می‌ورزد و جمع اقوامت را پراکنده ساخته تسلیم ما کن تا او را بکشیم، همانا این یک مرد در مقابل یک مرد است. ابوطالب از پیشنهاد نامعقول و ظالمانه آنان برآشت و گفت: چه پیشنهاد زشتی می‌کنید، پسران را بگیرم غذا بدهم و فرزند خود را به شما بسپارم تا او را بکشید، به خدا سوگند این کار هرگز شدنی نیست.

### خانه ارقم

گویا مسلمانان در فاصله چند ماهه بین دعوت خویشاوندان و دعوت عمومی برای اقامه نماز به دره‌های نزدیک مکه می‌رفتند و دور از چشم قریش نمازشان را اقامه می‌کردند. ابن اثیر در کامل ۴۰/۲ گوید: روزی سعد بن ابی وقاص، عمار بن یاسر، عبدالله بن مسعود و چند نفر دیگر در دره‌ای نماز می‌خواندند، عده‌ای از مشرکان از جمله ابوسفیان و اَحْنَس بن شَرِیق با آنان به ستیزه برخاستند. سعد یکی از مشرکان را با استخوان شتر زخمی کرد. گویا از این پس بود که رسول خدا<sup>۹</sup> و یارانش در خانه اَرْقَم پنهان شدند و روز و شب خود را در آنجا می‌گذراندند تا هنگامی که پیامبر دعوت خویش را آشکار کرد.

در باره خانه ارقم و این که پیامبر و مسلمانان در چه تاریخی در آنجا پناه گرفتند و چه مدت در آن ماندند اختلاف زیاد است به طوری که تبدیل به یک معضل تاریخی شده است، زیرا به احتمال بسیار زیاد پناه گرفتن در خانه ارقم در اوایل سال چهارم بعثت بوده است. شاهد این مطلب این است که در سیره مُعْطَای ۴۰/۴ آمده است درگیری سعد و وقاص با مشرکان در سال چهارم بعثت بوده است. این که برخی مانند حلبی ۲۸۳/۱ گفته‌اند پناه گرفتن در خانه ارقم در دوران سه سال دعوت سرّی بوده صحیح به نظر نمی‌رسد، چون اولاً در آن دوران جز چند نفر از نزدیکان پیامبر کس دیگری مسلمان نشده بود. ثانیاً در آن دوران دعوت کاملاً سرّی بود و هنوز به هیچ وجه علنی و آشکار نشده بود تا به دنبال آن استهزا و آزار شروع شود و نیازی به مخفی و پنهان شدن باشد. از قرائن چنین استفاده می‌شود که رسول خدا و یارانش حدود یک ماه الی چهل روز بیشتر در آنجا نبودند. از سوی دیگر درباره اسلام عمر به نقل ابن سعد ۲۴۳/۳ آمده است او زمانی اسلام آورد که پیامبر و مسلمانان در خانه ارقم به سر می‌بردند، در حالی که همه مورخان، تاریخ مسلمان شدن عمر را در سال ششم بعثت و حتی برخی نزدیک هجرت به مدینه نوشته‌اند.

هم چنین درباره حضرت حمزه می‌گویند هنگامی که عمر به سوی خانه ارقم رفت تا اسلام بیاورد حمزه در خانه ارقم به سر می‌برد و مشغول نگهداری بود. از دیگر سوی عده‌ای می‌گویند اسلام حمزه در سال ششم بعثت بود. مرحوم آیه الله سید مهدی روحانی معتقد بود که رفتن به دار ارقم چندین بار بوده است، هرگاه که مشکلی و خطری پیش می‌آمده رسول خدا و مسلمانان به آنجا پناه می‌برده‌اند. این مطلب تا اندازه زیادی مشکل را حل می‌کند ولی با این وصف نصی که بر آن دلالت کند در دست نیست.

### اسلام حمزه بن عبدالمطلب

حضرت حمزه پسر عبدالمطلب و عموی رسول خدا از دلیران عرب و شخصیت‌های بلندپایه قریش به‌شمار می‌رفت. حمزه تیراندازی چیره‌دست و شجاع‌ترین و دلاورترین جوانمرد قریش بود. بیشتر اوقات به شکار می‌رفت و هنگامی که از شکار بازمی‌گشت نخست طواف کعبه می‌کرد سپس به خانه می‌رفت. ابن‌اسحاق ۳۱۱/۱ گوید: یک روز وقتی از شکار برگشت کنیز عبدالله بن جُدعان به او گفت: ابوعمار کاش بودی و می‌دید که هم اینک ابوجهل با برادرزاده‌ات محمد چه کرد! او را دشنام داد و آن‌چه توانست در آزار وی کوشید. حمزه سخت خشمگین شد و بدون آن‌که با احدی سخن بگوید حرکت کرد و سریع نزد ابوجهل که در جرگه مشرکان نشسته بود آمد و با کمان خود محکم بر سرش کوبید و به شدت وی را مجروح ساخت. آن‌گاه گفت: تو محمد را دشنام می‌دهی و حال آن‌که من به دین او هستم و همان را می‌گویم که او می‌گوید. اگر

---

قَدَرْت داری با من نیز همان کن. بدین‌سان حمزه ۷ ایمان خود را آشکار کرد و با ایمان آوردن وی دین اسلام جان تازه‌ای گرفت و جبهه کفر تضعیف شد.

وقتی قریش اطلاع یافتند حمزه مسلمان شده و کار پیامبر بالا گرفته و از این پس مدافعی چون حمزه دارد، به گفته مُعَلَّط‌ای/ ۱۴۲ مقصداری از آزار و اذیت حضرت کاستند. به همان اندازه که دشمنان اسلام از مسلمان شدن حمزه ناراحت شدند، مسلمانان و در صدر آنان حضرت ابوطالب خوشحال شدند. ابوطالب هنگامی که شنید جوانمرد دلیر قریش و قهرمان عرب اسلام آورده است بسیار شادمان شد و به روایت طبرسی ۴/۸ و ابن‌ابی‌الحدید ۷۶/۱۴ قصیده‌گرایی در تحسین و تجلیل از برادر کوچک خود سرود و بدین‌سان مراتب سرور خود را اعلام کرد:

فَصَبْرًا أَبَايَعْلَى عَلَى دِينِ أَحْمَدٍ      فَكُنْ مُظْهِرًا لِلدِّينِ وَفَقْتُ صَابِرًا

وَحُطَّ مَنْ أَتَى بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ      بِصِدْقٍ وَ عَزَمَ لَا تَكُنْ حَمَزُ كَافِرًا

فَقَدْ سَرَّتَنِي إِذْ قُلْتَ إِنَّكَ مُؤْمِنٌ      فَكُنْ لِرَسُولِ اللَّهِ فِي اللَّهِ نَاصِرًا

فَنَادِ قَرِيْشًا بِالَّذِي قَدْ أَتَيْتَهُ      جَهَارًا وَقُلْ مَا كَانَ أَحْمَدُ سَاحِرًا

ای ابویعلی بر دین احمد پایدار بمان و آن را آشکار کن، شکیبا و کامیاب باشی. از کسی که دین خدا را به‌راستی و درستی از جانب پروردگارش آورده حمایت کن و هیچ‌گاه کافر مباش. وقتی گفتم که ایمان آورده‌ای چقدر شادمان شدم، پس در راه خدا یاور رسول خدا باش. در میان قریش با صدای بلند فریاد برآور و اعلام کن که مسلمان شدی و بگو احمد هرگز ساحر نیست.

گروهی تاریخ اسلام آوردن حمزه را سال دوم و برخی سال ششم بعثت گفته‌اند، به هر دو قول اشکال وارد است. اگر سال دوم بعثت مسلمان شده باشد در آن وقت بنین مسلمانان و قریش اصطکاک و درگیری آغاز نشده بود، چرا که درگیری و برخورد پس از دعوت عمومی در اوایل سال چهارم بعثت بود، در حالی که داستان اسلام آوردن حمزه حاکی از درگیری ابوجهل با رسول خداست. مگر این گونه توجیه شود که مقصود از سال دوم بعثت ابتدای سال دوم اظهار دعوت بوده است، زیرا برخی تاریخ بعثت را از سال اظهار و آشکار شدن آن حساب می‌کردند. بر قول دیگر که می‌گوید اسلام حمزه سال ششم بعثت بوده است و او در دار ارقم به سر می‌برده است نیز اشکال وارد است، زیرا واقعه دار ارقم در اوایل سال چهارم بعثت بوده است نه سال ششم. مگر آن که توجیه تکرار رفتن به دار ارقم پذیرفته شود.

### تطمیع عتبه

سران شرک وقتی از همراهی ابوطالب<sup>۷</sup> مأیوس شدند راه تطمیع را پیش گرفتند. ابن اسحاق ۳۱۳/۱ گوید: یک روز که سران کفار در انجمن خود بودند و رسول خدا نیز به تنهایی در مسجدالحرام نشسته بود، عتبه بن ربیع با صلاح‌الدین سران شرک نزد حضرت آمد و گفت: ای برادرزاده اگر مقصودت از این دینی که آوردی ثروت است آن قدر به تو ثروت دهیم تا آن که ثروتمندترین ما گردی. اگر سروری می‌خواهی ما تو را سرور خود قرار می‌دهیم به طوری که هیچ کاری را بدون اجازه تو انجام نمی‌دهیم. اگر پادشاهی می‌خواهی ما تو را پادشاه خود می‌کنیم و اگر نمی‌توانی این جنی را که نزد تو می‌آید از خود دور کنی برای تو طبیب می‌آوریم و مخارج آن را می‌پردازیم تا بهبودیابی. رسول خدا<sup>۹</sup> در پاسخ او آیات نخستین سوره فصلت را تلاوت کرد. تا آن که به آیه سجده رسید و با قرائت آن به سجده رفت. آن گاه سر از سجده برداشت و فرمود: «ای ابوالولید آن چه را که باید می‌شنیدی شنیدی، حال تو هستی و این آیات». عتبه در حالی که سخت تحت تأثیر حقیقت کلام خدا قرار گرفته بود برخاست و به سوی انجمن قریش بازگشت. سران قریش گفتند: ای ابوالولید چه خبر؟ عتبه گفت: خبر این است که سخنی شنیدم که به خدا قسم مانند آن را تا به حال نشنیده بودم. به خدا سوگند نه شعر است و نه سحر و نه کهنات. ای گروه قریش از من اطاعت کنید و سخنم را بشنوید، بین این مرد و آن چه را که آورده مانع نشوید و او را رها کنید. قریشیان گفتند: ای ابوالولید به خدا سوگند او با زبان خود تو را سحر کرده است.

### ملاقات ولید

ولید بن مغیره مخزومی پدر خالد، از ثروتمندان بزرگ مکه و از دانایان و فصیحای نامور به شمار می‌آمد. او پیری سالخورده و از قضات عرب بود و مردم در محاکمات خود به وی مراجعه می‌کردند. به روایت طبرسی<sup>۱/۴</sup> روزی

بزرگان قریش نزد او آمدند و پرسیدند سخنان محمد چیست؟ آیا سحر است یا کهنات و یا خطابه؟ ولید گفت: بگذارید بروم نزد او سخنانش را بشنوم. نزد رسول خدا ۹۱ آمد، در حالی که حضرت در حجر اسماعیل نشسته بود گفت: یا محمد از شعرت برای من بخوان. پیامبر فرمود: «شعر نیست کلام خداست که با آن پیامبران و رسولانش را برانگیخته است». ولید گفت: پاره‌ای از آن را برای من بخوان. حضرت شروع کرد به خواندن سوره حم سجده. «بسم الله الرحمن الرحيم» را قرائت کرد. ولید تا «رحمان» را شنید پرسید: برای آن مردی که در یمامه به نام رحمان است دعوت می‌کنی؟ حضرت فرمود: «نه، بلکه به سوی الله دعوت می‌کنم که او رحمان و رحیم است». سپس سوره را قرائت کرد تا رسید به آیه:

(فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ).

پس اگر روی بگردانند بگو شما را از صاعقه‌ای همانند صاعقه عاد و ثمود بیم می‌دهم. ولید هنگامی که این آیه را شنید اندامش به لرزه درآمد و موهای بدنش سیخ شد! سپس برخاست و یکسره به خانه‌اش رفت.

سران قریش به ابوجهل گفتند: ای ابوالحکم ولید به دین محمد گروید، نمی‌بینی به سوی ما بازنگشت. سران شرک از این واقعه بسیار غمگین شدند. روز بعد ابوجهل نزد عموی خود ولید رفت و گفت عمو ما را سرشکسته و رسوا ساختی. ولید پرسید ای برادرزاده برای چه؟ گفت دین محمد را پذیرفته‌ای. ولید گفت من به دین محمد نگرویده‌ام. من بر دین قوم خود و پدرانم باقی هستم ولی سخن محکمی شنیدم که بدن‌ها را به لرزه درمی‌آورد. ابوجهل گفت شعر بود؟ ولید گفت شعر نبود. پرسید خطابه بود؟ گفت نه، خطابه سخن پیوسته است ولی این سخن جدا جدا بود و هیچ قسمت آن شبیه دیگری نبود، زیبایی خاصی داشت. ابوجهل گفت پس همان خطابه است. ولید گفت: \_\_\_\_\_ خطابه \_\_\_\_\_ نیست. ابوجهل گفت پس چیست؟ گفت بگذار درباره آن فکر کنم. فردای آن روز سران قریش ولید را ملاقات کردند و پرسیدند نظرت درباره سخنان محمد چیست؟ گفت بگوئید سحر است، زیرا دل‌های مردم را به خود جذب کرده است. به دنبال آن سوره کوبنده مدثر در مذمت و تخریب شخصیت او نازل شد. آیات هجده تا بیست و پنج آن چنین است:

{إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ \* فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ \* ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ \* ثُمَّ نَظَرَ \* ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ \* ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ \* فَكَانَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ \* إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ}.

او اندیشید و سنجید، مرگ بر او باد چگونه سنجید؟ دگر بار مرگ بر او باد چگونه سنجید؟ سپس نگریست، آن‌گاه روی در هم کشید و ترشروی کرد، سپس پشت کرد و تکبر ورزید و گفت این جز جادویی که آموخته می‌شود نیست، این جز گفتار بشر نیست.

بهانه‌جویی سران شرک

اسلام رو به گسترش بود و در بین قبایل قریش نفوذ می کرد، سران قریش احساس خطر جدی کردند، جلسه ای تشکیل دادند که اعضای آن عبارت بودند از عتبه، شیبه، ابوسفیان، نصر بن حارث، ابوالبختری، اسود بن مطلب، زمعه بن اسود، ولید بن مغیره، ابو جهل، عبدالله بن امیه، عاص بن وائل، نُبیه و مُنبّه پسران حجاج، امیه بن خلف و عده ای دیگر. ابن اسحاق ۳۱۵/۱ می نویسد: سران شرک گفتند محمد را بخوانید با او گفتگو و اتمام حجت کنید. فرستاده آنان نزد حضرت آمد و گفت: سران طایفه ات جمع شده اند و می خواهند با تو سخن بگویند. رسول خدا<sup>۹</sup> به لحاظ شدت اهمیتی که در هدایت آنان داشت شتابان نزد سران قریش آمد. گفتند ما می خواهیم با تو سخن بگوییم. به خدا سوگند ما هیچ کس از عرب را نمی شناسیم مانند این بلایی که تو بر سر اقوام آورده ای بر سر اقوام خود آورده باشد. پدران ما را بد می گویی، دین ما را سرزنش می کنی، بت ها را ناسزا می گویی، خردها را سبک شمردی، اجتماع را پراکنده کردی، کار ناخوشایند دیگری نمانده جز آن که انجام داده ای.

آن گاه همان چهار پیشنهاد عتبه را مطرح کردند. حضرت در پاسخ آنان فرمود: «من آن گونه که شما می گوید نیستم. من نیامدم تا اموال شما را به دست آورم و نه خواستار بزرگی بین شما هستم و نه پادشاهی بر شما را می خواهم لیکن خدا مرا به پیامبری در بین شما فرستاده و کتابی بر من نازل کرده و دستور داده که بر شما مژده دهنده و بیم دهنده باشم. من رسالت پروردگارم را رساندم و شما را نصیحت کردم. اکنون اگر آن چه را آورده ام بپذیرید بهره دنیا و آخرت را برده اید و اگر نپذیرید منتظر فرمان خدا می مانم تا بین من و شما حکم کند».

گفتند اگر آن چه را بر تو عرضه کردیم نمی پذیری پس تو می دانی که سرزمین هیچ کس از سرزمین ما تنگ تر و کم آب تر نیست، از پروردگارت بخواه تا این کوه ها را که منطقه ما را تنگ کرده دور کند و آن را هموار نماید و نهلهایی مانند نهلهای شام و عراق جاری سازد و پدران ما، از جمله قُصَی بن کلاب را که پیرمردی راستگو بود زنده گرداند تا از آنان بپرسیم که آن چه تو می گویی حق است یا باطل. پس اگر تو را تصدیق کردند به تو ایمان می آوریم و منزلت تو را نزد خدا می شناسیم. در پایان جلسه گفتند: ای محمد همانا ما حجت را بر تو تمام کردیم و به خدا سوگند تو را رها نخواهیم کرد تا این که یا ما تو را نابود سازیم و یا تو ما را نابود کنی.

## خلاصه درس

حضرت محمد<sup>۹</sup> در چهل سالگی به پیغمبری مبعوث شد. عموم شیعیان بیست و هفتم رجب را روز بعثت دانسته اند و بیشتر اهل سنت هفدهم ماه رمضان را. گروهی از ایشان نیز دوازدهم ربیع الاول و برخی نیز بیست و هفتم رجب را ذکر کرده اند. در ابتدای بعثت دعوت رسول خدا<sup>۹</sup> به مدت سه سال پنهانی بود.

در این مدت فقط چند نفری از خاندان خود حضرت به دین اسلام گرویدند که در صدر آنان امیرالمؤمنین و خدیجه قرار دارند. پس از امیرالمؤمنین برادرش جعفر بن ابی طالب اسلام آورد. سه سال که از بعثت گذشت رسول خدا مأمور اعلان تبلیغ دین خود بین اقوام و خویشان گشت و کمی بعد از آن به دعوت عموم مردم مکه پرداخت و به ویژه در آغاز

سال چهارم بعثت رسول خدا<sup>۹</sup> دعوت خود را آشکار کرد و کم‌کم به بدگویی از بت‌ها و سرزنش قریش پرداخت. در این بین سران قریش نیز بیکار ننشته و با تحت فشار قرار دادن ابوطالب و اذیت و آزار حضرت رسول و تازه مسلمانان به مقابله با این دین نوپا پرداختند در این دوران اسلام حمزة بن عبدالمطلب عموی پیغمبر بسیار کارساز بود و به مقدار زیادی از رنج و آزار مسلمانان کم کرد.

### خود آزمایی

1. حضرت محمد<sup>۹</sup> در چه تاریخی، در کجا و چگونه به پیامبری مبعوث شد؟
2. دلایل عقلی و نقلی ابطال حدیث عایشه را در باب بعثت توضیح دهید.
3. از دیدگاه شیعیان پیامبر در چه تاریخی به پیامبری مبعوث شد؟
4. نخستین کسی که به دین اسلام گروید چه کسی بود؟ دلایل تأییدکننده نظر خود را بیان کنید.
5. نخستین زنان و مردان مسلمان چه کسانی بودند؟ به ترتیب نام ببرید.
6. حدیث دار (انذار) را توضیح دهید.
7. پیامبر با نزول کدام آیات و از کدام سوره‌ها نخست به دعوت خصوصی و سپس به دعوت عمومی مردم به اسلام پرداخت؟
8. واکنش قریش در برابر دعوت عمومی پیامبر چه بود؟

## آخرین پیشنهاد... وسال اندوه

### هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

- دلیل نزول سوره کافرون را بدانیم.
- مسلمانانی را که مورد شکنجه مشرکان قرار گرفتند، بشناسیم.
- تاریخ هجرت به حبشه، سرپرست مهاجران، دلایل و چگونگی آن را بدانیم.
- نحوه حمایت نجاشی را از مسلمانان مهاجر بدانیم.
- به علت بازگشت عده‌ای از مهاجران به مکه پی ببریم.
- مضمون عهدنامه بیدادگری را بدانیم.
- با چگونگی حماسه بزرگ شعب ابوطالب، علت رفتن به شعب و استقامت حیرت‌انگیز بنی‌هاشم در این شعب آشنا شویم.
- چگونگی به پایان رسیدن حصر را بدانیم.
- از علت نام‌گذاری سال اندوه آگاه گردیم.

در این درس از شکنجه و آزار سران شرک که موجبات هجرت مسلمانان را فراهم کرد سخن خواهیم گفت و در ادامه به اقدامات قریش برای باز گرداندن مهاجران از حبشه، تنظیم و امضای عهدنامه بیدادگری، حماسه بزرگ شعب ابوطالب و رحلت حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه ۳ نیز خواهیم پرداخت.

### آخرین پیشنهاد

ابن اسحاق ۳۸۸/۱ گوید: روزی در حالی که رسول خدا ۹ مشغول طواف خانه خدا بود ولید بن مغیره و اسود بن مطلب و اُمیّة بن خَلَف و عاص بن وائل با حضرت برخورد کردند و گفتند: ای محمد بیا تا ما خدایی را که تو می‌پرستی پرستش کنیم و تو هم خدای ما را پرستش کن و بدین گونه ما و تو در عبادت شریک باشیم و نزاع و اختلافات خاتمه

پیدا کند. اگر خدایی را که تو می‌پرستی بهتر از خدای ما باشد ما از او بهره‌مند می‌شویم و اگر آن‌چه را ما می‌پرستیم بهتر از خدای تو باشد تو بهره‌مند خواهی شد. پیامبر ۹ نپذیرفت و در پاسخ آنان سوره «کافرون» نازل شد. مشرکان قریش برای مقابله با اسلام و جلوگیری از انتشار آن از هر راهی که ممکن بود وارد شده و هرگونه ابزاری که در دست داشتند به کار گرفتند. ابولهب عموی رسول خدا ۹ که از سران بزرگ شرک به‌شمار می‌آمد همیشه دنبال آن حضرت راه می‌رفت و از پشت سر به پاهای مبارک وی سنگ می‌زد و به نقل ابن سعد ۲۱۶/۱ هرگاه که پیامبر می‌فرمود: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِحُوا» بگوئید خدایی جز خداوند یکتا نیست تا رستگار شوید، او می‌گفت ای مردم مبادا به سخنان این مرد گوش دهید، زیرا او از دین برگشته و دروغ‌گوست.

هنگامی که رسول خدا ۹ در بین مردم قرآن می‌خواند، مشرکان برای جلوگیری از نفوذ آن در دل‌های مستعد، جنجال به پا می‌کردند و با غوغا و ولوله نمی‌گذاشتند کسی سخن او را بشنود و نَصْرُ بن حارث در مقابله با نفوذ قرآن داستان رستم و اسفندیار را برای عرب‌ها بازگو می‌کرد. کسانی را که از خارج مکه برای تحقیق در دین جدید و پذیرش اسلام به مکه می‌آمدند از ملاقات با پیامبر و شنیدن سخنان او منع می‌کردند و خلاصه آن حضرت را به شاعر، ساحر، کاهن و مجنون بودن متهم می‌ساختند. اما هیچ یک از این ترفندها نتوانست جلوی نور حق و حقیقت قرآن را بگیرد، زیرا خدا در آیه نه سوره صف فرموده است:

(هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ).

اوست که رسول خود را با هدایت و دین راستین فرستاد تا آن را بر همه دین‌ها غالب گرداند، هر چند مشرکان ناپسند دارند.

### شکنجه و آزار

تا زمانی که پیامبر ۹ از بت‌ها بدگویی نمی‌کرد قریش نیز مدارا می‌کردند و چندان حساسیتی از خود نشان نمی‌دادند ولی پس از آن که رسول خدا به تقبیح و سرزنش بت و بت‌پرستی پرداخت واکنش نشان دادند و چون از راه‌های گوناگون فکری و مسالمت‌آمیز نتوانستند کاری انجام دهند، دست به اقدامات عملی زدند و به آزار و شکنجه مسلمانان پرداختند. آن عده از مسلمانان که از قبایل سرشناس بودند کمتر شکنجه می‌شدند، زیرا یا قبایل آن‌ها از ایشان دفاع می‌کرد و یا خودشان به تأدیب آنان می‌پرداختند. اما افراد ناتوان که قبیله و عشیره‌ای نداشتند و کسی از آنان دفاع نمی‌کرد به شدت شکنجه می‌شدند.

بلاذری در انساب الاشراف ۱۹۸/۱ گوید: اگر کسی از اشراف و بزرگان مسلمان می‌شد ابوجهل به او می‌گفت: آیا دین پدرت را رها کردی و حال آن که او از تو بهتر است، اگر تاجر بود او را به کساد تجارت و نابودی آن تهدید می‌کرد و اگر از ضعیفان بود یعنی پشتوانه قبیله‌ای نداشت، افرادی را وامی‌داشت تا او را شکنجه کنند. در رأس تازه

مسلمانان که خیلی شکنجه می‌شدند بلال، یاسر، سمیه، عمار، صهیب و عامر بن فُهیره قرار داشتند. قریش آنان را شکنجه و آزار می‌دادند تا از دین خود بازگردند. اما مسلمانان در برابر شکنجه استقامت و دین خود را حفظ می‌کردند.

### هجرت به حبشه

در سال پنجم بعثت آزار و شکنجه قریش به حدی شدت یافت که تحمل آن بسیار دشوار شد، به حدی که عده‌ای از اسلام برگشتند، برخی به شهادت رسیدند و بعضی به تقیه پناه بردند. پیامبر دید که باید هر چه زودتر چاره‌ای بیندیشد و این مشکل بزرگ را حل نماید، زیرا با سرسختی و لجاجتی که قریش از خود نشان می‌داد اسلام رونق چندانی نداشت و اگر اوضاع بدین منوال سپری می‌شد کسی به اسلام تمایل پیدا نمی‌کرد، افرادی هم که تازه اسلام آورده بودند دلسرد و افسرده می‌شدند. در این صورت آینده‌ای مخاطره‌آمیز و نگران‌کننده در پیش بود. حضرت تصمیم گرفت عده‌ای از مسلمانان را به سرزمین دیگری بفرستد تا در عین این که از شکنجه و آزار رهایی می‌یابند و جانشان در امان می‌ماند قدری هم دین اسلام بیرون از مرزهای جزیره العرب تبلیغ و پایگاهی در خارج تأسیس شود و بدین سبب ضربه شکننده بر نخوت و تکبر قریش وارد گردد و قریشیان بدانند که پیامبر و مسلمانان نمی‌نشینند دست روی دست بگذارند و تماشاگر شکنجه و آزار آنان باشند بلکه در خارج حجاز افشاگری می‌کنند و ندای مظلومیت مسلمانان را به گوش آزادگان جهان می‌رسانند.

به نقل ابن اسحاق ۳۴۴/۱ رسول خدا خطاب به مسلمانان فرمود:

«لَوْ خَرَجْتُمْ إِلَى الْحَبَشَةِ فَإِنَّ بِهَا مَلِكًا لَا يُظْلَمُ عَنْدَهُ أَحَدٌ وَ هِيَ أَرْضٌ صِدْقٌ، حَتَّىٰ يَجْعَلَ اللَّهُ لَكُمْ فَرَجًا مِمَّا أَنْتُمْ فِيهِ».

ای کاش به سرزمین حبشه می‌رفتید، زیرا در آن‌جا پادشاهی است که نزد او به کسی ستم نمی‌شود و آن‌جا سرزمین راستی و درستی است تا آن‌که خداوند برای شما از این گرفتاری گشایشی برساند. سپس پسرعموی خویش جعفر بن ابی‌طالب<sup>۷</sup> را که جوانی مدیر، مدبر و سخنور بود به عنوان نماینده خود برگزید و او را امیر و سرپرست مهاجران قرار داد و دستور داد تا با عده‌ای از مسلمانان به کشور حبشه هجرت کنند. نامه‌ای نیز خطاب به نجاشی نوشت و به جعفر بن ابی‌طالب داد تا تسلیم نجاشی کند. به روایت طبری ۶۵۲/۲ و طبرسی ۴/۶ در آن نامه آمده است:

«وَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكَ ابْنَ عَمِّي جَعْفَرًا وَ مَعَهُ نَفَرٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، فَإِذَا جَاؤُوكَ فَاقْرِهِمْ وَ دَعِ النَّجَّارَ، فَإِنِّي أَدْعُوكَ وَ جُنُودَكَ إِلَى اللَّهِ، فَقَدْ بَلَغْتُ فَأَقْبِلُوا نُصْحِي وَ السَّلَامُ عَلَىٰ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى».

پسر عمویم جعفر و همراه او گروهی از مسلمانان را به سویت فرستادم، هنگامی که نزد تو آمدند از آنان مهمان‌نوازی نما و تکبر را کنار بگذار، من تو و سپاهیان را به خدا فرا می‌خوانم. همانا پیام خدا را رساندم پس خیرخواهی‌ام را بپذیرید. درود بر کسی که از هدایت پیروی کند.

گرچه تمامی سیره‌نویسان تاریخ نگارش این نامه را در سال هفتم هجرت، هنگامی که پیامبر از نجاشی درخواست استرداد مهاجران را نمود دانسته‌اند ولی روشن است که این مطالب همان گونه که عده‌ای از محققان از جمله نویسنده الوثائق السیاسیه / ۴۲ و مکاتیب الرسول ۴۰/۲ گفته‌اند مربوط به همان اوایل بعثت و هنگام هجرت به حبشه است. نه وقت بازگشت، به ویژه که جمله شرطیه «فَإِذَا جَاؤُوكَ» در نامه آمده و بدیهی است که جزا مترتب بر تحقق شرط است. جعفر بن ابی طالب و عده‌ای از مسلمانان در چگونگی هجرت با هم به تفاهم رسیدند و قرار شد شبانه و پنهانی مکه را به سوی حبشه ترک کنند. در ماه رجب سال پنجم بعثت شب موعود فرا رسید. پیامبر برای تودیع با جعفر و یاران وی نزد آنان رفت. آن گاه به روایت مکارم الاخلاق ۲۴۹/۱ و الْمَحْجَّةُ الْبَيْضَاءُ ۶۶/۴ پس از توصیه و خداحافظی نماینده خود را با این کلمات مشایعت کرد:

«اللَّهُمَّ الطِّفْ بِهٖ فِی تَیْسِیرِ کُلِّ عَسِیرٍ؛ فَإِنَّ تَیْسِیرَ الْعَسِیرِ عَلَیْکَ

یَسِیرٌ، إِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ. أَسْأَلُکَ لَهُ الْیُسْرَ وَ الْمُعَافَاةَ الدَّائِمَةَ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةِ».

بار خدایا در آسان ساختن هر سختی بر او احسان کن که حل سختی‌ها بر تو آسان است، تو بر هر کاری توانایی. من از تو برای او آسایش و سلامتی همیشگی را در دنیا و آخرت خواهانم.

جعفر بن ابی طالب و یاران مهاجر او به سوی ساحل دریای سرخ حرکت کردند. به بندر شُعْبَه در سیزده فرسخی جُدَه که رسیدند دو کشتی عازم حبشه بود. اینان نیز با آن دو کشتی به کشور حبشه رفتند. بامدادان که قریش از این هجرت مطلع شدند به تعقیب آنان پرداختند ولی زمانی به ساحل دریا رسیدند که مهاجران سرزمین حجاز را ترک کرده بودند. پس از آن مسلمانان ستم‌دیده دسسته دسسته به طور پنهانی خود را به کشور مسیحی مذهب حبشه می‌رساندند تا آن که تعداد آنان از صد نفر تجاوز کرد و حبشه پایگاه فعالی بر ضد مشرکان قریش شد.

گفتنی است که گویا بعدها قریش وقتی دیدند نمی‌توانند جلوی اراده استوار مسلمانان مهاجر را گرفته و مانع هجرت آنان گردند دیگر چندان حساسیتی از خود نشان نمی‌دادند. از این رو برخی از مسلمانان آشکار هجرت می‌کردند، مانند ام‌عبدالله همسر عامر که به نقل ابن اسحاق ۳۶۷/۱ آشکارا به عمر گفت در حال هجرت به حبشه هستیم. هجرت به حبشه نخستین هجرت در اسلام است و مهاجران حبشه در تاریخ اسلام جایگاه و مقام خاصی داشتند. آیه چهل و یکم سوره نحل درباره این هجرت می‌گوید:

(وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لِنُبَوِّئَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ لَاجِرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ).

آنان که پس از ستم دیدن در راه خدا هجرت کردند، در این جهان جایگاه نیکی برای‌شان آماده می‌کنیم و پاداش آخرت بزرگ‌تر است اگر می‌دانستند.

### تعداد مهاجرت به حبشه

گر چه واقعی هجرت به حبشه را دو مرتبه دانسته است ولی همان ظاهر قول ابن اسحاق که از آن یک بار استنباط می شود صحیح تر است، جز آن که در طی چند مرحله انجام شده و جعفر ۷ در گروه نخستین بوده است. طبرسی در اعلام الوری ۴/۳ گوید: رسول خدا ۹۱ به اصحاب خود دستور داد تا به حبشه هجرت کنند و جعفر را فرمان داد تا همراه آنان برود، پس جعفر با هفتاد مرد به سوی حبشه هجرت کرد. به نقل انسب الاشراف ۱/۱۱۶، دلائل النبوة بیهقی ۲/۲۹۸ و دیگران عبدالله بن مسعود گوید: رسول خدا ما را به سوی نجاشی فرستاد، ما هشتاد نفر بودیم، جعفر بن ابی طالب هم با ما بود.

مؤلف المصباح المزی ۱۹/۲ گوید: نخستین کسانی که به حبشه هجرت کردند عثمان بن عفان، زبیر بن عوام، عبدالرحمن بن عوف و جعفر بن ابی طالب بودند. مؤلف وسیلة الاسلام ۶/۹۶ نیز گوید: جماعتی از مسلمانان در ماه رجب سال پنجم بعثت به سوی حبشه رفتند، اینان عبارت بودند از عثمان بن عفان، عبدالرحمن بن عوف، زبیر بن عوام، جعفر بن ابی طالب و گروهی دیگر از مردان و زنان. پس گویا هجرت به حبشه یک بار بوده هر چند طی چند مرحله انجام شده است.

### لجاجت قریش

با این که به ظاهر قریش باید از رفتن مسلمانان به حبشه خوشحال می شدند، چون از دست آنان آسوده می گشتند، اما گویا این هجرت را نوعی تمرد و نافرمانی تلقی کرده و نیز از تبلیغ آنان در حبشه احساس خطر می نمودند. لذا به نقل ابن اسحاق ۱/۳۵۶ هیئتی مرکب از عمروعاص و عبدالله بن ابی ربیع به دربار نجاشی فرستادند تا مهاجران مسلمان را به مکه بازگردانند. هدایای بسیاری نیز فراهم کردند و قرار شد آن ها را به وزرای نجاشی بدهند تا نزد وی از هیئت قریش جانبداری کنند. ارمغان مخصوصی نیز از جمله تعداد زیادی پوست که پادشاه حبشه به آن علاقه مند بود برای او تهیه کردند و به آنان گفتند اگر استرداد مهاجران از راه سیاسی امکان نداشت جعفر را به قتل برسانند. ابن ابی الحدید ۶/۲۸۳ می گوید: «انتخاب عمروعاص برای رفتن به حبشه به لحاظ شدت دشمنی وی با رسول خدا ۹ بود. او را به حبشه اعزام کردند تا نجاشی را به دین اسلام بدین کند و در نتیجه مهاجران را از کشورش اخراج نماید و اگر نجاشی اجازه دهد جعفر بن ابی طالب را به قتل برساند».

عمروعاص خود در شعری که هنگام عزیمت به حبشه خطاب به دخترش سروده تصریح کرده است که می روم آن جا تا در نزد نجاشی پوست جعفر را بسوزانم!

### تیزهوشی ابوطالب

به روایت ابن اسحاق ۳۵۷/۱ ابوطالب بزرگ حامی رسول خدا پس از آن که اطلاع پیدا کرد قریش هیئتی را به ریاست عمرو عاص برای استرداد مهاجران به حبشه فرستاده‌اند، قصیده شیوای ذیل را در مدح و تمجید شهریار حبشه سرود و او را به حمایت از مهاجران و عدم استرداد آنان ترغیب و تشویق کرد:

أَلَا لَيْتَ شِعْرِي كَيْفَ فِي النَّأْيِ جَعْفَرُ      وَ عَمْرُو وَ أَعْدَاءُ الْعَدُوِّ الْأَقْرَبُ

وَ هَلْ نَأَلْتُ أَفْعَالُ النَّجَاشِيِّ جَعْفَرًا      وَ أَصْحَابَهُ أَوْ عَاقَى ذَلِكَ شَاغِبُ

تَعْلَمُ أَيْبَتَ اللَّعْنِ أَنَّكَ مَا جِدَّ      كَرِيمٌ فَلَا يَشْقَى لَدَيْكَ الْمُجَابِبُ

تَعْلَمُ بِأَنَّ اللَّهَ زَانِكٌ بِسَطَةِ      وَ أَسْبَابَ خَيْرِ كُلِّهَا بِكَ لَازِبُ

وَ أَنَّكَ فَيْضٌ ذُو سِجَالٍ غَزِيرَةٍ      يَنَالُ الْأَعَادِي نَفْعَهَا وَ الْأَقْرَبُ

هان! ای کاش می‌دانستم جعفر در آن سرزمین دوردست با عمرو دشمن‌ترین دشمن خویشاوندان در چه حالی است؟! آیا الطاف نجاشی به جعفر و یارانش رسید یا آن که افراد فتنه‌انگیز مانع شدند؟! ای شهریار حبشه بدان که همانا تو بزرگواری و از هر پیرایه زشت منزهی، پس کسی که به تو پناه آورد نزد تو سختی نمی‌بیند.

بدانکه خداوند به تو مقام بلندی عنایت کرده و تمامی وسایل خیر در تو جمع شده است. تو سرچشمه سخاوت و دریای کرم و بخششی که سود آن به دوست و دشمن می‌رسد.

### سخنان تاریخی جعفر

ابن اسحاق ۳۵۸/۱ گوید: فرستادگان قریش وارد حبشه شدند و ابتدا با وزیران نجاشی جلسه‌ای ترتیب دادند و توصیه‌های قریش را عملی کردند. سپس نزد نجاشی شهریار حبشه رسیدند و پس از تقدیم هدایا گفتند: پادشاهان گروهی از جوانان بی‌خرد ما به کشور تو پناه آورده‌اند. اینان کیش خود را رها کرده و به کیش تو هم نگرویده‌اند، آیینی آورده‌اند که ساخته خود آنان است، نه ما آن را می‌شناسیم و نه تو. بزرگان قومشان، پدران، عموها و اشراف طایفه‌شان ما را نزد تو فرستاده‌اند تا مهاجران را به‌سوی آنان بازگردانی. در این هنگام وزیران نجاشی نیز سخنان آنان را تأیید کردند. نجاشی که گویا از توطئه‌ها و دسیسه‌های قبلی اطلاعاتی حاصل نموده و نامه رسول خدا و قصیده و توصیه‌های ابوطالب نیز در او تأثیر بسزایی گذاشته بود، وقتی داوری شتابزده و یک‌جانبه وزرای خود را دید خشمناک شد و گفت: نه، به خدا سوگند آنان را به اینان تسلیم نمی‌کنم. گروهی را که به من پناه آورده‌اند فرا می‌خوانم و از آنان در این‌باره سؤال می‌کنم، اگر این‌گونه باشد که اینان می‌گویند تسلیمشان می‌کنم در غیر این صورت از آنان حمایت می‌نمایم.

آن گاه مهاجران را احضار کرد و از جعفر پرسید: اینان چه می گویند؟ جعفر گفت: پادشاهها حرفشان چیست؟ نجاشی گفت: می گویند شما را به سوی ایشان باز گردانم. جعفر به نجاشی گفت: پادشاهها از ایشان پرس ما برده آنان هستیم، یا از ما طلبکارند و یا خونی بر گردن ما دارند. عمروعاص گفت: نه برده ما هستند و نه ما از آنان طلبکاریم و نه خونی بر گردنشان داریم.

نجاشی پرسید: این دینی که به سبب آن از قوم خود جدا شدید چیست؟ در این هنگام جعفر<sup>۷</sup> سخنان بسیار مهم و تاریخی خود را در دربار حبشه ایراد کرد و خطاب به نجاشی گفت: «شهریارا ما مردمی نادان بودیم، بت می پرستیدیم، مردار می خوردیم، کارهای زشت مرتکب می شدیم، پیوند خویشاوندی را می بریدیم، پیمان شکنی می کردیم، نیرومندان ناتوانمان را می خورد. ما به این حال بودیم تا آن که خداوند پیامبری را از خودمان برایمان فرستاد. او ما را به سوی خدا فرا خواند تا وی را به یگانگی بشناسیم و پرستش کنیم و سنگها و بت هایی را که پدرانمان می پرستیدند رها کنیم و ما را به راستگویی، ادای امانت، صله رحم، نیکی به همسایه و خودداری از محارم و خونریزی فرمان داد و از کارهای ناپسند و سخن باطل و خوردن مال یتیم و نسبت ناروا به زنان پاکدامن بر حذر داشت و به نماز، زکات و روزه دستور داد. پس ما او را تصدیق و از وی پیروی کردیم. آن گاه قوم ما بر ما ستم کردند و شکنجه مان دادند تا ما را از دین خارج کنند و از عبادت خداوند تعالی به پرستش بت ها باز گردانند. هنگامی که بر ما چیره شدند و ستم کردند، ما به مملکت تو آمدید و از بین دیگران تو را برگزیدیم و خواستیم در پناه تو باشیم. پادشاهها امیدواریم که نزد تو بر ما ستم نشود».

نجاشی که شیفته و دلباخته بیانات شیرین و دلنشین جعفر شده بود به او گفت: از آن چه پیامبر شما آورده چیزی با خود داری؟ جعفر گفت: آری، آن گاه با انتخابی بسیار ظریف و مناسب آیاتی از اوایل سوره مریم<sup>۳</sup> را تلاوت کرد و وقتی به آیه (وَهَؤُلَآءِ إِلَیْكَ یَجْذَعُ النُّخْلَةُ تَسَاقِطُ عَلَیْكَ رُطْبًا جَنِيًّا) رسید، نجاشی و کشیش ها به یاد مریم مقدس مادر مسیح گریه کردند. در این هنگام نجاشی خطاب به هیئت قریش گفت: این و آن چه عیسی آورده هر دو از یک جا فرود آمده است، بروید که به خدا سوگند هرگز آنان را به شما تسلیم نخواهم کرد.

### نیرنگ جدید عمروعاص

عمروعاص از این که در مأموریت خود شکست خورد بسیار خشمناک شد و به نقل ابن اسحاق ۳۶۰/۱ به عبدالله بن ابی ربیعہ گفت: به خدا سوگند فردا نزد نجاشی می روم و اینان را ریشه کن می کنم. عبدالله او را از این کار بر حذر داشت ولی او نپذیرفت. صبح روز بعد نزد نجاشی رفت و گفت: پادشاهها اینان درمورد عیسی بن مریم سخن عجیبی می گویند، آنان را احضار کن و از آن چه درمورد عیسی می گویند پرس.

نجاشی دوباره مهاجران را احضار کرد و پرسید: شما درباره عیسی بن مریم چه می گوید؟ جعفر بن ابی طالب گفت: همان را می گوئیم که پیامبرمان درباره وی آورده است. او بنده و فرستاده خدا و روح و کلمه اوست که وی را به مریم

دوشیزه پاکدامن القا کرده است. نجاشی خم شد و از روی زمین پاره چوبی نازک برداشت سپس گفت: به خدا سوگند عیسی بن مریم از آن چه گفתי به اندازه این پاره چوب هم بالاتر نیست. بروید که شما در سرزمین من در امان هستید و کسی که به شما ناسزا بگوید جریمه می‌شود. آن‌گاه به مأموران دستور داد تا هدایای هیئت قریش را بازگردانند. عمروعاص وقتی از راه سیاسی نتوانست کاری انجام دهد تصمیم گرفت طرح قتل جعفر بن ابی طالب را عملی کند اما در این کار هم موفق نشد. سرانجام هیئت قریش شکست خورده و رسوا به مکه بازگشت.

### حسن استفاده ابوطالب

عدم استرداد مهاجران شکست آشکاری برای قریش و پیروزی بزرگی برای پیامبر و مسلمانان محسوب می‌شد. حضرت ابوطالب از این موقعیت و فرصت طلایی حسن استفاده کرد و به نقل طبرسی / ۴۵ اشعار شیوای ذیل را سرود و نجاشی و مردم حبشه را به طور صریح و رسمی به پذیرش دین اسلام دعوت و تشویق و تحریص کرد:

تَعْلَمُ مَلِيكَ الْحَبَشِ أَنْ مُحَمَّدًا      نَبِيَّ كَمُوسَى وَالْمَسِيحِ بْنِ مَرْيَمَ

أَتَى بِالْهُدَى مِثْلَ الَّذِي أَتَى بِهِ      فَكُلَّ بِأَمْرِ اللَّهِ يَهْدِي وَيَعْصِمُ

وَ أَنْكُمْ تَتْلُونَهُ فِي كِتَابِكُمْ      بِصِدْقِ حَدِيثٍ لَا حَدِيثِ الْمَرْجَمِ

فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ نِدَاءً وَ اسْلِمُوا      فَإِنَّ طَرِيقَ الْحَقِّ لَيْسَ بِمُظْلَمِ

ای شهریار حبشه بدان که محمد همانند موسی و مسیح بن مریم پیامبر است. او رستگاری را آورده همان گونه که آن دو رستگاری را آوردند. پس هرکدام به فرمان خدا مردم را هدایت و راهنمایی می‌کنند و از گناه باز می‌دارند.

همانا شما نام او را به روایت صحیح، نه به روایت دروغ، در کتاب خویش می‌خوانید. پس برای خدا شریک قرار ندهید و مسلمان شوید، چونکه راه حق تاریک نیست.

### مشکلات مهاجران

چون حبشیان عرب نبودند مهاجران با آنان اختلاف زبان داشتند. در جلسه‌ای که نجاشی تشکیل داد به حضور مترجم اشاره‌ای نشده است. از این که نجاشی و اسقف‌ها با شنیدن آیات قرآن درباره حضرت مریم گریستند پیداست که با زبان عربی آشنا بودند. گویا به جهت پیوند دیرینه تجاری که بین مردم حبشه و عرب‌ها بوده است، آنان با زبان عربی آشنا بوده‌اند. با این حال طبیعی است که مهاجران در ابتدای ورود به حبشه تا اندازه‌ای مشکل اختلاف زبان داشته‌اند. در مورد مسکن مهاجران از داستانی که بیهقی در *دلائل النبوة* ۲/ ۲۹۸ از عبدالله بن مسعود نقل می‌کند که می‌گوید «صاحب خانه‌ام به من گفت بازار که می‌روی برای کسب مواظب خود باش» استفاده می‌شود که در خانه یکی از حبشیان

زندگی می کرده است. حال این منازل به رایگان در اختیار مهاجران قرار داشته و یا نجاشی اجاره آن‌ها را می‌پرداخته، به خوبی روشن نیست.

به روایت قوام السنّه در *دلایل النبوة* ۸۶۱/۳ نجاشی به جعفر و یارانش گفت: مسکن و مخارجتان بر عهده من است. هزینه زندگی مهاجران نیز یکی از نیازهای اساسی آنان بوده است. بلاذری در *انساب الاشراف* ۱۹۸/۱ گوید: ابوطالب تا زنده بود مخارج زندگی جعفر را به حبشه می‌فرستاد. *يعقوبي* ۲۹/۲ گوید: نجاشی دنبال جعفر می‌فرستاد و از آن‌چه نیاز داشت جویا می‌شد. از گزارشی که از بیهقی در باره عبدالله بن مسعود نقل کردیم استفاده می‌شود که وی در بازار حبشه به کسب و داد و ستد می‌پرداخته است. بدیهی است که چندین سال اقامت در کشور بیگانه بدون کسب و کار امری غیر معمول است. با این وصف یکی از مشکلات مهاجران، خصوصاً در روزهای اول مسأله مخارج و هزینه زندگانی بوده است.

### بازگشت عده‌ای از مهاجران

کفار لجوج و ماجراجوی مکه وقتی نتوانستند از راه سیاسی مهاجران را به حجاز بازگردانند و ماندن آنان هم در آن‌جا برای‌شان نگران‌کننده بود، گویا ترفند جدیدی به کار گرفتند و آن این‌که شایعه‌ای مبنی بر اسلام قریش ساختند تا با این حيله مهاجران را به مکه بازگردانند. به روایت *ابن اسحاق* ۳/۲ خبر کذبی به مهاجران رسید که کفار مکه مسلمان شده و به رسول خدا ایمان آورده‌اند و مسلمانان در آسایشند و دیگر از شکنجه و آزار خبری نیست. در نتیجه عده زیادی از آنان به حجاز بازگشتند ولی نزدیک مکه که رسیدند معلوم شد اسلام قریش دروغ است. مهاجران درباره این‌که آیا به حبشه بازگردند و یا داخل شهر مکه شوند، به رایزنی پرداختند. سرانجام بیشتر آنان گفتند: حال که ما تا این‌جا آمده‌ایم بهتر است برویم و با اقوام و خویشاوندان دیداری تازه کنیم. تعدادی با گرفتن پناه و عده‌ای نیز به‌طور پنهانی وارد شهر شدند، جز عبدالله بن مسعود که دوباره به حبشه بازگشت.

آن‌گاه سران قریش چون از هیچ راهی نتوانستند تمامی مهاجران را بازگردانند و از دیگر سوی نیز شاهد گسترش اسلام در بین طوایف عرب بودند، اسلام حضرت حمزه نیز جان تازه‌ای به جبهه مسلمانان بخشید. از این‌رو تصمیم قطعی گرفتند پیامبر را به قتل برسانند و بزرگ‌ترین مانع را از سر راه خویش بردارند. *ابن عبدالبر در التّرر* ۵۳/ گوید: قریش از ابوطالب خواستند محمد را تحویل دهد و فردی غیر از قریش او را بکشد تا قریش مشکلی با بنی‌هاشم نداشته باشند و در مقابل دیه او را دو برابر پردازند. ابوطالب به شدت با این پیشنهاد مخالفت کرد. *يعقوبي* ۳۱/۲ می‌نویسد: قریش مصمم بر کشتن رسول خدا ۹ شد، وقتی خبر به ابوطالب رسید قصیده‌ای حماسی در حمایت از پیامبر و تسلیم نکردن او سرود.

### عهدنامه بیدادگری

یعقوبی ۳۱/۲ گوید: چون قریش دانستند که نمی‌توانند رسول خدا<sup>۹</sup> را بکشند و یقین کردند که ابوطالب او را تسلیم نمی‌کند و اشعار او نیز در حمایت از رسول خدا<sup>۹</sup> به گوش آنان رسید تصمیم گرفتند ابوطالب را در انزوای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی قرار دهند و چنان روزگار را بر او تنگ بگیرند که ناچار شود دست از یاری رسول خدا بردارد و او را برای کشتن تسلیم کند. ابن سعد ۲۰۸/۱ گوید: وقتی خبر حسن رفتار نجاشی در باره جعفر و یارانش و گرمی داشتن آنان به قریش رسید، تحمل این واقعه بر آنان دشوار آمد و سخت برآشفتنند و تصمیم گرفتند رسول خدا را بکشند.

از این رو عهدنامه‌ای را تنظیم نمودند مبنی بر این که با بنی‌هاشم هم‌غذا و هم‌صحبت نگردند و در اجتماع آنان حاضر نشوند و با آنان خرید و فروش نمایند و از آنان دختر نگیرند و به آنان دختر ندهند تا آن که پیامبر را برای کشتن تحویل دهند، تمامی قریش متحد و مصمم شدند تا حضرت را پنهانی و یا آشکارا به قتل برسانند! آن‌گاه چهل نفر از سران بزرگ قریش این صحیفه را امضا و به روایت یعقوبی ۳۱/۲ هشتاد مهر بر آن زدند و داخل خانه کعبه آویزان کردند یا بنابر قولی نزد ام‌جلاس خاله ابو‌جهل گذاشتند. این عهدنامه در اواخر سال ششم و یا اوایل سال هفتم بعثت نوشته شد. نویسنده آن منصور بن عکرمه بود که بعدها دستش فلج گردید.

#### حماسه بزرگ شعب ابوطالب

ابن اسحاق ۳۷۷/۱ گوید: هنگامی که خبر انعقاد عهدنامه بی‌مهری و ستمگرانه به ابوطالب رسید مجدداً حمایت بدون قید و شرط خود را از پیامبر اعلام کرد و در قصیده‌ای مفصل و کوبنده چنین گفت:

أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّا وَجَدْنَا مُحَمَّدًا      نَبِيًّا كَمُوسَىٰ خُطِّ فِي أَوَّلِ الْكُتُبِ

فَلَسْنَا وَرَبِّ الْبَيْتِ نُسَلِّمُ أَحْمَدًا      لِعَزَاءٍ مِنْ عَصِ الزَّامَانِ وَلَا كَرَبِ

آیا نمی‌دانید که ما محمد را مانند موسی پیامبری یافتیم که نامش در کتاب‌های پیشین نوشته شده است. به پروردگار کعبه سوگند ما هیچ‌گاه احمد را به سبب مشکلات و سختی‌های دوران تسلیم شما نخواهیم کرد. سپس به تمامی افراد قبیله بنی‌هاشم و بنی‌عبدالمطلب، مسلمان و کافر که به جز ابولهب چهل مرد بودند دستور داد تا اسباب و اثاث خود را جمع کنند و به دره‌ای در نزدیکی کعبه که بعدها به شعب ابوطالب معروف شد پناه ببرند و شبانه‌روز مراقب حفظ جان رسول خدا<sup>۹</sup> باشند تا قریش به او دست نیابند و گفت اگر خاری به چشم محمد برود شما را مؤاخذه خواهم کرد، تمامی ما یکی پس از دیگری باید بمیریم تا آنان بتوانند به او دسترسی پیدا کنند.

ابوطالب رادمرد عـرب و قهرمان بنی‌هاشم حماسه بزرگی در شعب آفرید که در طول تاریخ بشر نمونه ندارد. شیخ بطحاً با آن‌که دوران کهولت را می‌گذرانند و جان خودش نیز هر لحظه در

خطر بود و احتمال کشتن وی از جانب قریش می‌رفت، شمشیر به کمر بسته و شبانه‌روز از جان سفیر الهی پاسداری می‌کرد. نگهبانانی نیز بر مدخل ورودی دره و هم‌چنین بر بالای کوه‌ها گماشته بود تا از ورود دشمنان و آدمکشان جلوگیری کنند و شبانه‌روز در اطراف شعب نگهبانی دهند.

شیخ مفید در *الفصول المختاره* ۵۹/ و ابن ابی‌الحدید در *شرح نهج‌البلاغه* ۶۴/۱۴ گویند: چون مزدوران قریش روزها در کمین بودند تا بستر رسول خدا را شناسایی کنند و شبانگاه او را به قتل برسانند، از این‌رو ابوطالب وقتی پاسی از شب می‌گذشت پیامبر را از بسترش بلند می‌کرد و فرزندش علی را به جای او می‌خوابانید. یک شب علی ۷ پر سید پدر جان پس من سرانجام کشته خواهم شد! ابوطالب او را دلداری داد و در ضمن اشعاری وی را به پایداری در دفاع از رسول خدا فرا خواند و خطاب به فرزندش فرمود:

إصْبِرْ يَا بَنِيَّ فَالصَّبْرُ أَحَبُّ كُلِّ حَيٍّ مَصِيرُهُ لِشُعُوبٍ

قَدْ بَلَوْنَاكَ وَالبَلَاءُ شَدِيدٌ لِفِدَاءِ الْحَبِيبِ وَابْنِ الْحَبِيبِ

پسرم شکیبا باش که شکیبایی نیکوتر است و هر انسان زنده‌ای به ناچار سرانجامش سوی مرگ است. همانا ما تو را در راه دوست و فرزند دوست امتحان کردیم و امتحان هم سخت دشوار است. علی در پاسخ پدر فرمود:

أَتَأْمُرُنِي بِالصَّبْرِ فِي نَصْرِ أَحْمَدٍ وَوَاللَّهِ مَا قُلْتُ الَّذِي قُلْتَ جَازِعًا

وَلَكِنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ تَرَى نُصْرَتِي وَتَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَزَلْ لَكَ طَائِعًا

سَأَسْعَى لَوَجْهِ اللَّهِ فِي نَصْرِ أَحْمَدٍ نَبِيِّ الْهُدَى الْمَحْمُودِ طِفْلاً وَيَافِعًا

آیا مرا به شکیبایی در یاری احمد فرمان می‌دهی و حال آن‌که به خدا سوگند آن‌چه را که من گفتم از روی بی‌صبری نبود.

لیکن دوست دارم که یاری مرا ببینی و بدانی که همانا من همواره فرمانبردار تو هستم. در یاری احمد، پیامبر هدایت که در حال کودکی و نوجوانی ستوده بود برای رضای خدا می‌کوشم.

استقامت حیرت‌انگیز بنی‌هاشم

حلبی ۳۳۷/۱ گوید: بنی‌هاشم در شعب از نظر غذا و احتیاجات روزمره به شدت در تنگنا و سختی به سر می‌بردند. کار به جایی رسید که برخی مواقع از گیاهان و برگ درختچه‌ها تغذیه می‌کردند و ناله جانکاه گرسنگی کودکان از بیرون شعب شنیده می‌شد!

به نقل طبرسی ۵۰/ تجار و کسبه‌ای که به مکه می‌آمدند حق نداشتند با بنی‌هاشم سودا کنند. ابوجهل و همفکرانش گلوگاه‌های منتهی به مکه را زیر نظر داشتند، وقتی سوداگری را می‌دیدند که حامل کالا است او را از معامله با بنی‌هاشم به شدت برحذر می‌داشتند و اگر نافرمانی می‌کردند اموالشان به تاراج می‌رفت. بنی‌هاشم فقط سالی دو مرتبه می‌توانستند از شعب خارج شوند و مقداری متاع خریداری کنند، یکی در ماه ذی‌الحجه موسم حج و دیگر ماه رجب موسم عمره. در این وقت نیز مشرکان کالاها را گران‌تر می‌خریدند تا قدرت خرید را از بنی‌هاشم سلب کنند. به روایت حلبی ۳۳۷/۱ ابولهب فریاد می‌زد: قیمت‌ها را بالا ببرید تا پیروان محمد نتوانند خرید کنند. آری، بنی‌هاشم با آن که نمی‌دانستند دوران این زندان بی‌سقف چه مدت طول خواهد کشید، چون همراه رسول خدا بودند و این رنج‌ها در راه خدا و حفظ جان پیامبر بود، تحمل کرده و خم به ابرو نمی‌آوردند.

رسول خدا فقط در موسم حج و عمره از شعب خارج می‌شد و در مسجد الحرام با زائران خانه خدا و قبایل عرب دیدار می‌نمود و آنان را به ترک بت‌پرستی و پرستش خدای یگانه دعوت می‌کرد و از آنان می‌خواست تا وی را در این راه یاری نمایند. ابولهب پشت سر وی راه می‌رفت و می‌گفت فریب برادرزاده‌ام را نخورید که ساحر و دروغ‌گوست.

در بحبویه مشکلات و شدائد و گرفتاری‌ها بود که سران شرک به ابوطالب پیام دادند محمد را برای کشتن تسلیم ما کن، ما تو را پادشاه خود می‌کنیم و محاصره برطرف خواهد شد. ابوطالب با یک دنیا شهادت این پیشنهاد ستمگرانه را به شدت رد کرد و اعلام کرد تا جان در بدن دارد از حمایت پیامبر دست برنخواهد داشت. آن‌گاه به روایت ابن اسحاق ۲۹۴/۱ قصیده‌لامیه معروف خود را سرود که دو بیت آن چنین است:

كَذَّبْتُمْ وَ بَيَّتَ اللَّهُ نُبْرِيَّ مُحَمَّدًا      وَ لَمَّا نَطَاعِنُ دُونَهُ وَ نَنَاضِلُ

وَ تُسْلِمُهُ حَتَّى تُصْرَعَ حَوْلُهُ      وَ نَذْهَلُ عَنْ أَثْنَانَا وَ الْحَلَالِ

به خانه خدا سوگند دروغ پنداشتید که محمد را رها خواهیم کرد و با نیزه و تیر از او حمایت نخواهیم نمود.  
او را تسلیم نخواهیم کرد تا آن‌که در اطرافش از پای درآییم و در این راه زن و فرزندانمان را از یاد خواهیم برد.

### گشایش الهی

یعقوبی ۳۱/۲ می‌نویسد: بنی‌هاشم و بنی‌مطلب سه سال در شعب ماندند تا آن‌که رسول خدا ۹ و ابوطالب و خدیجه: تمام هستی و دارایی خود را از دست دادند و به سختی و ناداری گرفتار آمدند. سپس جبرئیل فرود آمد و به پیامبر گفت: خدا موریانه را بر عهدنامه قریش گماشته تا هر چه بی‌مهری و ستمگری در آن بود، جز نام خدا همه را خورده است. حضرت عموی خود را از این امر آگاه ساخت. ابوطالب همراه پیامبر نزد سران شرک آمد و گفت: محمد ۹ از طرف پروردگار خویش چنین می‌گوید که خدا موریانه را مأمور ساخته هر چه جز نام خدا در عهدنامه بوده همه را خورده است. اکنون اگر سخنش راست باشد چه کار می‌کنید؟ گفتند دست برمی‌داریم و کاری نداریم. ابوطالب گفت اگر

سخنش دروغ باشد من نیز او را به شما تسلیم می‌کنم تا بکشید. مَهر عهدنامه که شکسته شد دیدند موریانه جز نام خدا هر چه در آن بوده خورده است. در این هنگام گفتند این چیزی جز سحر نیست و ما هرگز در تکذیب او مثل این لحظه جدی نبودیم.

ابن اسحاق ۱۴/۲ گوید: در این هنگام بود که چند نفر از قریش وجدانشان بیدار شد و یکدیگر را نکوهش کردند و تصمیم گرفتند این حصار را بشکنند. آنان با ابوجهل به مشاجره پرداختند و پس از آن که او را محکوم کردند عده‌ای داخل شعب رفتند و به‌طور رسمی اعلام کردند که حصار برداشته شد. آن‌گاه بنی‌هاشم پس از سه سال حصر هر یک به خانه‌های خود رفتند.

این گشایش و فرج الهی در نیمه رجب سال دهم بعثت بود. ابوطالب این پیروزی بسیار بزرگ را به نظم کشید و خطاب به جعفر و دیگر مهاجران حبشه فرمود:

أَلَا هَلْ أَتَىٰ بَحْرَيْنَا صُنْعُ رَبِّنَا عَلَىٰ نَائِيهِمْ وَاللَّهُ بِالنَّاسِ أَرْوَدُ

فِيخْبِرُهُمْ أَنَّ الصَّحِيفَةَ مَزَقْتُ وَأَنَّ كُلَّ مَا لَمْ يَرْضَهُ اللَّهُ مُفْسَدُ

ثُرَاوُهَا إِفْكٌ وَ سِحْرٌ مُّجَمَّعٌ وَلَمْ يُلَفَّ سِحْرٌ آخَرَ الذَّهْرَ يَصْنَعُ

هان! آیا خبر یاری پروردگارمان بدان مهاجران دریانوردمان که در سرزمینی بس دوردست هستند رسیده است؟! و خداوند به مردم بسیار مهربان است.

پس آنان را خبر کند که صحیفه پاره پاره شد و هر چه را که خدا نپسندد نابود است. در آن صحیفه مشتی افترا و جادو در هم آمیخته بود و هیچ گاه جادو تا پایان روزگار پایدار نمی‌ماند.

### علت رفتن به شعب

یاقوت در معجم البلدان ۳/۳۴۷ گوید: شعب ابوطالب همان شعب ابویوسف بوده که در نزدیکی مسجدالحرام قرار داشته و محل سکونت بنی‌هاشم بوده است. این مطلب با ظاهر گزارش‌هایی که می‌گوید ابوطالب و بنی‌هاشم اسباب و اثاث خود را جمع کردند و به شعب پناه بردند چندان سازگار نیست.

در این که آیا قریش بنی‌هاشم را در شعب محصور کردند یا خود ابوطالب رفتن به شعب را انتخاب کرد توضیحی در تاریخ نیامده است. برخی گزارش‌ها ظهور در این دارد که این تصمیم را خود ابوطالب اتخاذ کرده است. در عهدنامه قریش هم هیچ گونه اشاره‌ای به مسأله محاصره جغرافیایی نشده است. حلبی ۱/۳۳۷ می‌گوید: در گزارشی آمده که رفتن بنی‌هاشم به شعب مستقیماً به وسیله قریش نبوده است، وقتی قریش تصمیم گرفتند پیامبر را به قتل برسانند ابوطالب ناچار شد برای حفظ جان رسول خدا به شعب پناه ببرد. شیخ مفید در الفصول المختاره ۵/۸ گوید: این تصمیم از جانب خود پیامبر برای حفظ جان حضرتش اتخاذ شد. آن‌گاه با ابوطالب مشورت کرد او نیز پذیرفت.

اما این که چرا ابوطالب چنین تصمیمی گرفت؟ به نظر می‌رسد چون قریش در کشتن پیامبر مصمم بودند هدف نخست از رفتن به شعب حفظ وی و صیانت و دفاع از شخص ایشان و تشکیل جبهه واحد در یک نقطه امن در مقابل دشمن کینه‌توز بوده است. اما هدف دیگر، چون طبق تصمیم قریش روابط اجتماعی و تجاری با بنی‌هاشم ممنوع شد، گویا ابوطالب برای حفظ وحدت و تقویت روحیه بنی‌هاشم صلاح دید آنان را از قریش جدا سازد و در یک جا جمع کند تا برخورد تحقیرکننده و اهانت‌آمیزی از قریش با آنان صورت نگیرد.

سید رضی در نهج البلاغه ۳۶۸/ گوید: امیرالمؤمنین ۷ در نامه‌ای به معاویه علت رفتن به شعب را چنین بیان فرموده است:

فَأَرَادَ قَوْمُنَا قَتْلَ نَبِيِّنَا وَاجْتِيَا حَاصِلِنَا وَهَمُّوا بِنَا الْهُمُومَ وَفَعَلُوا بِنَا الْأَفَاعِيلَ وَمَنْعُونَا الْعَذَبَ وَ أَحْلَسُونَا الْخَوْفَ وَ اضْطَرُّونَا إِلَى جَبَلٍ وَعَرٍ وَأَوْقَدُوا لَنَا نَارَ الْحَرْبِ.

اقوام ما خواستند پیامبرمان را بکشند و ریشه ما را بکنند و اندوه‌ها برای ما پیش آوردند. کارها درباره ما کردند و آسایش را از ما سلب نمودند و ما را در ترس نگهداشتند و به پناه بردن به کوهی دشوار واداشتند و آتش جنگ را بر ضد ما برافروختند.

حماسه جاوید ابوطالب و دوران سه ساله حصر شعب و تحریم اجتماعی و اقتصادی از بحرانی‌ترین و سخت‌ترین دوران مبارزات رسول خدا ۹ بر ضد بت و بت‌پرستی و کفار قریش به‌شمار می‌آید. هیچ‌یک از مقاطع حساس مبارزات پیامبر به این اندازه دشوار و جانفرسا نبود. با این وصف به لحاظ آن که این دوران فضیلت بسیار بزرگ و افتخار عظیمی برای ابوطالب و فرزندان او به‌شمار می‌رود، آن‌گونه که شایسته و سزاوار است در تاریخ مطرح نشده ولی خورشید حق برای همیشه در پس ابر تیره پنهان نمی‌ماند.

### منشور جاوید ابوطالب

سرانجام پس از گذشت سه سال روزهای سخت و طاقت‌فرسا، تحریم اجتماعی و اقتصادی شکسته شد، محاصره به پایان رسید و زندگی بنی‌هاشم تا اندازه‌ای سر و سامان گرفت. ابوطالب و رسول خدا ۹ در این امر پیروز شدند و به گفته قاضی عبدالجبار در تثبیت دلائل النبوة ۳۶۳/۱ این بزرگ‌ترین پیروزی برای آنان به‌شمار می‌آمد. آری، داشت اندکی از رنج‌ها و دردهای پیامبر کاسته می‌شد که کتاب زندگی او به گونه دیگری ورق خورد و به مصیبتی بس بزرگ دچار گردید.

به گفته حلبی ۳۴۶/۱ بیست و هشت روز و به نقل دیگران پس از چند ماه از رفع محاصره، ابوطالب ۷ به سبب کهولت و فشار روحی و جسمی که در شعب بر او گذشت، در هشتاد و هفت، یا نود و یا نود و چهار سالگی در سال دهم بعثت دنیا را وداع گفت. با رحلت ابوطالب مانع بزرگ قتل رسول خدا برطرف گردید و کفار قریش خود را به آرزوی پلیدشان نزدیک‌تر می‌دیدند.

آنچه در زندگانی این مرد بزرگ و قهرمان توحید جلوه گر بوده و می‌درخشد فداکاری و ایثار و از خود گذشتگی و حماسه اسطوره‌ای وی در یاری دین خدا و حفظ جان رسول الله است. اگر نبود جانفشانی‌ها و تلاش خستگی‌ناپذیر شیخ بطحا معلوم نبود که مشرکان خونخوار قریش چه بر سر پیامبر می‌آوردند. به راستی که وجود ابوطالب از مصادیق بارز تأیید الهی در حق پیامبرش بود.

قسطلانی در المواهب اللدنیه ۱/۳۵ از هشام کلبی روایت می‌کند که سرور عرب در آخرین لحظات زندگیش به هیچ چیز جز دین خدا و فرستاده او نمی‌اندیشید. او درباره رسول خدا خطاب به قریش و بنی‌هاشم چنین فرمود: «من شما را سفارش می‌کنم که به محمد نیکی کنید، زیرا او امین قریش و راستگوی عرب است. او دارای تمام کمالاتی است که من آن را به شما سفارش می‌کنم. همانا او دینی آورده است که دل‌ها آن را می‌پذیرد ولی زبان‌ها از ترس سرزنش انکار می‌کند. به خدا سوگند روزگاری را می‌بینم که ناتوانان عرب و افتادگان و مستضعفان دعوتش را پذیرفته و سخنش را تصدیق و کارش را مهم تلقی کرده‌اند و او به کمک آنان مشکلات را حل کرده است. آن‌گاه سران قریش خوار، خانه‌هایشان ویران و ناتوانانشان قدرتمند می‌شوند. عرب دوستیش را با او خالص کرده، دل‌هایش به فرمان او بوده و رهبری خود را به او سپرده است. ای گروه قریش همگان در اطاعتش باشید و حزب او را حمایت کنید، به خدا سوگند هر کس که راه او را برود رستگار و کسی که راهنمایی او را بپذیرد سعادت‌مند می‌گردد. اگر اجل مرا مهلت می‌داد و زنده می‌ماندم خطرهای سهمگین را از او دور و حوادث بزرگ را از او دفع می‌کردم».

یعقوبی ۲/۳۵ گوید: هنگامی که خبر مرگ ابوطالب به رسول خدا رسید غم او بر قلب حضرتش سنگینی کرد و سخت بی‌تاب گشت. سپس وارد اتاق شد و سمت راست پیشانی او را چهار بار و سمت چپ پیشانی را سه بار دست کشید. آن‌گاه فرمود: «عمو جان! در کودکی تربیت و در یتیمی کفالت و در بزرگی یاریم کردی، پس خداوند تو را از ناحیه من پاداش خیر دهد». ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه ۴/۱۴ چه زیبا سروده است:

و لَوْلَا أَبُو طَالِبٍ وَ ابْنُهُ لَمَّا مِثْلَ الدِّينِ شَخْصًا وَ قَامَا

فَذَاكَ بِمَكَّةَ أَوَى وَ حَامَى وَ هَذَا بِيَثْرَبَ جَسَّ الْحَمَامَا

اگر ابوطالب و پسرش نبودند هرگز دین اسلام پا نمی‌گرفت، او در مکه پناه داد و حمایت کرد و این در یثرب در گرداب‌های مرگ فرو رفت.

### سال اندوه

به روایت المواهب اللدنیه ۱/۳۵ با فاصله کمی حدود سه روز یا سی و پنج روز بعد از درگذشت ابوطالب حضرت خدیجه ۳ نیز در شصت و پنج سالگی زندگی را وداع گفت. با رحلت خدیجه غم سنگین تری بر قلب پیغمبر نشست. ابوطالب یاور اجتماعی و خدیجه همدم داخلی رسول خدا بود. خدیجه در داخل منزل یکتا غمخوار او به‌شمار

می آمد و از دست دادن این یار مخلص و باوفا بر آن حضرت بسیار سخت بود تا آن جا که به روایت امتاع الاسماع/27 این سال را «سال اندوه» نامید! خدیجه تمامی ثروت خود را بدون هیچ گونه منت در اختیار پیامبر قرار داد و او همه آن را در راه تبلیغ و گسترش دین اسلام صرف کرد. خدیجه همسر مهربان و باوفا و یاور صمیمی پیامبر بود. تاریخ جهان زنی همانند خدیجه که این گونه در راه خدا و رسیدن به اهداف مقدس شوهر خدمتگزار باشد به خود ندیده است. رسول خدا با ردایی که پیوسته دست و صورت خود را با آن پاک می کرد و به هنگام نزول وحی بر سر می کشید، حضرت خدیجه را کفن کرد و با دست خود درون قبر نهاد و به روایت یعقوبی ۳۵/۲ فرمود:

«اجْتَمَعَتْ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ فِي هَذِهِ الْأَيَّامِ مُصِيبَتَانِ، لَا أَدْرِي بَأَيِّهِمَا أَنَا أَشَدُّ جَزَعًا».

در این روزها بر این امت دو مصیبت وارد شد که نمی دانم به کدام یک از آن دو بی تابترم. هم چنین یعقوبی ۲۵/۲ نوشته است: چون خدیجه وفات کرد حضرت فاطمه خود را به رسول خدا می آویخت و می گریست و می گفت: مادرم کجاست؟ مادرم کجاست؟ جبرئیل بر آن حضرت فرود آمد و گفت: به فاطمه بگو خداوند متعال برای مادرت در بهشت قصری از دُرّ و گوهر بنا کرده است که رنج و سر و صدا در آن نیست.

### خلاصه درس

کار تبلیغ و ترویج اسلام و مخالفت و کارشکنی سران قریش ادامه داشت و تا زمانی که پیامبر از بت ها بدگویی نمی کرد قریش نیز مدارا می کردند ولی پس از آن که رسول خدا به تقییح و سرزنش بت و بت پرستی پرداخت دست به اقدامات عملی زدند و به آزار و شکنجه مسلمانان پرداختند. در سال پنجم بعثت آزار و شکنجه قریش به حدی شدت یافت که تحمل آن بسیار دشوار شد، تا آن جا که عده ای از اسلام برگشتند، برخی به شهادت رسیدند و بعضی به تقيه پناه بردند.

در این صورت آینده ای مخاطره آمیز و نگران کننده در پیش بود. از این رو، تصمیم به مهاجرت عده ای از مسلمانان به سرپرستی جعفر بن ابی طالب به حبشه گرفته شد. در این بین قریش هم بیکار ننشسته و هیئتی مرکب از عمرو عاص و عبدالله بن ابی ربیع به دربار نجاشی فرستادند تا مهاجران مسلمان را به مکه بازگردانند. اما نجاشی که گویا از توطئه ها و دسیسه های قبلی اطلاعی حاصل نموده و نامه پیامبر و قصیده و توصیه های ابوطالب نیز در او تأثیر به سزایی گذاشته بود، به فرستادگان قریش پاسخ منفی داد. کفار لجوج و ماجراجوی مکه وقتی نتوانستند از راه سیاسی مهاجران را به حجاز بازگردانند و مانند آنان هم در آن جا برای شان نگران کننده بود، ترفند جدیدی به کار گرفتند و آن این که شایعه ای مبنی بر اسلام قریش ساختند تا با این حيله مهاجران را به مکه بازگردانند در نتیجه عده زیادی از آنان به حجاز بازگشتند ولی نزدیک مکه که رسیدند معلوم شد اسلام قریش دروغ است.

این ناکامی قریش از یک طرف و گسترش اسلام از سویی دیگر و عدم کارآیی ترفندهای دیگر باعث شد که سران قریش عهدنامه‌ای را تنظیم نمودند مبنی بر این که با بنی‌هاشم هم‌غذا و هم‌صحبت نگردند و در اجتماع آنان حاضر نشوند و با آنان خرید و فروش نمایند و از آنان دختر نگیرند و به آنان دختر ندهند تا آن که پیامبر را برای کشتن تحویل دهند، تمامی قریش متحد و مصمم شدند تا حضرت را پنهانی و یا آشکارا به قتل برسانند!

هنگامی که خبر انعقاد عهدنامه به ابوطالب رسید به تمامی افراد قبیله بنی‌هاشم و بنی‌عبدالمطلب، مسلمان و کافر که به جز ابولهب چهل مرد بودند دستور داد تا اسباب و اثاث خود را جمع کنند و به دره‌ای در نزدیکی کعبه که بعدها به شعب ابوطالب معروف شد پناه ببرند. بنی‌هاشم و بنی‌مطلب سه سال در شعب ماندند تا آن که رسول خدا و ابوطالب و خدیجه تمام هستی و دارایی خود را از دست دادند و به سختی و ناداری گرفتار آمدند. سپس جبرئیل فرود آمد و به پیامبر گفت: خدا موریانه را بر عهدنامه قریش گماشته تا هر چه بی‌مهری و ستمگری در آن بود، جز نام خدا همه را خورده است. حضرت عموی خود را از این امر آگاه ساخت. این گشایش و فرج الهی در نیمه رجب سال دهم بعثت بود.

بیست و هشت روز و به نقل دیگران پس از چند ماه از رفع محاصره، ابوطالب به سبب کهولت و فشار روحی و جسمی که در شعب بر او گذشت، در هشتاد و هفت، یا نود و یا نود و چهار سالگی در سال دهم بعثت دنیا را وداع گفت. با فاصله کمی حدود سه روز یا سی و پنج روز بعد از درگذشت ابوطالب حضرت خدیجه<sup>۳</sup> نیز در شصت و پنج سالگی زندگی را وداع گفت. با رحلت خدیجه غم سنگین‌تری بر قلب پیغمبر نشست تا آن جا که این سال را «سال اندوه» نامید.

## خود آزمایی

1. سوره کافرون در چه هنگامی و به چه علت نازل شد؟
2. به چه علت بسیاری از مسلمانان به حبشه مهاجرت کردند؟
3. اقدامات مشرکان را برای بازگرداندن مهاجران به مکه شرح دهید.
4. منظور از عهد نامه بیدادگری چیست؟
5. علت رفتن به شعب ابوطالب و استقامت حیرت انگیز بنی‌هاشم را در این شعب شرح دهید.
6. چرا سال دهم بعثت به «سال اندوه» نام گذاری شده است؟



## به روی طائف. و در راه به یثرب

### هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

- دلیل قصد عزیمت پیامبر<sup>۹</sup> را به طائف بدانیم.
- به چگونگی مسلمان شدن گروهی از جنیان پی ببریم.
- با دو حادثه اسراء و معراج آشنا شویم.
- چگونگی ورود اسلام را به یثرب بدانیم.
- به مضمون اولین پیمان عقبه پی ببریم.
- با داستان دومین پیمان عقبه آشنا شویم.
- علل گرایش یثربیان را به اسلام بدانیم.
- علت و چگونگی هجرت پیامبر<sup>۹</sup> و مسلمانان را به یثرب بدانیم.
- شب لیلة المبيت و توطئه قتل پیامبر<sup>۹</sup> را بشناسیم.
- مسیر هجرت پیامبر<sup>۹</sup> را به یثرب بدانیم.

در این درس از عزیمت پیامبر<sup>۹</sup> به سوی طائف و دو رخداد مهم اسراء و معراج که در یک شب به وقوع پیوست، دعوت قبایل از جمله قبیله قدرتمند بنی عامر به اسلام، اولین و دومین بیعت عقبه، اسلام آوردن یثربیان و دلایل آن، هجرت مسلمانان از مکه به یثرب، توطئه قتل پیامبر و جریان غار ثور سخن خواهیم گفت.

### به سوی طائف

پس از درگذشت ابوطالب بزرگ پرچمدار توحید و یگانه حامی رسول خدا گستاخی قریش در آزار و اذیت شدت یافت. به روایت ابن‌کثیر ۱۴۴/۲ پیامبر فرمود:

«مَا زَالَتْ قُرَيْشٌ كَاعَةَ حَتَّى تُؤْفِيَ أَبُوطَالِبٍ».

قریش پیوسته در وحشت بودند تا آن که ابوطالب درگذشت.

چون به گفته مَقریزی در امتاع الاسماع / 27 جز ابوطالب کسی در بین طایفه‌اش و عموهایش از او دفاع نمی‌کرد. دیگر نه ابوطالب بود تا در خارج از منزل از او حمایت کند و نه خدیجه تا در منزل او را دلداری دهد و مرهمی بر زخم‌هایش بگذارد. از این به بعد بود که به نقل ابن اسحاق ۵۷/۲ زوائد شکمبه حیوان روی سر آن حضرت می‌ریختند و فرومایگان قریش بارها می‌خواستند او را به قتل برسانند. رسول خدا وقتی دید نصایح او بر دل سنگ قریش هیچ‌گونه تأثیری ندارد و مکه هم برای او جای امنی نیست، تصمیم گرفت به طائف برود به امید آن‌که قبیله ثقیف که پس از قریش مهم‌ترین قبیله عرب بود، به دین اسلام بگردد.

به روایت ابن اسحاق ۶۰/۲ و طبرسی ۵۴/ در طائف نزد سه برادر از بزرگان ثقیف به نام عبدیاللیل، مسعود و حبیب پسران عمرو بن غمیر رفت و آنان را به پذیرش توحید و دین اسلام و یاری خود فرا خواند. یکی گفت من پرده کعبه را دریده باشم اگر خدا تو را به رسالت فرستاده باشد. دومی گفت خدا غیر از تو کسی را برای رسالت خود پیدا نکرد؟! سومی گفت به خدا سوگند من هرگز با تو سخن نخواهم گفت، چون اگر آن‌گونه که می‌گویی فرستاده خدا باشی تو بزرگ‌تر از آنی که من سخنت را رد کنم و اگر بر خدا دروغ می‌بندی بر من سزاوار نیست که با تو سخن بگویم.

رسول خدا ۹ از اسلام آوردن ثقیف ناامید شد و از ایشان خواست امر وی را کتمان کنند تا مبادا این موضوع موجب گستاخی قریش شود. آنان نه تنها کتمان نکردند بلکه سفیهان و بردگان خود را واداشتند تا با ناسزا گفتن و فریاد زدن دنبال حضرت بروند و وی را سنگباران کنند، اراذل و اوباش ثقیف از دو سو بر سر راه پیامبر صف کشیدند و حضرت را سنگباران و پاهایش را مجروح و غرق در خون کردند! رسول خدا به سایه درخت انگوری پناه برد و لحظه‌ای آرامید، آن‌گاه چنین زبان به نیایش گشود:

«اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَشْكُو ضَعْفَ قُوَّتِي وَ قِلَّةَ حِيلَتِي وَ هَوَانِي عَلَى النَّاسِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. أَنْتَ رَبُّ الْمُسْتَضْعِفِينَ وَ أَنْتَ رَبِّي، إِلَى مَنْ تَكَلَّمِي؟ إِلَى أَبْعَدٍ يَنْجِيهِنِي؟ أَمْ إِلَى عَدُوٍّ مَلَكَتْهُ أُمْرِي؟ إِنْ لَمْ يَكُنْ بِكَ عَلَيَّ غَضَبٌ فَلَا أَبَالِي وَ لَكِنْ عَافِيَتُكَ هِيَ أَوْسَعُ لِي».

خدایا از ناتوانی و بیچارگی و بی‌کسی خویش به تو شکوه می‌برم، ای مهربان‌تر از همه مهربانان. تو پروردگار بیچارگان و پروردگار منی، مرا به که وامی‌گذاری؟ به بیگانه‌ای که با من ترشروی کند یا به دشمنی که سرنوشت من را به او سپرده‌ای؟ اگر تو بر من خشمگین نباشی باکی ندارم. لیکن نعمت سلامت تو گسترده‌تر است.

چون عُتبه و شیبیه پسران ربیعہ حضرت را در آن حال رَقَّت بار دیدند به غلام مسیحی خود عَدَّاس گفتند خوشه انگوری در طبقی بگذار و برای او ببر. عَدَّاس چنین کرد. چون حضرت خواست انگور را تناول فرماید نام خدا را بر زبان آورد. عَدَّاس گفت به خدا سوگند این جمله را اهل این سرزمین نمی‌گویند. پیامبر از سرزمین و دین او پرسید، پاسخ داد من اهل نینوا و مسیحی هستم. فرمود: «از شهر مرد صالح یونس بن مَتی». عَدَّاس گفت تو یونس بن مَتی را از کجا می‌شناسی؟ فرمود: «او برادرم و پیغمبر خدا بود، من هم پیامبر هستم». عَدَّاس تا این سخن را شنید خود را بر دست و پای

حضرت انداخت و مسلمان شد. عُتبه و شیبه که نظاره گر ماجرا بودند، پس از آن که عداس نزد آنان بازگشت به او گفتند مواظب باش این مرد تو را از دینت بیرون نبرد، زیرا دین تو بهتر از دین اوست.

برخی از محققان در صحت این قسمت تشکیک کرده و گفته‌اند رسول خدا هدیه مشرک را نمی‌پذیرفت. آری مشهور است که پیامبر هدیه مشرک را نمی‌پذیرفت ولی هدایای پادشاه مصر و امپراتور روم را پذیرفت. لذا ابوعبید در الاموال/ ۳۲۹ می‌گوید: وجه جمع آن است که هدیه مشرک حربی را قبول نمی‌کرده است. این احتمال ابوعبید خوب است، اما گاهی هدیه کافر غیر حربی مانند ابوعامر مُلاعِب الأَسَنه را نیز نمی‌پذیرفته است.

### بازگشت به مکه

رسول خدا<sup>۹</sup> پس از ده روز توقف در طائف و ناامیدی از اسلام آوردن و یاری ثقیف به مکه بازگشت. به نقل ابن اسحاق<sup>۶۳/۲</sup> در منزلگاه نَحْلَه نیمه‌شب در حال نماز بود که عده‌ای از جَنَیّان از آن‌جا عبور می‌کردند، خدمت حضرت رسیده ایمان آوردند و برای دعوت قومشان به دیار خویش بازگشتند. خداوند در سوره جن به این داستان تصریح کرده است. پیامبر به نزدیکی مکه که رسید به لحاظ عدم امنیت جانی وارد شهر مکه نشد. ابن کثیر<sup>۱۵۳/۲</sup> گوید: کسی را نزد آخَنَس بن شَرِیق، سهیل بن عمرو و مُطْعِم بن عدی فرستاد و از هر یک امان خواست. مطعم پذیرفت و پیامبر در پناه او وارد مکه شد. پس از سه روز از وی خواست تا پناه خود را از آن حضرت بردارد و او نیز در کنار مسجدالحرام اعلام کرد که محمد دیگر در جوار من نیست.

رسول خدا<sup>۹</sup> که هیچ گاه نیکی‌های اشخاص را فراموش نمی‌کرد و به هر نوعی که شده بود آن را جبران می‌نمود، به نقل ابن کثیر<sup>۱۵۴/۲</sup> وقتی در جنگ بدر هفتاد نفر از قریش اسیر شدند از مطعم به نیکی یاد کرد و فرمود: «اگر مطعم زنده بود و از من می‌خواست این اسیران را آزاد کنم همه را به او می‌بخشیدم».

ابن جوزی در الوفا باحوال المصطفی<sup>۲۱۶/۱</sup> گوید: اگر پرسیده شود که چرا پیامبر در جوار یک نفر کافر داخل شد؟ پاسخ این است در جای خود ثابت شده که خداوند کاری را بدون حکمت انجام نمی‌دهد گرچه وجه آن بر ما پوشیده باشد، کار رسول خدا نیز از این باب است، پس ما باید تسلیم باشیم و بدانیم که این کار حتماً دارای حکمتی بوده است. نکته مهم‌تر از سخن ابن جوزی این که رسول خدا<sup>۹</sup> چه در مکه و چه در مدینه با برخی از غیر مسلمانان سلیم‌النفس مانند نجاشی، ابوبرا، مَعْبِد بن ابی مَعْبِد خزاعی و دیگران، رابطه حسنه داشت و در پیشبرد اهداف مقدس خود از آنان استفاده می‌کرد و این گونه نبود که با کفار هیچ گونه ارتباطی نداشته باشد.

### اسراء و معراج

از حوادث مهم سال دهم بعثت اِسرائ و معراج حضرت رسول است که به گفته علامه مجلسی در بحار الانوار ۲۸۹/۱۸ هر دو در یک شب رخ داد. یعنی خداوند او را شبانه از مکه به بیت المقدس و از آنجا به آسمانها برد تا نشانه‌های عظمت و قدرت حق را مشاهده کند. در آیه نخست سوره اسرا آمده است:

(سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا).  
منزه است آن خدایی که بنده خود را شبی از مسجدالحرام به مسجد الاقصی که گرداگردش را برکت داده‌ایم سیر داد تا برخی نشانه‌های خود را به او نشان دهیم.

این آیه به اِسرائ حضرت که سیر شبانه از مکه به بیت المقدس بوده است تصریح دارد و روایات متواتر از شیعه و سنی نیز صریح در این است که از آنجا خداوند پیامبر خود را به آسمانها عروج داد.  
به گفته ابن سعد در طبقات ۲۱۴/۱ اِسرائ در شب هفدهم ماه ربیع الاول یک سال قبل از هجرت و معراج در شب هفدهم ماه رمضان یعنی هجده ماه پیش از هجرت بوده است و نمازهای پنجگانه در معراج واجب گردید. فخر رازی در تفسیر کبیر ۱۴۷/۲۰ و علامه مجلسی در بحار الانوار ۲۸۹/۱۸ گفته‌اند: اسرا و معراج هر دو با روح و جسد پیامبر بوده و مجلسی افزوده که در حال بیداری انجام شده است نه در عالم رؤیا. برخی نیز معراج را در اوایل بعثت دانسته‌اند. درباره معراج سخن بسیار است که اینجا مجال ذکر آن نیست.

### دعوت قبایل

به روایت ابن سعد ۲۱۶/۱ رسول خدا پس از سال چهارم بعثت که دعوت خود را آشکار کرد ده سال پیوسته در موسم حج مردم را به اسلام فرا می‌خواند. پس از بازگشت از طائف جلوگیری از تبلیغ دین اسلام و سرکوبی مسلمانان به شدت افزایش یافت. در این دوران قریش بیش از پیش حضرت را در تنگنا قرار دادند تا آنجا که تبلیغ اسلام در مکه مشکل و محدود شد و رفتن به مناطق خارج از مکه نیز به آسانی ممکن نبود، زیرا احتمال خطر وجود داشت، چون در مکه بنی‌هاشم بودند تا در حد توان خویش از وی دفاع کنند ولی در خارج از مکه چنین نیرویی هم نبود. حضرت در ماه‌های حرام به‌ویژه مراسم حج در بازار عُکاظ، مَجَنَّة، ذوالمجاز و نیز در مکه و مِنی با حاجیان و سران طوایف ملاقات و آنان را به اسلام دعوت می‌کرد و از آنان می‌خواست تا او را یاری کنند، ولی ابولهب با اتهام این که محمد دین مردم مکه را رها کرده و دروغ‌گوست از پذیرش اسلام مردم جلوگیری می‌کرد.

در همین دوران بود که به گفته ابن اسحاق ۶۶/۲ روزی رسول خدا نزد قبیله قدرتمند بنی‌عامر رفت و آنان را به سوی خدا فرا خواند، یکی از بزرگان آنان به نام بَيْحَرَة بن فِرَاس با اشاره به سوی پیامبر ۹ گفت: به خدا اگر من این جوان را از دست قریش می‌گرفتم به وسیله او می‌توانستم عرب را بخورم. سپس به رسول خدا گفت: اگر ما در این امر از تو پیروی کنیم و سپس خدا تو را بر مخالفانت پیروز گرداند، پس از خود این امر (حکومت) را به ما وامی‌گذاری؟ پیامبر ۹ فرمود:

### «الْأَمْرُ إِلَى اللَّهِ يُضَعُّ حَيْثُ يَشَاءُ».

این کار به دست خداست، هر کجا که بخواهد آن را قرار می‌دهد. لذا یَحْرَهُ دعوت پیامبر را نپذیرفت. از این مطلب دو اصل بسیار مهم استنباط می‌شود؛ یک این که امامت و رهبری دنباله و در امتداد رسالت و نبوت است و دیگر این که امامت و خلافت انتصابی است نه انتخابی و تعیین آن با خداوند حکیم است.

### اولین مسلمانان یثرب

خبر بعثت رسول خدا ۹ کم و بیش به یثرب رسیده بود و یثربیان دورادور از آمدن پیامبر جدید مطلع بودند هر چند از ظواهر ملاقات نخستین گروه آنان با پیامبر چنین استفاده می‌شود که ایشان قبلاً از بعثت رسول خدا چندان اطلاعی نداشته‌اند. باری، شاید اواخر سال دهم و اوایل سال یازدهم بعثت بود که چند ملاقات پراکنده بین برخی از یثربیان و رسول خدا رخ داد که زمینه‌ای برای دیدارهای بعدی شد.

به گفته ابن اسحاق ۷۰/۲ حضرت در سال یازدهم بعثت در موسم حج در عقبه منی که بر سر راه مکه است با شش نفر از مردم یثرب که عبارت بودند از اسعد بن ژراره، عوف بن حارث، رافع بن مالک، قُطَیْبَةُ بن عامر، عُقْبَةُ بن عامر و جابر بن عبدالله بن رئاب ملاقات کرد. از ایشان پرسید: «شما کیستید؟» گفتند مردمی از قبیله خزرج. پرسید: «از هم پیمانان یهود؟» گفتند آری. فرمود: «نمی‌نشینید تا با هم گفتگو کنیم؟» گفتند چرا. حضرت دین اسلام را بر آنان عرضه داشت و قرآن برای شان تلاوت کرد. یثربیان به یکدیگر گفتند به خدا قسم این همان پیامبری است که یهودیان ما را از بعثت او بیم می‌دادند، پس نباید در ایمان بر ما پیشی گیرند. آن‌گاه دعوت رسول خدا را پذیرفته و اسلام آوردند و گفتند ما قوم خود را در حال دشمنی و درگیری جنگ گذاردیم، امیدواریم که خدا به وسیله تو آنان را با هم الفت دهد. اکنون ما به یثرب باز می‌گردیم و آنان را به اسلام دعوت می‌کنیم. امید است که خدا با این دین هدایتشان کند و در آن صورت کسی از تو نیرومندتر نخواهد بود. ایشان به یثرب بازگشتند و خبر بعثت پیامبر را به اطلاع عموم رساندند و آنان را به اسلام دعوت کردند. طولی نکشید که خبر ظهور اسلام یثرب را فرا گرفت و خانه‌ای نبود که در آن سخن از پیامبر نباشد.

### نخستین بیعت عقبه

تبلیغات این گروه شش نفری باعث شد که عده‌ای از مردم یثرب به دین جدید گرایش پیدا کنند. در سال بعد یک گروه دوازده نفری متشکل از همان گروه و شش نفر دیگر در موسم حج به مکه آمدند و به نقل ابن اسحاق ۷۳/۲ در عَقْبَةُ منی ضمن ملاقات با آن حضرت پیمانی به این شرح بستند: «برای خدا شریک قرار ندهند، دزدی نکنند، مرتکب زنا

نشوند، فرزندان خود را نکشند، به یکدیگر تهمت نزنند و در کارهای نیک نافرمانی ننمایند». این پیمان معروف به «بیعة النساء» است.

رسول خدا<sup>۹</sup> فرمود: «اگر وفا کردید بهشت برایتان خواهد بود و اگر در چیزی از این‌ها نافرمانی کردید کار شما با خداوند عزوجل است، اگر خواست کیفر می‌کند و اگر خواست می‌بخشد». این دوازده تن به مدینه بازگشتند و حضرت به درخواست آنان مُصعب بن عُمیر جوان منظم و آراسته را همراهشان به یثرب فرستاد تا مردم را به دین اسلام دعوت کند و به تازه مسلمانان قرآن و احکام اسلام بیاموزد. بدین لحاظ در مدینه به مُصعب «مُقری» می‌گفتند. او در مدینه مبلغ اسلام بود و برای مردم اقامه جماعت می‌کرد.

### دومین بیعت عقبه

در یثرب جنب و جوش زیادی حاکم بود و مردم با شور و هیجان برنامه‌های اسلام را دنبال می‌کردند، مسلمانان بی‌صبرانه در انتظار فرا رسیدن موسم حج بودند تا در مراسم حج پیامبر خود را زیارت کنند. ابن سعد ۲۲۱/۱ گوید: کاروان حج متشکل از پانصد نفر که هفتاد و سه مرد و دوازده زن آن مسلمان بودند به سوی مکه حرکت کرد. مسلمانان با پیامبر ملاقات کردند و از حضرتش برای بیعت وقت خواستند، قرار شد شب سیزدهم ذی‌الحجه در دل شب در پایین عقبه منی گفتگو کنند. به روایت طبرسی<sup>۵۹</sup> این جلسه در خانه عبدالمطلب که در نزدیکی عقبه قرار داشت برگزار گردید. حضرت علی و حمزه نیز پایین عقبه بر سر راه نگهبانی می‌دادند.

شب سیزدهم فرا رسید. پیامبر اکرم<sup>۹</sup> قبل از دیگران همراه عموی خود عباس در عقبه حاضر شد. پاسی از شب گذشته بود مسلمانان در حالی که مشرکان قریش در خواب بودند مخفیانه به میعادگاه خود رفتند. به روایت ابن اسحاق ۸۴/۲ آن‌گاه عباس خطاب به یثربیان گفت: ای گروه خزرج، اگر چنان می‌بینید که به آن‌چه به محمد وعده داده‌اید وفادار می‌مانید و در مقابل مخالفانش از او محافظت می‌کنید، پیمان ببندید ولی اگر چنان می‌بینید که وقتی نزد شما آمد وی را تسلیم دشمن خواهید کرد و او را یاری نمی‌کنید از هم اینک او را رها کنید.

یثربیان به عباس گفتند آن‌چه را تو گفتی شنیدیم، ای رسول خدا تو خود سخن بگو و هر پیمانی می‌خواهی برای خود و خدایت بگیر. پیامبر گفتار خویش را با تلاوت قرآن آغاز کرد و آنان را به سوی خدا دعوت و به اسلام تشویق نمود و سپس فرمود: «با شما بیعت می‌کنم بر این که از من دفاع کنید همان‌گونه که از زنان و فرزندان من دفاع می‌کنید».

انصار به اتفاق پاسخ مثبت و قول هرگونه مساعدت دادند. به نقل ابن اسحاق ۹۷/۲ عُبَادَةُ بن صامت گوید: هم‌چنین پیمان بستیم که خلافت را به هر کس که از خاندانش بسپارد ما مخالفت نکنیم.

به روایت ابن اسحاق ۸۵/۲ ابوالهثیم بن تَیْهَان گفت: ای رسول خدا میان ما و یهودیان رشته‌هایی است که آن‌ها را قطع می‌کنیم. پس مبادا که ما این کار را کنیم و آن‌گاه که خدا تو را پیروز کرد ما را رها کنی و به‌سوی قوم خود

بازگردی! رسول خدا لبخندی زد و فرمود: «خون من خون شما و حرمت من حرمت شماست، من از شما هستم و شما از من هستید، با هر کس شما بجنگید من هم می‌جنگم و با هر کس شما صلح کنید من هم صلح می‌کنم».

در این هنگام یثربیان ضمن اعلام آمادگی و رضای کامل مراسم بیعت را انجام دادند. سپس رسول خدا<sup>۹</sup> فرمود: «دوازده نفر از میان خود برگزینید تا مسؤول و مراقب آن‌چه در بین قومشان می‌گذرد باشند». آن‌گاه رسول خدا<sup>۹</sup> وعده داد در موقع مناسب به یثرب هجرت کند.

شایان ذکر است که استاد سید جعفر مرتضی عاملی در *الصحيح* ۱/۴۰۴ در باره حضور عباس عموی پیغمبر تشکیک کرده و گفته است حضور عباس بن عبادة بن نضله انصاری و سخن گفتن او که به سخنان عباس بن عبدالمطلب شباهت زیادی دارد و نیز تشابه اسمی آنان باعث شده عمداً و یا سهواً نام عباس بن عبدالمطلب به جای او آورده شود. قسمتی از سخنان عباس بن عبادة بن نضله انصاری که در *سیره ابن هشام* 88/1 آمده مؤید این نظریه است.

### علل گرایش یثربیان به اسلام

با این که پیامبر<sup>۹</sup> اهل مکه بود و در میان مکیان بزرگ شده و آنان به صداقت، راستگویی و امانتداری او اعتقاد داشتند جز اندکی به او ایمان نیاوردند. در حالی که یثربیان در اولین ملاقات و دیدار بی‌درنگ به اسلام گرویدند و از یاران مخلص و باوفای آن حضرت گشتند. عللی که در مورد پذیرفتن اسلام از سوی مکیان و پذیرش سریع آن از جانب یثربیان به ذهن می‌رسد چنین است:

الف. مردم مکه عموماً متکبر، خشن، لجوج، متعصب و دارای روحیه‌ای نسبتاً اعرابی و غیر فرهنگی بودند و حال آن که اکثر مردم مدینه فروتن، بی‌آلایش، حقیقت‌جو، غیر متعصب و دارای روحیه نسبتاً فرهنگی بودند. لذا قرآن به سرعت در بین آنان جا باز کرد و معارف آن در عمق دل‌های پاکشان جای گرفت. ابن‌قیم در *زادالمعاد* ۲/۴۷۳ گوید: مدینه با قرآن فتح شد.

ب. مردم مکه و به ویژه بزرگان قبایل، تاجر، ثروتمند و رباخوار بودند و اسلام را با منافع خود در تضاد می‌دیدند، در حالی که مردم مدینه کارگر، کشاورز زحمتکش و دارای زندگی متوسط بودند و هیچ‌گونه تضادی بین منافع آنان و اسلام دیده نمی‌شد.

ج. مردم مکه به‌طور عموم عیاش، بی‌بند و بار، لاپالایی و اهل فحشا و منکرات به حساب می‌آمدند، اسلام نیز تمام این مسائل را حرام و ممنوع می‌دانست ولی بیشتر مردم مدینه عقیف و پاکدامن بودند و کمتر دچار فحشا و منکرات شده بودند، به این لحاظ بین فرهنگ آنان و اسلام اصطکاک و وجود نداشت.

د. افکار توحیدی و اطلاع از ادیان الهی در مکه کمتر رایج بود و مردم مطالب چندانی از آن نمی‌دانستند. اما مدنیان در مجاورت با یهود از ادیان الهی و ظهور پیامبر جدید مطلع بودند. لذا در اولین ملاقات با رسول خدا<sup>۹</sup> به یکدیگر گفتند این همان پیامبری است که یهود بشارت او را می‌دادند، مبادا آنان در پذیرش دین جدید از ما سبقت بگیرند.

ه. آخرین دلیلی که نمی‌توان از نظر دور داشت وضعیت بحرانی یثرب و اختلافات و جنگ‌های خانمان‌سوز چندین ساله بین دو قبیله اوس و خزرج بود که از آن به ستوه آمده بودند و دنبال راهکار و چاره‌ای می‌گشتند. از این رو یکی از آنان در ملاقات با پیامبر<sup>۹</sup> به این امر تصریح کرد.

### مقدمات هجرت

با پخش خبر پیمان یثربیان با رسول اکرم<sup>۹</sup> سختگیری قریش بر مسلمانان شدت یافت و پس از آن زندگی در مکه طاقت‌فرسا گشت، تبلیغ و نشر اسلام در شهر مکه به بن‌بست رسید. شهر طائف هم که اسلام را پذیرا نشد، سران قبایل جزیره العرب نیز دین جدید را رد کردند. در این زمان بود که پیامبر باید تصمیم جدیدی اتخاذ می‌کرد و چاره‌ای می‌اندیشید.

به گفته نویسنده راه محمد ۲/۲۹ فراروی پیامبر تقریباً دو راه اساسی بیشتر وجود نداشت؛ یکی ماندن در مکه و مبارزه و درگیری با سران شرک، دیگری خروج از مکه و هجرت به سرزمینی دیگر. آری، راه اول برای آن حضرت ممکن بود، زیرا او یاران از جان گذشته‌ای داشت که حاضر بودند هر لحظه و در هر نقطه جان خود را فدای پیامبر نمایند و هر کس را که او دستور دهد پنهانی به قتل رسانند. با این کار نگرانی و وحشت سران قریش را فرا می‌گرفت به‌طوری که زندگی در مکه نگران‌کننده و مشکل می‌شد. اما ایشان این راه را به هیچ وجه انتخاب نمی‌کرد، زیرا او پیامبر رحمت بود نه پیامبر وحشت، برای رستگاری و هدایت آمده بود نه برای ارباب و وحشت.

در یک کلام او پیامبر بود نه پادشاه، پس کشتار و ارباب شایسته حضرتش نبود. او از سوی پروردگار خود دینی آورده بود که بشر را به سعادت دنیا و آخرت برساند، دینی که با ارباب و کشتار پیش رود نمی‌تواند سعادت انسان را تأمین کند. دین امر قلبی و ایمان و اعتقاد به امور معنوی و پذیرش و به کار گرفتن احکام و قوانین آن است و با ارباب و اجبار نمی‌توان آن را در دل انسان‌ها جای داد.

پیامبر<sup>۹</sup> با هدایت و فرمان خدا راه دوم را برگزید که هجرت بود. سرای هجرت هم می‌بایست مناسب با برنامه اسلام و هم شایسته مقام آن حضرت باشد. مناسب‌ترین منطقه برای پیشبرد اهداف پیامبر همانا یثرب بود. یثربیان هم فهیم و فرهنگی بودند و هم شجاع و دلاور.

سرفصل نوین برنامه پیامبر<sup>۹</sup> آغاز شد، اجازه هجرت به مسلمانان مظلوم و دربند داده شد تا نزد مردم یثرب بروند و به آنان ملحق شوند. بلاذری ۱/۲۵۷ گوید: رسول خدا به مسلمانان فرمود: «به من خبر داده شد که سرای هجرت شما

یثرب است، پس هر کس می‌خواهد مهاجرت کند برود، زیرا سرزمینی است نزدیک و شما با آن آشنا هستید و آن‌جا راه کاروان تجاری شما به شام است».

بِه روایت ابن‌اسحاق ۱۱۱/۲ فرمود: «خداوند عز و جل در آن‌جا برای شما برادرانی و سرایی امن قرار داده است». مسلمانان دسته دسته رهسپار مدینه شدند و حضرت منتظر اذن پروردگار در بـاره هجـرت خود بود. در این وقت مشرکان احساس خطر کرده و به ممانعت از هجرت پرداختند ولی به هیچ وجه نتوانستند جلوی اراده پولادین مسلمانان را بگیرند. باری، پیامبر به اذن خدا در مکه ماند و بعد از همه مسلمانان هجرت کرد تا هم مهاجران را رهبری کند و هم نقطه امید و قوت قلبی برای آنان باشد. ابتدای هجرت مسلمانان ذی‌الحجه سال سیزدهم بعثت بعد از پیمان عقبه دوم بود. نخستین مسلمان مهاجر ابوسلمه عبدالله بن عبدالاسد بود که یک سال قبل از بیعت دوم عقبه به مدینه هجرت کرد. بلاذری ۲۵۷/۱ گوید: بین نخستین و واپسین مهاجران یک سال طول کشید.

### هجرت تکلیف شرعی

هجرت علاوه بر این که وظیفه‌ای سیاسی و مبارزاتی بود تکلیف شرعی نیز محسوب می‌شد. غیر از آن کسانی که دربند بودند و مشرکان مانع هجرتشان می‌شدند، دیگران باید هجرت می‌کردند. خداوند در آیه هفتاد و دوم سوره انفال می‌فرماید:

(وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا).

کسانی که ایمان آورده‌اند، ولی مهاجرت نکرده‌اند هیچ‌گونه پیوندی با شما ندارند، مگر آن‌که هجرت کنند. فخر رازی در تفسیر کبیر ۲۱۰/۱۵ گوید: مقصود آیه تحریض و ترغیب مسلمانان مکه به هجرت است تا آن‌که تعداد مسلمانان در مدینه فزونی یابد و اجتماع و دولت آنان بزرگ و نیرومند گردد. ابوبکر عامری در بهجة المحافل ۱۶۱/۱ گوید: مسلمانانی که توان هجرت را داشتند باید هجرت می‌کردند.

وجوب هجرت تا فتح مکه در سال هشتم هجرت ادامه داشت و باب هجرت مفتوح بود. اما وقتی که مکه فتح شد هجرت هم به پایان رسید، به روایت احمد حنبل ۴۶۸/۳ و کلینی ۴۴۳/۵ رسول خدا ۹۱ فرمود:

«لَا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ».

پس از فتح مکه دیگر هجرت نیست.

به همین لحاظ کسانی که مانند امویان بعد از فتح مکه به مدینه آمدند مهاجر محسوب نمی‌شدند. پس از هجرت بازگشت به مکه نیز بدون ضرورت و اجازه پیامبر بسیار قبیح و زشت تلقی می‌شد تا آن‌جا که اگر کسی چنین می‌کرد به شدت سرزنش شده و نوعی رویکرد به کفر محسوب می‌گردید و آن را «التَّعَرُّبُ بَعْدَ الْهِجْرَةِ» می‌گفتند. تعرب بعد از

هجرت گرچه بیشتر ظهور در بازگشت به صحرا و بادیه و گرایش به فرهنگ بدویت و جاهلیت داشت لیکن بازگشت به مکه نیز نوعی تعرب بعد از هجرت به حساب می‌آمد. البته وجوب هجرت و شدت آن بیشتر متوجه مسلمانان مکه بود، آن هم در سال‌های نخست هجرت. بعدها برخی قبایل اطراف مدینه که مسلمان می‌شدند با اجازه رسول خدا در سرزمین خود می‌ماندند. به روایت تهذیب الکمال ۲۸۴/۴ پیامبر به برخی از آنان می‌فرمود:

«حَيْثُ مَا كُنْتُمْ اتَّقُوا اللَّهَ لَمْ يَلْتَكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً».

در هر کجا که هستید اگر تقوا پیشه کنید چیزی از اعمالتان کاسته نخواهد شد.

### تعداد مهاجران

تعداد مهاجران به‌طور دقیق در متون تاریخی نیامده است و به دست آوردن آن کاری بس دشوار و تا اندازه‌ای غیرممکن است. ابن‌اسحاق ۱۱۴/۲ سی و هفت نفر مرد را نام برده و جایگاهشان را در مدینه ذکر کرده که با امیرالمؤمنین و ابوبکر و ابوفهیرهٔ چهل مرد می‌شوند. ابن‌عبدالبر در الدرر ۷۵/ هفتاد و پنج زن و مرد را نام برده، غیر از کسانی که ازدواج نکرده بودند و به جز برخی که می‌گویند گروهی و دسته‌جمعی هجرت کردند. اگر آن گزارش غیر مشهور بحار الانوار ۱۳۰/۱۹ را بپذیریم که تعداد کسانی که پیمان برادری بستند سیصد نفر بودند، مردان مهاجر تقریباً یک صد و پنجاه نفر می‌شوند. با در نظر گرفتن این نکته که در هجرت حبشه مردان مهاجر هشتاد و چند نفر بودند و در جنگ بدر هشتاد نفر از مهاجران شرکت داشتند، نباید شمار مهاجران مدینه در روزهای اول هجرت زیاد باشد. البته بعدها تعداد آنان رو به فزونی نهاد تا آن‌که در فتح مکه کتیبه مهاجران را هفتصد مرد جنگی تشکیل می‌داد. باری، با توجه به قراین چنین به‌نظر می‌رسد که در ابتدای هجرت کلیه مهاجران مکه با زنان و فرزندانشان گویا حدود پانصد نفر بوده‌اند.

### توطئه بزرگ قتل پیامبر

هنوز سه ماه از بیعت دوم انصار نگذشته بود که همه مسلمانان مکه به یثرب هجرت کردند. ابن‌سعد در طبقات ۲۲۶/۱ گوید: جز رسول خدا، علی و ابوبکر کسی در مکه نماند، مگر کسانی که گرفتار حبس، یا بیمار و یا ناتوان از هجرت بودند. این کار برای ستم‌دیدگان مکه گشایشی بود و برای سران شرک گرفتاری. قریش از این‌که یثربیان پیمان بسته بودند از رسول خدا در مقابل دشمنانش دفاع کنند سخت نگران شدند. به روایت ابن‌سعد ۲۲۷/۱ چون مشرکان دیدند یاران رسول خدا زنان و فرزندانشان را هم همراه خویش به مدینه می‌برند دانستند که آن‌جا پایگاه مسلمانان خواهد شد و بیم آن داشتند که پیامبر نیز به مدینه برود. از این‌رو در روزهای پایانی ماه صفر سال چهاردهم بعثت جلسه اضطراری مشرکان در دارالندوة تشکیل شد. در شمار شرکت‌کنندگان اختلاف است، کم‌ترین رقم آن را پانزده نفر نوشته‌اند.

پس از انعقاد مجلس، مشکل بزرگ شهر مکه که بعثت پیامبر بود مطرح شد و هر یک از اعضا در پی چاره‌اندیشی برآمدند، به روایت ابن اسحاق ۱۲۵/۲ یکی گفت محمد را به زنجیر کشیده زندانی کنند تا زمانی که مرگ وی فرا رسد. در رد این نظریه گفته شد بنی‌هاشم و یاوران محمد به هر وسیله‌ای که باشد نجاتش خواهند داد. دیگری پیشنهاد کرد که او را از مکه اخراج و تبعید کنند. این نظریه هم پذیرفته نشد، زیرا در رد آن گفتند هر کجا که برود با بیان سحرآمیزش پیروانی پیدا خواهد کرد. ابوجهل گفت از هر قبیله جوانی دلیر و طایفه‌دار انتخاب شوند، آن‌گاه دسته‌جمعی به یکباره بر محمد حمله برده و او را به قتل برسانند. بنی‌هاشم که نمی‌توانند با همه طوایف بجنگند ناچار به گرفتن دیه راضی می‌شوند و دیه او را می‌پردازیم.

این پیشنهاد به اتفاق آراء تصویب شد. آیه سی سورة انفال به این مورد اشاره دارد:

(وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ).

به یادآور آن‌گاه را که کافران درباره تو مکر ورزیدند تا تو را دربند کشند یا بکشند و یا بیرون رانند، آنان مکر می‌ورزند و خدا هم مکر می‌ورزد و خدا بهترین مکرکنندگان است.

يعقوبی ۳۹/۲ گوید: قریش مصمم و همدستان شدند تا رسول خدا را به قتل برسانند. گفتند هم اینکه که ابوطالب در گذشته دیگر کسی را ندارد تا او را یاری کند. چند نفر جوان از سران قریش از جمله ابوجهل، ابولهب، امیه بن خلف، عقیبة بن ابی معیط و نضر بن حارث انتخاب شدند و قرار شد شب اول ماه ربیع‌الاول شبانگاه به خانه پیامبر ۹ هجوم برده و همه با هم با یک ضربت پیامبر را به قتل برسانند!

رسول خدا ۹ به وسیله وحی از توطئه آگاه شد و به علی ۷ دستور داد در بستر وی بخوابد و روپوش سبز آن حضرت را روی خود بکشد. به روایت شیخ طوسی در امالی ۴۶۵/۱ امیرالمؤمنین پرسید: «ای پیامبر خدا! با خوابیدن من در آن‌جا شما سالم خواهید ماند؟» پیامبر فرمود: آری. علی بن ابی‌طالب ۷ تبسمی کرد و خندید و خود را به روی زمین انداخت و سجده شکر به جای آورد سپس برخاست و گفت:

«امض لما أمرت فداك سمعي و بصري و سؤيداء قلبي و مرئي بما شئت أكن فيه كمسرتك واقع منه بحيث مرادك و إن توفيقي إلا بالله».

آن‌چه را مأمور گشته‌ای انجام ده که چشم و گوش و سویدای قلبم فدای تو باد! فرمانم ده به هر چه که می‌خواهی که همانند دستیار شما هستم، همان‌گونه که مراد شماست در آن وارد می‌شوم و موفقیتم فقط از ناحیه خداست. شب هنگام جلادان قریش گرداگرد خانه رسول خدا ۹ را با شدت و دقت تمام محاصره کردند، به‌طوری که پرنده‌ای نتواند در آن‌جا پرواز کند. طبرسی در اعلام الوری ۶۲/۱ گوید: پاسی که از شب گذشت و جلادان به خواب رفتند رسول خدا ۹ قدری خاک بر سر آنان پاشید و با تلاوت آیه نهم سوره یس {وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًا فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ} منزل را ترک کرد و خداوند روی چشم‌های‌شان را پوشاند تا حضرتش را نبینند. صبحگاهان که مهاجمان به خانه وحی هجوم بردند و گرداگرد بستر حضرت را محاصره کردند، علی ۷ از جای

برخاست. پرسیدند: پسر عمویت محمد کجاست؟ فرمود: «مگر شما مرا نگهبان او قرار داده بودید؟! شما خواستید از شهرتان بیرون برود او نیز بیرون رفت». از این پاسخ خشمناک شدند و به آزار و اذیت آن حضرت پرداختند و به روایت عیون التواریخ ۹۸/۱ ابتدا او را در مسجد الحرام حبس نموده و سپس آزادش کردند. به اتفاق علمای شیعه و سنی آیه دویست و هفت سوره بقره:

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ).

از مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می فروشد و خدا بر بندگان مهربان است. به این فداکاری و جانبازی امیرالمؤمنین ۷ در لیلۃ المیت اشاره دارد.

### غار ثور

رسول خدا ۹ در نخستین شب ربیع الاول رهسپار غار ثور گردید، غار ثور در جنوب مکه قرار دارد و یثرب در شمال آن. پیامبر ۹ این راه را انتخاب کرد تا قریش به او دست پیدا نکنند. ابوبکر در بین راه حضرت را دید و با وی همراه گشت و به روایت طبری ۳۷۴/۲ ابوبکر سراغ پیغمبر را از علی ۷ گرفت، ایشان او را به غار ثور راهنمایی کرد. قریش پس از آن که متوجه شدند رسول خدا ۹ از منزل خارج شده است به جستجوی وی پرداختند و کُرُز بن علقمه از ردیابان معرّب عرب را استخدام کردند تا رد پای پیامبر را پیدا کند، او رد پای حضرت را تا در غار ثور دنبال کرد. مشرکان نزدیک غار که رسیدند دیدند در غار با تار عنکبوت تنیده و کبوتری نیز در آن جا آشیانه کرده است. گفتند این تار قبل از تولد محمد ۹ در این جا تنیده شده است. کُرُز گفت: محمد تا این جا آمده است اما از این جا یا به آسمان پرواز کرده و یا به زمین فرو رفته است! در این هنگام که مشرکان بر در غار ایستاده بودند، ابوبکر به وحشت افتاد و سخت ترسید. خداوند در آیه چهل سوره توبه می گوید:

(إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا).

آن گاه که آن دو در غار بودند، پیامبر به همراه خود می گفت: اندوه مدار که خدا با ماست. پس خداوند آرامش خود را بر او فرستاد و وی را با سپاهسانی که شما نمی دیدید تأیید کرد.

سپس خداوند اجازه هجرت به آن حضرت داد و به روایت طبرسی ۶۳/۲ فرمود: یا محمد از مکه خارج شو، زیرا بعد از ابوطالب دیگر در آن جا یآوری نداری. رسول خدا ۹، عبدالله بن اُرَیقَط - که از چوپانان قریش بود و هنوز در حال شرک به سر می برد ولی مورد اعتماد بود - را فرا خواند و فرمود: «به علی بشارت بده که خداوند به من اجازه هجرت داد، پس زاد و راحله ای برای من فراهم کند».

رسول خدا ۹ سه شب در غار ثور بود و امیرالمؤمنین ۷ واکنش و اخبار قریش را به آن حضرت می رساند و به نقل ابن عساکر در تاریخ دمشق ۶۸/۴۲ علی ۷ غذا به غار می برد و همو بود که وسایل سفر حضرت را فراهم کرد. آن گاه پیامبر ۹ در شب چهارم ربیع الاول سال چهاردهم بعثت همراه ابوبکر و عامر بن فُهیره و عبدالله بن اُرَیقَط به سوی مدینه

حرکت کرد. به گفته مؤلف سُبُل الهدي ۳/۳۵۹ بین ابتدای هجرت مسلمانان پس از بیعت دوم عقبه و هجرت رسول خدا ۹۱ حدود دو ماه و اندی فاصله بود.

آری، خداوند حکیم با تار عنکبوت که قرآن در وصف آن در آیه چهل و یک سوره عنکبوت می‌فرماید: {إِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبُيْتُ الْعَنْكَبُوتِ} سست‌ترین خانه‌ها خانه عنکبوت است، جان پیامبر خود را حفظ کرد. این امور معنوی و الهی مسائلی بود که قریش توان درک آن را نداشتند و نمی‌توانستند بفهمند که خداوند با تار عنکبوت و آشیانه کبوتر می‌تواند شر و مکر آنان را از پیامبرش دفع نماید و نقشه‌هایشان را نقش بر آب سازد. آن‌گاه قریش اعلام کردند هر کس محمد را بیابد صد شتر سرخ موی به او جایزه خواهند داد.

### در راه یثرب

پیامبر شبانه از غار ثور خارج و رهسپار مدینه شد. به روایت یعقوبی ۲/۴۰ سُرَاقَةُ بْنُ مَالِكٍ مُدَلِّجِي برای به دست آوردن جایزه سوار بر اسب شد و پیامبر را تعقیب کرد. هنگامی که به ایشان نزدیک شد، حضرت فرمود:

«اللَّهُمَّ اكْفِنَا سُرَاقَةَ».

خدایا شرّ سراقه را از سر ما کوتاه کن.

پس دست و پای اسب او به زمین فرو رفت و ایستاد. او فریاد زد: ای پسر ابوقحافه به همسفرت بگو تا از خدا بخواهد اسبم رها شود. پیامبر ۹ دعا کرد دست و پای اسبش رها شد. وقتی سراقه به مکه بازگشت داستان خود را به قریش گفت. آنان گفتند دروغ می‌گویی و ابوجهل بیشتر از همه او را تکذیب کرد.

ابن‌سعد ۱/۲۳۰ گوید: در بین راه در منزل قُدَید عبور پیامبر به خیمه اُمِّ مَعْبَد خزاعی که زنی فهیم، دلیر و بخشنده بود افتاد. حضرت از او خواست تا خرما و یا گوشت به ایشان بفروشد. او قسم یاد کرد اگر چیزی داشت پذیرایی می‌کرد. رسول خدا چشمش به گوسفند لاغری افتاد که کنار خیمه ایستاده بود پرسید: «این گوسفند چیست؟» گفت بر اثر ضعف از گله وامانده است. فرمود: «آیا شیر دارد؟» گفت ناتوان‌تر از آن است که شیر دهد. فرمود: «آیا اجازه می‌دهی آن را بدوشم؟» گفت آری، پدرم و مادرم به فدایت اگر شیری در آن می‌بینی بدوش. حضرت دستی بر پستان گوسفند کشید و نام خدا را برد و فرمود: «خدایا این گوسفند را برای این زن بابرکت گردان». در این هنگام پستان حیوان پر از شیر شد. ظرفی آوردند پیامبر از آن گوسفند شیر دوشید، نخست به ام‌معبد و سپس به همراهان داد. به روایت سُبُل الهدي ۳/۳۴۷ آن‌گاه بهای شیر را به ام‌معبد پرداخت و به سوی مدینه حرکت کرد.

دیری نپایید ابومعبد آمد و از دیدن ظرف پر از شیر شگفت‌زده شد. ام‌معبد داستان را برای وی نقل کرد و شمایل حضرت را بسیار رسا و جامع بیان نمود. ابومعبد گفت: به خدا قسم این همان پیامبر قریش است که اوصاف وی را برای ما ذکر کرده‌اند، اگر این‌جا بودم از او می‌خواستم مرا همراه خود ببرد حال نیز می‌کوشم از مصاحبت او برخوردار گردم.

## خلاصه درس

پس از درگذشت ابوطالب بزرگ پرچمدار توحید در سال دهم بعثت، گستاخی قریش در آزار و اذیت مسلمانان شدت یافت. رسول خدا تصمیم گرفت به طائف برود به امید آن که قبیله ثقیف که پس از قریش مهم‌ترین قبیله عرب بود به دین اسلام بگردد. رسول خدا<sup>۹</sup> پس از ده روز توقف در طائف و ناامیدی از اسلام و یاری ثقیف به مکه بازگشت.

از حوادث مهم سال دهم بعثت اسراء و معراج حضرت رسول است که به گفته علامه مجلسی هر دو در یک شب رخ داد. به گفته ابن سعد اسراء در شب هفدهم ماه ربیع الاول یک سال قبل از هجرت و معراج در شب هفدهم ماه رمضان یعنی هجده ماه پیش از هجرت بوده است.

پس از بازگشت از طائف جلوگیری از تبلیغ دین اسلام و سرکوبی مسلمانان به شدت افزایش یافت. حضرت در ماه‌های حرام به ویژه مراسم حج در بازار عُکاظ، مَجَنَّة، ذوالمجاز و نیز مکه و مِنی<sup>۱</sup> با حاجیان و سران طوایف ملاقات و آنان را به اسلام دعوت می‌کرد. در همین دوران بود که بَنیجَرَّة بن فراس را که از بزرگان قبیله بنی‌عامر بود به اسلام فراخواند ولی او گفت ما به این شرط از تو پیروی می‌کنیم که پس از خود حکومت را به ما واگذاری. پیامبر<sup>۹</sup> در پاسخ او فرمود: این کار به دست خداست، هر کجا که بخواهد آل را قرار می‌دهد.

خبر بعثت رسول خدا<sup>۹</sup> کم و بیش به یثرب رسیده بود. حضرت در سال یازدهم بعثت در موسم حج در عقبه مِنی که بر سر راه مکه است با شش نفر از مردم یثرب که از قبیله خزرج بودند ملاقات کرد. آن‌ها دعوت رسول خدا را پذیرفته و اسلام آوردند و گفتند ما قوم خود را در حال دشمنی و درگیری جنگ گذاردیم، امیدواریم که خدا به وسیله تو آنان را با هم الفت دهد. طولی نکشید که خبر ظهور اسلام یثرب را فرا گرفت و خانه‌ای نبود که در آن سخن از پیامبر<sup>۹</sup> نباشد. تبلیغات این گروه شش نفری باعث شد که عده‌ای از مردم یثرب به دین جدید گرایش پیدا کنند. در سال بعد یک گروه دوازده نفری متشکل از همان گروه و شش نفر دیگر در موسم حج به مکه آمدند و در عَقَبَه مِنی<sup>۱</sup> ضمن ملاقات با آن حضرت پیمانی بستند. این پیمان معروف به «بیعة النساء» است.

در یثرب جنب و جوش زیادی حاکم بود، مسلمانان بی‌صبرانه در انتظار فرا رسیدن موسم حج بودند تا در مراسم حج پیامبر خود را زیارت کنند. مسلمانان با پیامبر<sup>۹</sup> ملاقات کردند و از حضرتش برای بیعت وقت خواستند، قرار شد شب سیزدهم ذی‌الحجه در دل شب در پایین عقبه مِنی گفتگو کنند. پیامبر گفتار خویش را با تلاوت قرآن آغاز کرد و آنان را به سوی خدا دعوت و به اسلام تشویق نمود و سپس فرمود: «با شما بیعت می‌کنم بر این که از من دفاع کنید همان‌گونه که از زنان و فرزندانمان دفاع می‌کنید». انصار به اتفاق پاسخ مثبت و قول هرگونه مساعدت دادند.

با پخش خبر پیمان یثربیان با رسول اکرم<sup>۹</sup> سختگیری قریش بر مسلمانان شدت یافت. لذا سرفصل نوین برنامه پیامبر آغاز گردید، اجازه هجرت به مسلمانان مظلوم و دربند داده شد تا نزد مردم یثرب بروند و به آنان ملحق شوند. مسلمانان دسته دسته رهسپار مدینه شدند.

قریش مصمم و همداستان شدند تا رسول خدا را به قتل برسانند. رسول خدا<sup>۹</sup> به وسیله وحی از توطئه آنان آگاه شد و به علی<sup>۷</sup> دستور داد در بستر وی بخوابد و روپوش سبز آن حضرت را روی خود بکشد. رسول خدا<sup>۹</sup> در نخستین شب ربیع الاول رهسپار غار ثور گردید. ابوبکر در بین راه حضرت را دید و با وی همراه گشت. وقتی خداوند اجازه هجرت به آن حضرت داد پیامبر شبانه از غار ثور خارج و رهسپار مدینه شد.

### خود آزمایی

1. به چه دلیل پیامبر به طائف عزیمت کرد؟
2. دو حادثه اسراء و معراج را توضیح دهید.
3. واقعه اولین و دومین پیمان عقبه را بیان کنید.
4. منظور از لیلة المیت چیست؟
5. چگونگی هجرت پیامبر<sup>۹</sup> را به یثرب توضیح دهید.



**بخش سوم**

**دوران**

**پس از هجرت**



## یثرب سرای هجرت و تنویر قبله

### هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس :

- تأثیرات هجرت را بر موقعیت یثرب بدانیم.
- با چگونگی هجرت امیرالمؤمنین<sup>۷</sup> به یثرب آشنا شویم.
- با اقداماتی که در پی‌ریزی تمدن اسلامی در مدینه انجام شد آشنایی پیدا کنیم.
- ماجرای «سد ابواب» را بیان کنیم.
- پیمان برادری را بتوانیم توضیح دهیم.
- چگونگی تشکیلات یهودیان یثرب را بدانیم.
- با پیمان عمومی در مدینه آشنا شویم.
- مفاهیم «غزوه» و «سریه» را بشناسیم و چند نمونه از آن‌ها را بیان کنیم.
- داستان تغییر قبله را بدانیم.

در این درس با دقت بیشتری به دوران پس از هجرت خواهیم پرداخت. از جمله مباحثی که در این درس بررسی خواهد شد عبارتند از: ورود پیامبر<sup>۹</sup> به یثرب، هجرت امیرالمؤمنین<sup>۷</sup> به یثرب، پی‌ریزی بزرگ‌ترین تمدن بشر در یثرب، ساختن مسجد به عنوان مرکزی برای کارهای عبادی، سیاسی، نظامی و رسیدگی به امور مسلمانان، ماجرای «سد ابواب»، پیمان برادری میان مهاجرین و انصار، یهودیان و تشکیلات آنان در یثرب، پیمان نامه عمومی مدینه، مفهوم غزوه و سریه، غزوه ذات العشیره، سریه عبدالله بن جحش و تغییر قبله از بیت المقدس به سوی مسجد الحرام.

### یثرب سرای هجرت

یثرب در هفتاد و پنج فرسنگی شمال مکه قرار دارد و آن روز متشکل از دهکده‌هایی بود که دو طایفه اوس و خزرج و طوایفی از یهود در آن زندگی می‌کردند. مَقْدِسی در النَّبْذُ و التَّارِیْخُ ۱۷۷/۴ گوید: یثرب به هنگام هجرت هنوز شهر نشده بود. با ورود پیامبر و مهاجران مرکز حکومت اسلامی شد و چهره شهر به خود گرفت.

بدین جهت بود که به «مَدِیْنَةُ النَّبِیِّ» تغییر نام پیدا کرد و بعدها به جهت اختصار به آن «مدینه» گفتند. بیشتر مردم مدینه کشاورز بودند و اندکی دام داشتند. با این که در مقایسه با اهل مکه مردمانی نسبتاً فرهنگی به شمار می‌آمدند، با این حال بین دو گروه اوس و خزرج که با هم عموزاده بودند پیوسته جنگ و خونریزی بود. با آمدن رسول خدا یثرب قهر و جنگ به مدینه مهر و آشتی مبدل شد و حضرتش رحمت و محبت را برای آنان و کل جامعه بشری به ارمغان آورد. مدینه پایتخت مقدس‌ترین، دادگسترترین، زیباترین و آزادترین حکومت تاریخ بشر گردید و تمامی طوایف با هم متحد شدند و پایه تمدنی بس بزرگ، عالم‌گیر و جاویدان ریخته شد که شعاع آن تا به امروز در سراسر گیتی می‌درخشد.

باری، در نزدیکی یثرب دهکده‌ای قرار داشت به نام قُبا، این دهکده محل سکونت بنی عمرو بن عوف از قبیله اوس بود. رسول خدا<sup>۹</sup> در ابتدای هجرت وارد این دهکده شد. از این که بلاذری ۲۶۶/۱ می‌گوید: هنگام هجرت پیامبر به مدینه عبدالله بن سلام مشغول جمع‌آوری خرما بود، استفاده می‌شود که گویا در فصل تابستان بوده است. مَقْرِزی در امتاع الاسماع ۴/۱ می‌گوید: هجرت برابر بوده با چهارم تیرماه ولی طبق تقویم وَوَسْتِنْفِلَد دوم مهر می‌شود. مردم مدینه با شور و شوق فراوان چشم انتظار قدوم پیامبر خود بودند و برای دیدن آن حضرت لحظه‌شماری می‌کردند. هر روز پس از نماز صبح از منزل خارج شده در بیرون مدینه منتظر می‌نشستند تا موقعی که هوا بسیار گرم می‌گشت و دیگر سایه یافت نمی‌شد به خانه‌های‌شان باز می‌گشتند.

رسول خدا<sup>۹</sup> فاصله بین مکه و یثرب را هشت روزه پیمود و روز دوازدهم ربیع‌الاول سال چهاردهم بعثت نزدیک ظهر وارد قبا شد. در این روز نیز مردم مدینه همانند روزهای قبل چشم‌انتظار بودند، سپس ناامید شده به خانه‌های خود بازگشتند که ناگهان مرد یهودی که در بالای پشت‌بام خود بود صدا زد: ای فرزندان قَیْلَه بزرگتان رسید! خبر ورود پیامبر به سرعت در مدینه پخش شد و به دنبال آن تمامی مردم از خانه‌های خود بیرون ریختند. طبرسی ۶۶/۱ گوید: بزرگان اوس و خزرج برای حفظ جان رسول خدا<sup>۹</sup> سلاح به دست گرفتند و اطراف آن حضرت و ناقه وی می‌گشتند و به روایت بیهقی ۵۰۷/۲ پانصد نفر از مردم مدینه از پیامبر استقبال کردند.

پس از استقبال در منزل کلثوم بن هِذَم که پیرمردی شریف و پارسا بود فرود آمد و برای دیدار و ملاقات با مردم در خانه سعد بن خَیْثَمَه که زن و فرزند نداشت و مهاجران مجرد در آن جا منزل گرفته بودند جلوس داشت.

به روایت طبرسی در اعلام الوری ۶۶/۱ ابوبکر شب هنگام از رسول خدا جدا و وارد مدینه شد و به منزل یکی از انصار رفت و به قولی در محله سُحْج بر خُبیب بن اساف که هنوز مسلمان نشده بود وارد شد. پس از چندی ابوبکر به قبا بازگشت و به پیامبر عرض کرد آیا داخل مدینه نمی‌شوید؟ مردم منتظر شما هستند. حضرت فرمود:

«لَا أَرِيْمُ مِنْ هَذَا الْمَكَانِ حَتَّى يُوَافِيَ أَخِي عَلِيٌّ».

از این مکان تکان نخواهم خورد تا برادرم علی بیاید.

ابوبکر عرض کرد گمان نمی‌کنم علی به این زودی بیاید. فرمود:

«بَلَى، مَا أَسْرَعَهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ».

بلکه ان شاء الله به زودی خواهد آمد.

به روایت کلینی ۳۴۰/۸ فرمود:

«كَلَّا! مَا أَسْرَعَهُ وَلَسْتُ أَرِيْمُ حَتَّى يَقْدَمَ ابْنُ عَمِّي وَ أَخِي فِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ أَحَبُّ أَهْلِ بَيْتِي إِلَيَّ، فَقَدْ وَقَانِي

بِنَفْسِهِ مِنَ الْمُشْرِكِينَ».

هرگز! او به زودی خواهد آمد. من از این جا تکان نمی‌خورم تا پسرعمویم و برادرم در راه خدای عز و جل و محبوب‌ترین فرد خاندانم نزد من بیاید، او با قرار دادن جان خود در برابر مشرکان مرا حفظ کرد.

### هجرت امیرالمؤمنین

امیرالمؤمنین<sup>۷</sup> به دستور رسول خدا<sup>۹</sup> در مکه ماند و اعلام کرد هر کس نزد محمد امانتی دارد بیاید بگیرد. پس از سه شبانه روز توقف در مکه و سپردن امانت‌ها به صاحبانشان همراه فاطمه دختر رسول خدا، فاطمه بنت اسد مادر خود، فاطمه دختر زبیر بن عبدالمطلب، سوده همسر رسول خدا و ام‌کلثوم دختر آن حضرت از راه ذی‌طوی رهسپار یثرب گردیدند. به روایت شیخ طوسی در امالی ۴۷۰/۱ جاسوسان قریش از هجرت دسته‌جمعی علی آگاه شدند و به تعقیب آنان پرداختند. در منطقه ضحّان به کاروان علی<sup>۷</sup> رسیدند و از او خواستند کاروان را به مکه باز گردانند. حضرت قهرمانانه به دفاع برخاست و قریشیان را سخت تهدید کرد و فرمود هر کس می‌خواهد بدنش قطعه قطعه و خونس ریخته شود نزدیک بیاید! قریشیان چون با این پاسخ کوبنده روبرو شدند از درگیری با علی<sup>۷</sup> خودداری کرده به مکه بازگشتند. علی که نوجوانی بیست و سه ساله بود زنان را سوار بر مرکب کرد و خود پیاده راه پیمود و به لحاظ طولانی بودن مسافت پاهای وی به سختی مجروح و از آن‌ها خون جاری شد. او همراه کاروان کوچک خود شب‌ها راه می‌رفت و روزها پنهان می‌شد تا سرانجام روز پانزدهم ربیع‌الاول به دهکده قبا رسید.

ابن‌اثیر در کامل ۷۵/۲ و ابن‌شاکر در عیون التواریخ ۱۰۲/۱ گویند: هنگامی که علی با پاهای مجروح و زخمی وارد قبا گردید پیامبر<sup>۹</sup> فرمود: «علی را بخوانید نزد من آید». گفتند نمی‌تواند راه برود. خود حضرت نزد علی رفت و وی را در آغوش گرفت و چون ورم و زخم‌های پایش را دید گریه کرد. آن‌گاه با دستان مبارک خود آب دهانش را به پای علی مالید و او را دعا کرد. امیرالمؤمنین<sup>۷</sup> از آن به بعد تا هنگامی که به شهادت رسید از درد پا شِکوه نکرد. در مدتی که پیامبر در قبا بود مسجدی بنا کرد. گویند این نخستین مسجدی بود که در اسلام ساخته شد.

### ورود به یثرب

به روایت ابن اسحاق ۱۳۸/۲ پیامبر بعد از آمدن علی یک یا دو روز دیگر در قبا ماند آن گاه پس از حدود یک هفته اقامت در قبا، روز جمعه هنگامی که آفتاب برآمد به سوی یثرب حرکت کرد. انصار سلاح برداشته حضرتش را از دو سوی محافظت می کردند. به هر قبیله ای که می گذشت مصرانه از او دعوت می کردند که در بین آنان فرود آید تا جان و مال خود را در اختیار آن حضرت قرار دهند. پیامبر ۹ می فرمود:

**«خَلُّوا سَبِيلَهَا فَإِنَّهَا مَأْمُورَةٌ».**

راه شتر را باز گذارید که او مأمور است.

گویا حضرت در فکر محل مناسبی بود که هم وسعت و هم مرکزیت داشته باشد. که همانا این مکان با این مشخصات خود مدینه بود. لذا به نقل وفاء الوفاء ۲۵۶/۱ در پاسخ به اصرار بنی عمرو بن عوف می فرمود:

**«أَنَا أَمَرْتُ بِقَرْيَةٍ تَأْكُلُ الْقَرْيَ».**

من مأمورم به محلی بروم که تسلط بر دیگر محلها و مناطق داشته باشد.

حضرت ۹ در بین راه در میان قبیله بنی سالم بن عوف در وادی راتونا نماز جمعه اقامه نمود. برخی گویند این اولین نماز جمعه ای بود که در مدینه خوانده شد و صد نفر مسلمان در آن شرکت کردند. پس از اقامه نماز در حالی که انصار اطراف وی را گرفته و هر کدام خواهان آن بودند که در محله آنان فرود آید به راه خود ادامه داد. به روایت بیهقی ۵۰۶/۲ کودکان، جوانان و خدمتکاران شعار می دادند و می گفتند: «جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ!، جَاءَ مُحَمَّدٌ! اللَّهُ أَكْبَرُ!» شتر پیامبر از بین قبایل عبور می کرد تا به محله بنی مالک بن نجار رسید. آن گاه در زمینی که متعلق به دو کودک یتیم بود زانو زد و رسول خدا ۹ فرود آمد.

ابو ایوب اثاث آن حضرت را به خانه خود برد، اسعد بن زراره نیز شتر وی را برد. بزرگان انصار از حضرت خواستند که بر ایشان فرود آید، فرمود: «الْمَرْءُ مَعَ رَحْلِهِ» شخص با بار و بنه خود است. ابوایوب از فقیرترین افراد یثرب به شمار می آمد و منزل او کلبه محقری بود که دو اتاق بیشتر نداشت؛ یکی در طبقه پایین و دیگری در طبقه بالا. از رسول خدا خواست تا در اتاق بالا منزل کند. حضرت فرمود:

**«السُّقْلُ أَرْفَقُ بِنَا وَبِمَنْ يَغْشَانَا».**

پایین برای ما و کسانی که به دیدار ما می آیند آسان تر است.

پیامبر ۹ هفت ماه میهمان ابوایوب بود و در این مدت وحی در خانه او بر حضرت نازل می شد.

حلبی ۶۴/۲ گوید: هنگامی که رسول خدا از قبا به مدینه آمد انصار برای بردن مهاجران به منازل خود با یکدیگر به رقابت پرداختند تا آن که کار به قرعه کشید تا آن جا که احدی از مهاجران بدون قرعه وارد خانه انصار نشد. بلاذری ۲۷۰/۱ گوید: انصار زمین های اضافی خود را نیز به مهاجران بخشیدند.

هجرت رسول خدا مبدأ تاریخ مسلمانان قرار گرفت و به روایت قسطلانی در *المواهب اللدنیه* ۱۵۵/۱ و دیگران پیامبر ۹ در ابتدای ورودشان به مدینه دستور داد تاریخ را از همان هنگام هجرت بنویسند.

### پی‌ریزی بزرگ‌ترین تمدن بشر

در مکه اساس کار و دعوت پیامبر پیرامون مبدأ و معاد قرار داشت و بیشتر اهتمام آن حضرت بر ویران ساختن و تخریب افکار شرک‌آلود و خرافی مشرکان و دعوت به توحید، عدالت، ظلم‌ستیزی و ترس از معاد و قیامت بود. اما در مدینه شیوه کار فرق می‌کرد، در این جا محور کار بر قانونگذاری، بنیانگذاری اجتماع مسلمانان و ترتیب و تنظیم امور آنان می‌چرخید. فعالیت‌ها و کارهای پیامبر در مدینه نه تنها کمتر و راحت‌تر از مکه نبود بلکه تا حدودی دشوارتر هم بود.

نخستین کاری که رسول خدا ۹ در مدینه انجام داد تأسیس مرکزی برای کارهای عبادی، سیاسی، نظامی و رسیدگی به امور مسلمانان بود. به روایت *ابن اسحاق* ۱/۲ ۱۴ سهل و سهیل می‌خواستند زمینی را که از آن برای خشک کردن خرما استفاده می‌شد به پیامبر تقدیم کنند ولی حضرت نپذیرفت و به ده دینار آن را خرید و نخلستان و قبوری که در کنار آن قرار داشت نیز خرید و مسطح کرد و بعد مسجد را در آن جا بنا نمود که به «مسجدالنبی» مشهور شد. صالحی شامی در *سبل الهمدی* ۴/۸۵ گوید: پیش از آن نیز اسعد بن زراره در آن جا نماز اقامه می‌کرد. مسلمانان با اشتیاق فراوان در ساختن مسجد شرکت کردند. خود رسول خدا نیز کار می‌کرد و این باعث تشویق دیگران می‌شد، از این رو مسلمانان می‌خواندند:

لَنَنْقُذَنَّا وَ النَّبِيُّ يَعْمَلُ      لَذاكَ مِنَّا الْعَمَلُ الْمُضِلُّ

اگر ما بنشینیم و پیامبر کار کند هر آینه این عمل ما گمراهانه خواهد بود.  
مسلمانان در هنگام ساخت مسجد با شور و هیجان وصف‌ناپذیر این سرود را نیز می‌خواندند:

لا عَيْشَ إِلَّا عَيْشُ الْآخِرَةِ      اَللّهُمَّ ارْحَمْ الْأَنْصَارَ وَ الْمُهَاجِرَةَ

زندگی جز زندگی آخرت نیست، خدایا بر انصار و مهاجران رحمت فرود آر.  
عمار یاسر که مرد توانمندی بود دو خشت با خود حمل می‌کرد و می‌گفت یکی را به نیت رسول خدا می‌آورم. برخی از مسلمانان از بی‌آلایشی او استفاده کرده چند خشت روی دوش او می‌گذاشتند، عمار به پیامبر عرض کرد: ای رسول خدا مرا کشتند! بیش از آنچه خود می‌برند بر من بار می‌کنند. پیامبر در حالی که با دست خود غبار موه‌های عمار را می‌تکاند فرمود:

«لَيْسُوا بِالَّذِينَ يَقْتُلُونَكَ، إِنَّمَا تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ».

اینان آن کسانی نیستند که تو را می‌کشند، گروهی متجاوز تو را خواهند کشت.

دیار بکری در تاریخ الخمیس ۳۴۵/۱ گوید: عثمان مرد تمیزی بود، در حال حمل خشت و سنگ آن‌ها را از خود دور نگه می‌داشت تا مبادا پیراهنش گردآلود شود. وقتی خشت را زمین می‌گذاشت غبار آستین‌ها و لباس خود را می‌تکاند! امیرالمؤمنین به او نگاهی کرد و این شعر را در تعریض به وی سرود:

لَا يَسْتَوِي مَنْ يَعْمُرُ الْمَسَاجِدَ      يَذَابُ فِيهَا قَانِمًا وَقَاعِدًا

وَمَنْ يَرَىٰ عَنِ الْغُبَارِ حَائِدًا

کسی که در ساختن مسجد شرکت می‌نماید و ایستاده و نشسته در آن کار می‌کند، با کسی که از گرد و خاک پرهیز می‌نماید یکسان نیست!

همین شعر را عمار از علی ۷ فرا گرفت و مکرر می‌خواند. عثمان بر آشت و گفت: ای پسر سمیه! به خدا قسم که این عصا را بر بینی تو خواهم زد. رسول خدا ۹ آن را شنید و ناراحت شد، آن‌گاه فرمود: «اینان را با عمار چه کار؟ او آنان را به بهشت دعوت می‌کند و آنان او را به دوزخ فرا می‌خوانند. عمار پوست میان چشم و بینی من است».

#### مشخصات مسجد پیامبر

ابن سعد در طبقات ۲۳۹/۱ می‌نویسد: وسعت مسجد صد ذراع در صد ذراع و به شکل مربع بود که حدوداً دو هزار و پانصد متر مربع مساحت داشت. می‌شده است و به نقل سمهودی در وفاء الوفاء ۳۴۰/۱ هفتاد در شصت ذراع بوده که حدود هزار متر مربع بوده است. پایه‌های آن را سه ذراع، یعنی حدود یک متر و نیم تا نزدیک دو متر با سنگ چیدند و بقیه را با خشت ساختند. ستون‌های آن را از تنه نخل برافراشتند و سقف آن را نیز با شاخه خرما پوشاندند و قبله آن را به سوی بیت المقدس قرار دادند. برای مسجد سه در گذاشتند؛ یکی در پشت مسجد و دو تای دیگر سمت راست و چپ بود که یکی را باب‌الرحمه می‌گفتند و دیگری دری بود که خود پیامبر از آن وارد می‌شد. حلبی ۸۱/۲ گوید: در پشت مسجد سایبانی ساختند برای افراد غریب و کسانی که جایگاه و سرپناهی نداشتند که به آنان اهل صُفّه می‌گفتند. شب‌ها برای روشنایی مسجد شاخه نخل می‌سوزانند. تا سال هفتم هجرت همین ساختمان بود، در سال هفتم پس از فتح خیبر و افزایش جمعیت بر وسعت مسجد افزوده شد.

دو اتاق کوچک با سقف کوتاه و ساده نیز برای سوده و عایشه همسران پیامبر در کنار مسجد ساخته شد. دیوارهای آن‌ها از سنگ و سقفشان از شاخه خرما بود و روی سقف هم با گل پوشانده شد. حجره‌های دیگر همسران رسول خدا ۹ نیز بعدها ساخته شد.

آری، به این سان مسجد با کم‌ترین امکانات و مصالح بسیار ساده و ابتدایی آن روز ساخته شد و مرکز اجتماع مسلمانان و محل حل و فصل امور حکومتی گردید و شالوده فرهنگ بس عظیم اسلام در آن جا پایه‌ریزی گشت و بعدها نقش بسیار مهمی در تثبیت و گسترش فرهنگ و تمدن اسلام در سراسر جهان ایفا کرد.

### سرافرازی امیرالمؤمنین

بنای مسجد که به پایان رسید چند تن از مهاجران مانند علی<sup>۷</sup>، حمزه، ابوبکر و عمر در اطراف مسجد اتاق‌هایی برای خود ساختند و هر یک دری از خانه خود به مسجد گشودند که هنگام نماز از آن در وارد مسجد می‌شدند. چندی این وضع ادامه داشت تا این که گویا پس از جنگ بدر فرمان الهی صادر شد که باید همه درهای خصوصی بسته شود و فقط در خانه امیرالمؤمنین<sup>۷</sup> باز بماند. این موضوع که در تاریخ اسلام به «سدّ الابواب» مشهور است، به روایت احمد حنبل ۳۶۹/۴ و حلبی ۳۴۶/۳ و دیگران برای برخی گران آمد و گلایه خود را به پیامبر رساندند. حضرت در پاسخ آنان فرمود:

«وَأَيُّي وَاللَّهِ مَا سَدَدْتُ شَيْئًا وَلَا فَتَحْتُهُ وَلَكِنِّي أَمَرْتُ بِشَيْءٍ فَاتَّبَعْتُهُ».

به خدا سوگند من چیزی را نبستم و نگشودم، فقط فرمان خدا را اطاعت کردم.

### پیمان برادری

از جمله کارهای پیامبر در همان ابتدای ورود به مدینه پیمان برادری بود که بین اکثر مهاجران و انصار بسته شد. مهاجران که خانه و کاشانه خود را از دست داده و به سرزمین غربت هجرت کرده بودند به تقویت مالی و روحی نیاز داشتند. انصار با دعوت آنان به منازل خود و تقسیم دارایی خویش با آنان مشکل مالی مهاجران را تا اندازه‌ای حل کردند. در بعد روحی نیز با ابداع پیمان برادری این معضل رفع و این خلأ جبران شد. سهیلی در الرّوضُ الأئف ۱۷۸/۴ گوید: مؤاخات بین مهاجران و انصار برای از بین بردن مشکل غربت و دوری از خانواده و طایفه و نیز پشتیبانی برای یکدیگر بود.

با این که بنا بود پیمان برادری بین یک مهاجر و یک انصاری بسته شود، با این وصف گویا بین چند نفر از خود مهاجران نیز عقد اخوت بسته شد. گرچه این مطلب بیشتر ناظر بر عقد اخوت در مکه است، زیرا به روایت الْمُحَبَّر ۷۰/ و سبیل الهدی ۵۲۷/۳ نخست آیین برادری در مکه اجرا شد و امتیاز قبیله‌گی و عشیره‌ای و فقر و غنا و غیر آن از میان برداشته شد. برای بار دوم نیز در مدینه در محدوده وسیع‌تری که برخی افراد از سرزمین‌ها و نژادهای مختلف نیز در آن شرکت داشتند انجام شد. عرب با عجم، سفید با سیاه و فقیر با غنی برادر شدند.

به روایت حلبی ۹۱/۲ رسول خدا<sup>۹۱</sup> در مسجد و یا در خانه انس خطاب به مهاجران و انصار فرمود:

«تَاَخَوْا فِي اللَّهِ أَخَوَيْنِ أَخَوَيْنِ».

در راه خدا دو به دو با هم برادر شوید.

آن گاه رو به مسلمانان کرد و فرمود: فلانی تو با فلانی برادری. سپس دست علی بن ابی طالب را گرفت و فرمود: «هذا أخي» این برادر من است.

به گفته شیخ طوسی در امالی/ ۵۸۷ بین کسانی که با یکدیگر هم‌شان و تقریباً در یک رتبه بودند عقد برادری بسته می‌شد. قابل دقت و تأمل است که در هر دو بار که عقد اخوت اجرا شد، پیامبر<sup>۹</sup>، علی<sup>۷</sup> را به عنوان برادر خود انتخاب کرد و این افتخاری بس بزرگ است که امیرالمؤمنین شأن و شایستگی برادری با خاتم انبیا و بزرگ‌ترین فرد بشر را دارا بود. به نقل مناقب ابن مغازلی/ ۹۱ و دیگران پیامبر فرمود:

«مَكْتُوبٌ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْفِي عَامٍ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ عَلِيٌّ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ».

دو هزار سال قبل از آفرینش آسمان‌ها و زمین بر سر در بهشت نوشته شده بود: محمد فرستاده خدا و علی برادر رسول خداست.

در الریاض النضره ۲۳/۱ آمده است که پیامبر پیمان خواهری نیز بین برخی از زنان بست.

همان گونه که در بحث تعداد مهاجران گذشت در مورد آمار آن دسته از مهاجران و انصار که پیمان برادری بستند اختلاف است، تعداد آنان را نود، صد و هشتاد و شش و سیصد نفر هم گفته‌اند، یعنی صد و پنجاه نفر مهاجر و صد و پنجاه نفر انصار.

### تشکیلات یهودیان یثرب

یهودیان مدینه دو گروه بودند؛ یک گروه اقلیت از افراد بومی یثرب که با گذشت زمان به آیین یهود گرویده بودند ولی جمعیت جداگانه‌ای را تشکیل نمی‌دادند بلکه داخل همان طوایف عرب زندگی می‌کردند. گروه دیگر اکثریت که سه طایفه بزرگ و مستقل بنی قینقاع، بنی نضیر و بنی قریظه بودند، اینان به یثرب هجرت کرده و جداگانه در قلعه‌های خود می‌زیستند. این یهودیان عالمان و احبار بزرگی مانند عبدالله بن صوری، عبدالله بن سلام، مُخَبِّرِیق، فَنَحَاص، أَشِیع و غیر آنان داشتند. به نقل ابن اسحاق ۲۰۷/۲ یهودیان یثرب دارای یک مرکز علمی و دینی به نام «بیت المدارس» بودند که در آنجا تورات و احکام دینی خود را فرا می‌گرفتند. به گفته ابن شَبَّه در تاریخ المدینة المنورة ۱۷۳/۱ بیت المدارس در نزدیکی مَشْرَبه ام ابراهیم قرار داشته است. ابن اسحاق ۲۰۱/۱ گوید: رسول خدا یک بار داخل بیت المدارس شد و یهودیان را به سوی خدا دعوت کرد. طبری در جامع البیان ۱۷/۲۶ گوید: یهودیان در مدینه کنیسه‌ای داشتند که در اعیاد خود به آنجا می‌رفتند. با این همه روشن است که یهودیان در مدینه دارای تشکیلات گسترده و منسجم و منظمی نبوده‌اند.

چند نفر از علمای یهود مسلمان شدند ولی عموم آنان با آن که حق برای شان روشن شده بود آیین یهود را ترک نکردند. اینان همراه منافقان مدینه جبهه واحدی را بر ضد رسول خدا<sup>۹</sup> و مسلمانان تشکیل دادند و در همان ابتدای ورود پیامبر به مدینه برای برهم زدن نظم و اختلال در امر حکومت اسلامی و جلوگیری از تثبیت و گسترش آن به توطئه و تبلیغات و فتنه گری پرداختند. علمای یهود با کتمان حقایق تورات و طرح سؤالات و شبهات گوناگون قصد محکوم کردن و شکست پیامبر را داشتند ولی آیات کوبنده و افشاگر قرآن در پاسخ و محکومیت آنان نازل می شد. ابن اسحاق ۱۷۷/۲ گوید: حدود صد آیه از سوره بقره در این باره فرود آمده است.

### پیمان عمومی مدینه

یثرب نیز همانند مکه حکومت و دولت نداشت، همان رؤسای قبایل حکمرانان آن سرزمین به حساب می آمدند. مشکلی که در مدینه وجود داشت و در مکه به این شدت یافت نمی شد وجود اختلافات قبیله ای به ویژه بین اوس و خزرج بود. هر چند عرب به هیچ وجه روحیه پذیرش یک دولت و حکومت مرکزی را نداشت ولی آتش خانمانسوز نزاع ها و اختلافات قبیله ای چرخ زندگی یثربیان را مختل کرده بود به گونه ای که تصمیم داشتند برای خود حاکم و سلطان انتخاب کنند. قرار بود عبدالله بن اُبی به عنوان پادشاه یثرب انتخاب بشود و به نقل ابن اسحاق ۲۳۴/۲ تاجی هم برای او ساخته بودند. دین اسلام کلیه طوایف و قبایل عرب را زیر پرچم واحد «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» درآورد و مسجد النبی مرکز اداره حکومت پیامبر شد. برای اداره مدینه و هسته مرکزی حکومت اسلامی نیاز مبرم به دستور العمل و قانون بود. از این رو رسول خدا<sup>۹</sup> پیمانی جامع و قانونی فراگیر تنظیم کرد. آن گاه تمامی ساکنان مدینه این عهدنامه را پذیرفتند و ملتزم به رعایت آن شدند. این پیمان عمومی نمونه کامل قانون سیاسی و اجتماعی زندگی بشر است که امروز نیز پس از گذشت چهارده قرن بهترین شیوه تأمین آزادی و حقوق افراد را دربردارد.

عمده متن این پیمان بنابه نقل ابن اسحاق ۱۴۷/۲ و ابن زُجَیوَه در الاموال ۲۰۵ به این شرح است: «این نوشته ای است از محمد پیامبر بین مؤمنان و مسلمانان از قریش و یثرب و هر کس پیرو آنان باشد و به آنها پیوندد و همراهشان به جهاد بپردازد. اینان جدای از دیگر مردم امت واحدی را تشکیل می دهند. مؤمنان پرهیزکار بر ضد کسی که به آنان ستم کند یا خواهان ستم یا گناه یا تجاوز و یا فساد در بین مؤمنان باشد با یکدیگر متحد خواهند بود، هر چند آن متجاوز فرزند یکی از آنان باشد. هر کس از یهودیان از ما پیروی کند از یاری و مساوات ما برخوردار خواهد بود، بدون آن که به وی ستم شود و یا کسی را بر ضد او یاری کنند. صلح تمامی مؤمنان یکی است، هیچ مؤمنی بدون موافقت مؤمن دیگری نمی تواند قرارداد صلح ببندد. هر مؤمنی که به آنچه در این پیمان نامه است اقرار کند و به خدا و روز واپسین ایمان آورد نباید فتنه گر را یاری کند و یا پناه دهد و اگر او را یاری کند و یا پناه دهد پس لعنت و خشم خدا در روز قیامت بر وی

باد و هرگاه شما در امری اختلافی پیدا کردید همانا داوری آن با خداوند عز و جل و محمد<sup>۹</sup> است. هر کس با اهل این پیمان بجنگد هم پیمانان باید یکدیگر را یاری دهند و ستمدیده باید یاری گردد.

یهودیان تا وقتی که همراه مؤمنان در حال جنگ هستند هزینه آنان با خودشان است. داخل یثرب برای اهل این پیمان حرم امن است. اگر میان اهل این پیمان مشکلی و یا مشاجره‌ای رخ دهد و بیم آن برود که به فساد یگراید داوری آن با خدا و رسول اوست. به قریش و یاران‌شان پناه داده نخواهد شد. هر گاه کسی ناگهانی به یثرب حمله کند باید یکدیگر را یاری کنند و این پیمان از ستمکار و گناهکار حمایت نمی‌کند. هر کس از یثرب بیرون رود یا در آن بماند در امان است مگر آن که ستمکار و یا گناهکار باشد. خداوند پناه نیکوکاران و پرهیزگاران است و محمد فرستاده اوست».

طبرسی/ ۶۹ گوید: پس از انعقاد این پیمان یهودیان بنی قَینُقاع، بنی نضیر و بنی قریظه از پیامبر خواستند پیمانی هم جداگانه با آنان امضا کند، حضرت پذیرفت و پیمانی با آنان بست که بر ضد رسول خدا کاری نکنند و کسی را بر ضد آن حضرت و اصحابش یاری ندهند و اگر عهدشکنی کنند پیامبر در ریختن خون آنان و اسیر کردن زنان و فرزندان و ضبط اموالشان آزاد خواهد بود.

### حرکت‌های نظامی

رسول خدا<sup>۹</sup> پس از آن که مسجد را ساخت و مهاجران را به‌طور موقت اسکان داد و قانونی نیز برای اداره شهر تنظیم و با اقلیت‌های یهود امضا کرد و کار مدینه نسبتاً رونق گرفت، برای این که به قریش بفهماند او از رسالت خود دست برنداشته و به مدینه نیز محصور و محدود نمی‌شود چندین حرکت نظامی انجام داد.

معمولاً در اصطلاح سیره‌نگاری به جنگ‌هایی که پیامبر در آن شرکت می‌کرد و امور فرماندهی را به‌طور مستقیم برعهده داشت «غزوه» و به جنگ‌هایی که در آن‌ها شرکت نداشت بلکه دسته‌ای را با تعیین فرمانده به منطقه‌ای اعزام می‌کرد «سَرِیّه» گویند. نخستین غزوه رسول خدا غزوه وَدَّان و یا أَبواء بود که در صفر سال دوم هجرت واقع شد و درگیری رخ نداد و اولین سریه دسته عُبَیدة بن حارث بود که رسول خدا<sup>۹</sup> وی را با شصت و یا هشتاد نفر از مهاجران برای جلوگیری از حمله احتمالی قریش اعزام کرد که جنگی بین طرفین واقع نشد. دیگر سریه حمزه بود که پیامبر او را با سی نفر از مهاجران به ناحیه عیص فرستاد و درگیری رخ نداد. برخی گویند سریه حمزه نخستین سریه بوده است.

### غزوه ذات العشیره

ابن اسحاق ۲/۲۴۸ و واقعی ۱/۱۲ گویند: در جمادی‌الاولی سال دوم هجرت گزارش رسید که کاروان تجارت قریش به سرپرستی ابوسفیان به شام می‌رود. پیامبر ابوسلمة بن عبدالاسد را به جانشینی خود در مدینه گماشت و پرچم سپاه را به دست حضرت حمزه داد و با صد و پنجاه و یا دویست نفر برای تعقیب کاروان قریش حرکت کرد تا منطقه عُسَیره رفت و تا

اوایل ماه جمادی الآخره توقف کرد ولی به کاروان قریش دست نیافت. در این مدت با قبیله بنی مُدَلِج پیمان صلحی امضا کرد و در همین غزوه بود که رسول خدا امیرالمؤمنین را ابوتراب نامید. علی<sup>۷</sup> با عمار یاسر کنار نخلستان بنی مُدَلِج رفتند و پس از ساعتی که کارهای آنان را مشاهده کردند خوابشان برد. رسول خدا<sup>۹</sup> به آنجا رفت و آنان را بیدار کرد، وقتی علی<sup>۷</sup> را خاک آلود دید نشان ساده‌زیستی را به او داد و فرمود:

«مَالِكُ يَا أَبَاتِرَابُ؟!»

تو را چه شده است ای خاک آلوده؟!

محب طبری در *نخائر العقبی* ۵۷/ گوید: ابوتراب محبوب‌ترین کنیه برای امیرالمؤمنین<sup>۷</sup> بود، هر گاه وی را بدین کنیه می‌خواندند خشنود می‌شد.

### سریه عبدالله بن جحش

بـه روایت ابن اسحاق ۲/۲۵۲ و واقعی ۱/۱۳ در ماه رجب سال دوم هجرت دو ماه قبل از جنگ بدر پیامبر پسر عمه خود عبدالله بن جحش را همراه هشت نفر از مهاجران به منطقه نَحْلَه بین مکه و طائف فرستاد تا اخبار قریش را به وی گزارش دهند. حضرت نامه‌ای نوشت و به عبدالله داد و فرمود تا دو روز راه نرفتی آن را بخوانی، پس از دو روز راه پیمودن در آن بنگرید و بـه آن عمل کنی و کسی از همراهان خود را مجبور نسازد. عبدالله پس از آن که دو روز راه پیمود نامه را گشود فرمان چنین بود: «راه خود را ادامه بده و در نَحْلَه بین مکه و طائف فرود آی. آنجا در کمین قریش بمان و اخبار آنان را برای ما به دست آور.»

عبدالله به همراهان خود گفت هر کدام از شما خواهان شهادت است با من رهسپار شود و کسی که نمی‌خواهد همراه من بیاید باز گردد. همگی رهسپار نَحْلَه شده در آنجا فرود آمدند تا کاروان تجارت قریش رسید. کاروانیان در وهله نخست از دیدن مسلمانان ترسیدند. لیکن با دیدن عَکَّاشَةَ بنِ مِخْصَن که سر خود را تراشیده بود آسوده‌خاطر شدند و گفتند اینان برای ادای عمره آمده‌اند. آن روز آخر ماه رجب بود، مسلمانان گفتند اگر جنگ کنند در ماه حرام جنگ کرده‌اند و اگر صبر کنند تا ماه حرام سپری شود کاروان قریش وارد حرم می‌شود که نبرد در آن منطقه نیز حرام است. سرانجام تصمیم گرفتند در همان روز به نبرد پردازند. طبرسی در *جوامع الجامع* 1/118 گوید: آن روز اولین روز از ماه رجب بود، مسلمانان گمان کردند آخر ماه جمادی الآخره است. واقد بن عبدالله با پرتاب تیری عمرو بن حُضَرَمی را کشت، یک نفر هم گریخت، عثمان بن عبدالله و حَکَم بن کیسان نیز اسیر شدند. عبدالله کاروان تجارتی قریش را به مدینه آورد و به قولی خمس آن را برای رسول خدا جدا و بقیه را تقسیم کرد.

پیامبر فرمود: «من به شما فرمان نداده بودم که در ماه حرام بجنگید!» لذا از تصرف در غنایم و اسیران خودداری نمود. مسلمانان بر عبدالله و یاران وی خرده گرفتند. قریش هم شروع به تبلیغ بر ضد مسلمانان کرده و گفتند محمد و یارانش ماه حرام را حلال شمردند. سرانجام آیه دویست و هفده بقره نازل شد:

(يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفِّرَ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ إِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ).

از تو درباره جنگ در ماه حرام می پرسند بگو جنگ در آن گناهی است بزرگ. جلوگیری از راه خدا و کفر ورزیدن به او و جلوگیری از مسجدالحرام و اخراج ساکنان آن نزد خدا گناهی است بزرگ تر و فتنه انگیزی بدتر از کشتن است.

آن گاه رسول خدا ۹۱ غنایم و اسیران را تقسیم کرد. گویند این غنیمت نخستین غنیمتی بود که به دست مسلمانان افتاد و عمرو بن عبدالله خَضْرَمی نخستین کافری بود که به دست مسلمانان کشته شد و عثمان و حَکَم نخستین اسیرانی بودند که به دست مسلمانان اسیر شدند.

### تغییر قبله

رسول خدا ۹۱ و مسلمانان سیزده سالی را که در مکه بودند به سوی بیت المقدس نماز می گزاردند. البته به روایت کلینی ۲۸۶/۳ پیامبر کعبه را در مقابل خود قرار می داد. گرچه زمخشری در کشاف ۲۰۰/۱ و طبرسی در جوامع الجامع ۸۶/۱ می گویند: پیامبر در مکه نیز به سوی کعبه نماز می گزارد، به مدینه که هجرت کرد خدا دستور داد برای دوستی و الفت با یهود به سوی بیت المقدس نماز بگزارد. باری، در مدینه نیز در اوایل هجرت تا هفده ماه به همان سوی نماز می خواندند. یهود که همواره دنبال خرده گیری و اشکال تراشی بودند لب به سرزنش گشوده و به روایت سبل الهدی ۵۳۷/۳ گفتند محمد با ما مخالفت می کند اما به سوی قبله ما نماز می گزارد. پیامبر از این تبلیغات سوء آزرده خاطر گردید و منتظر بود که در این باره دستوری فرا رسد.

سه شنبه پنجم شعبان و یا رجب سال دوم هجرت در حالی که پیامبر ۹ در مسجدی در محله بنی سلمه نماز ظهر می خواند در رکعت دوم نماز آیه صد و چهل و چهار بقره بر او نازل شد:

(قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلْتُوَلِّينَا قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ).

همانا گردانیدن رویت را به سوی آسمان می بینیم. پس تو را به سوی قبله ای می گردانیم که از آن خوشنودی. پس روی خود را به سوی مسجدالحرام برگردان و هر کجا که بودید روی خود را بدان سوی برگردانید. رسول خدا ۹۱ و مسلمانان روی از بیت المقدس برتافتند و روی به قبله نماز را تمام کردند.

بیشتر مسلمانان و اعراب از تغییر قبله خوشحال بودند، زیرا خانه کعبه از دیرباز مورد احترام آنان بود و از مهم‌ترین اماکن مقدس عرب به‌شمار می‌آمد. در مقابل برای یهودیان ناخوشایند بود. از این رو زبان به طعن گشوده و گفتند چرا مسلمانان قبله‌شان را تغییر دادند. آری، این موضوع حاکی از بحران روابط یهود و مسلمانان بود.

## خلاصه درس

یثرب متشکل از دهکده‌هایی بود که دو طایفه اوس و خزرج و طوایفی از یهود در آن زندگی می‌کردند. یثرب به هنگام هجرت هنوز شهر نشده بود. با ورود پیامبر و مهاجران مرکز حکومت اسلامی شد و چهره شهر به خود گرفت. بدین جهت بود که به «مدینه النبی» تغییر نام پیدا کرد. در نزدیکی یثرب دهکده‌ای قرار داشت به نام قُبا، این دهکده محل سکونت بنی عمرو بن عوف از قبیله اوس بود. رسول خدا<sup>۹</sup> در ابتدای هجرت وارد این دهکده شد.

امیرالمؤمنین<sup>۷</sup> به دستور رسول خدا در مکه ماند و اعلام کرد هر کس نزد محمد<sup>۹</sup> امانتی دارد بیاید بگیرد. پس از سه شبانه روز توقف در مکه و سپردن امانت‌ها به صاحبانشان همراه فاطمه دختر رسول خدا، فاطمه بنت اسد مادر خود، فاطمه دختر زبیر بن عبدالمطلب، سوده همسر رسول خدا و ام کلثوم دختر آن حضرت از راه ذی طوی<sup>۱</sup> رهسپار یثرب گردید.

هنگامی که رسول خدا از قبا به مدینه آمد انصار برای بردن مهاجران به منازل خود با یکدیگر به رقابت پرداختند، ناچار کار به قرعه کشید تا آن‌جا که احدی از مهاجران بدون قرعه وارد خانه انصار نشد.

هجرت رسول خدا مبدأ تاریخ مسلمانان قرار گرفت. نخستین کاری که رسول خدا در مدینه انجام داد تأسیس مرکزی برای کارهای عبادی، سیاسی، نظامی و رسیدگی به امور مسلمانان بود که به «مسجد النبی» مشهور شد.

بسته شدن در خانه‌ها به مسجد النبی به جز در خانه حضرت علی، برقراری عقد اخوت بین مهاجرین و انصار نیز از جمله وقایع این ایام است.

یهودیان مدینه دو گروه بودند؛ یک گروه اقلیت از افراد بومی یثرب که با گذشت زمان به آیین یهود گرویده بودند ولی جمعیت جداگانه‌ای را تشکیل نمی‌دادند بلکه داخل همان طوایف عرب زندگی می‌کردند. گروه دیگر اکثریت که سه طایفه بزرگ و مستقل بنی قَیْنَقاع، بنی نضیر و بنی قریظه بودند، اینان به یثرب هجرت کرده و جداگانه در قلعه‌های خود می‌زیستند.

دین اسلام کلیه طوایف و قبایل عرب را زیر پرچم واحد «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» درآورد و مسجد النبی مرکز اداره حکومت پیامبر شد. برای اداره مدینه و هسته مرکزی حکومت اسلامی پیمانی جامع و قانونی فراگیر تنظیم گردید و بنا به درخواست یهودیان بنی قَیْنَقاع، بنی نضیر و بنی قریظه پیمانی جداگانه با آنان هم امضا شد.

برای این مقطع از تاریخ اسلام می‌توان از یکی دو غزوه و سریه و همین‌طور از تغییر قبله نیز نام برد.

## خود آزمایی

1. وضعیت یثرب را قبل از مهاجرت حضرت رسول و بعد از آن بنویسید.
2. اولین مسجدی که در اسلام ساخته شد چه نام دارد؟
3. اولین نماز جمعه در کجا و در چه تاریخی برگزار گردید؟
4. مبدأ تاریخ مسلمان را بیان کنید.
5. مشخصات مسجد پیامبر را به طور خلاصه توضیح دهید.
6. منظور از «سد الابواب» چیست؟
7. پیمان برادری مهاجر و انصار را به طور اختصار بیان کنید.
8. یهودیان مدینه چند گروه بودند؟ طوایف مهم آن را نام ببرید.
9. چگونگی انعقاد پیمان عمومی مدینه را بیان کنید.
12. «غزوه» و «سریه» را تعریف کنید و چند نمونه از هر یک را نام ببرید.
13. نخستین غزوه‌ها و سریه‌ها کدام است؟
14. چگونگی و دلیل تغییر قبله را توضیح دهید.



## جنگ بدر: تئیم میر تجارتی قریش

### هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

- علت وقوع جنگ بدر را بدانیم.
- به چگونگی وقایع جنگ بدر پی ببریم.
- با موضوع و چگونگی ازدواج حضرت علی<sup>۷</sup> با حضرت زهرا<sup>۳</sup> آشنا بشویم.
- بتوانیم جنگ‌های «بنی قینقاع» و «سویق» را توضیح دهیم.

در این درس به جنگ بدر، تاریخ و علت وقوع، موقعیت جغرافیایی آن، شکست مشرکان، حضور فرشتگان در بدر، نقش علی<sup>۷</sup> در پیروزی بدر، دیدگاه قرآن در خصوص جنگ بدر، پیامدهای آن، ازدواج علی<sup>۷</sup> و فاطمه<sup>۳</sup>، جنگ بنی قینقاع، علت وقوع و نتیجه آن، جنگ سویق و در نهایت ضبط مال التجاره کاروان تجارتی قریش به دست زید بن حارثه خواهیم پرداخت.

### جنگ بدر

جنگ بدر در سال دوم و نوزده ماه پس از هجرت واقع شد. علت وقوع آن بنا بر نقل ابن اسحاق ۲/۲۵۷ و واقعی ۱/۹۱ این بود که کاروان تجارتی بسیار بزرگی از مکیان که تمامی قریش در مال التجاره آن سهم بودند به سرمایه پنجاه هزار دینار با هزار شتر همراه چهل یا هفتاد تن از سران قریش مانند عمرو عاص و مخزومه بن نوفل و به ریاست ابوسفیان به سوی شام حرکت کرد. خبر حرکت کاروان به رسول خدا رسید. حضرت برای تعقیب کاروان به ذی العشیره رفت ولی به آن دست نیافت. از این رو مترصد بازگشت کاروان بود تا آن که مطلع شد کاروان در حال بازگشت به مکه است. طلحه بن عبیدالله و سعید بن زید را پیشاپیش فرستاد تا اخبار آن را گزارش دهند و به مسلمانان فرمود:

«هَذِهِ عِيرُ قُرَيْشٍ فِيهَا أَمْوَالُهُمْ، فَاخْرُجُوا إِلَيْهَا لَعَلَّ اللَّهَ يُنْقِلَكُمُوهَا».

این کاروان قریش است که اموالشان در آن است، به سوی آنان بروید شاید خداوند غنیمتی به شما برساند. گروه زیادی داوطلب خارج شدند، حتی برخی مانند سعد بن خَیثمَه برای همراهی با رسول خدا<sup>۹</sup>، با پدرش قرعه زدند.

گروه زیادی هم شرکت نکردند، زیرا حضرت برای جنگ بیرون نرفت. بدین جهت بود که سرزنش و ملامت هم نشدند. البته به گفته واقدی ۲۰/۱ گروهی از رفتن همراه پیامبر اکراه داشتند.

رسول خدا<sup>۹</sup> ابولبابه را به جانشینی خود در امور سیاسی و اجتماعی و ابن ام‌مکتوم را برای اقامه نماز جماعت در مدینه نصب کرد. سپاه مدینه متشکل بود از سیصد و سیزده نفر مرد، هفتاد شتر که معمولاً دو، سه و یا چهار نفر به نوبت بر یک شتر سوار می‌شدند، شش زره، هشت شمشیر و یک یا دو اسب. پیامبر<sup>۹</sup> روز دوشنبه هشتم یا دوازدهم ماه رمضان سال دوم هجرت راهی سرزمین بدر شد. بدر نام چاهی بود که در بیست و پنج فرسخی شرق مدینه و در هشت فرسخی ساحل دریا قرار داشت. این منطقه محل عبور کاروان‌هایی بود که از مکه به شام در تردد بودند. در کنار این چاه سالی یک بار بازار صحرایی برپا می‌شد. حضرت در منطقه سقیّا سپاه خود را صف‌آرایی کرد و از آنان سان دید. در همین جا بود که عده‌ای را مانند عبدالله بن عمر، اسامه بن زید، زید بن ارقم و چند نفر دیگر را به لحاظ کم بودن سنشان به مدینه بازگرداند.

### اطلاع قریش از حرکت پیامبر

ابوسفیان که گویا همان زمان که در شام به سر می‌برد شنیده بود مسلمانان قصد تعرض به کاروان و مصادره آن را دارند با احتیاط تمام حرکت کرد و از این بیم داشت که هر لحظه به کاروان حمله شود. به روایت واقدی ۲۸/۱ عمروعاص گوید: وقت بازگشت به مکه در شهر مَعان مردی از قبیله جُذام به ما گفت هنگام رفتن شما به شام محمد قصد حمله به کاروان را داشت و یک ماه منتظر ماند و سپس به یثرب بازگشت، هم‌اکنون نیز چشم انتظار بازگشت شماست. ابوسفیان به تبوک که رسید ضَمَضَم بن عمرو غفاری را اجیر کرد و به مکه فرستاد و دستور داد به قریش بگوید محمد و یارانش می‌خواهند به کاروان حمله کنند، برای نجات کاروان بسیج شوید.

ضَمَضَم غفاری طبق دستور ابوسفیان گوش شترش را برید و پیراهن خود را از پیش و پشت چاک زد و وارونه بر تن کرد و با این هیئت وارد مکه شد و با فریاد بلند آرامش مکه را بر هم زد. او فریاد می‌زد: «ای قریشیان! ای فرزندان لُؤی! کاروان کاروان! محمد متعرض آن شده، کمک کمک!» قریش با شنیدن فریادهای ضَمَضَم در عرض دو و یا سه روز خود را آماده دفاع از کاروان کردند. البته در رفتن یک نوع دلهره و اکراه وجود داشت. با این حال ابوجهل که موافق رفتن بود فائق شد.

سرانجام سران قریش پس از کشمکش‌ها و اختلافات زیاد با سپاهی متشکل از نهصد و پنجاه نفر نیرو و هفتصد شتر، یکصد اسب و ششصد زره همراه کنیزکان رامشگر با ساز و آواز، دف‌زنان و هلهله‌کنان به سوی سرزمین بدر حرکت کردند. کاروان قریش نزدیک منطقه بدر رسید و یک شب در آن‌جا توقف کرد. ابوسفیان بسیار وحشت‌زده و مضطرب بود که مبادا مسلمانان به کاروان شیخون بزنند، او با رفتن به دهکده بدر و کسب اطلاع از مجدی بن عمرو جُهَنی از ورود مسلمانان باخبر گردید و بی‌درنگ نزد کاروان آمد و مسیر آن را به سوی دریای سرخ تغییر داد و به سرعت از جانب ساحل حرکت کرد و بدر را در سمت چپ قرار داد. آن‌گاه قیس بن امرئ القیس را نزد سپاه قریش فرستاد و دستور داد به آنان بگوید بازگردید که کاروان نجات یافت.

قیس به سوی سپاه قریش رفت و پیغام ابوسفیان را به آنان رساند. ولی ابوجهل نپذیرفت و گفت ما هرگز باز نخواهیم گشت. با آن‌که قریش چندان تمایلی به جنگ با پیامبر نداشت ولی به عللی ناگزیر از آن بود، چرا که اولاً می‌خواست از حمله عبدالله بن جَحْش انتقام بگیرد و شکست خود را به نوعی جبران کند. ثانیاً بدون پاسخ ماندن حرکت مسلمانان برای حمله به کاروان تجاری قریش حیثیت و وجهه آنان را خدشه‌دار می‌کرد. ثالثاً تداوم حیات اقتصادی مکیان در گرو امنیت مسیر کاروان تجاری آنان بود.

أَخْنَسُ بْنُ شَرِيقٍ ثَقَفِي که هم‌پیمان بنی‌زُهره بود به آنان گفت: خداوند کاروانتان را نجات داد و اموالتان را رها ساخت، بازگردید و ترس آن را هم به گردن من بگذارید. بنی‌زُهره که صد نفر بودند با شایع کردن این‌که أَخْنَسُ را مار گزید از رفتن تعلل ورزیدند و همگی از جُحْفَه به مکه بازگشتند. کنیزکان آوازه‌خوان را نیز از جُحْفَه به مکه بازگرداندند. به روایت کلینی ۳۷۵/۸ طالب بن ابی‌طالب پسر بزرگ حضرت ابوطالب نیز که مسلمان بود و اسلام خود را پنهان می‌کرد و در دل پیرو دستور پیامبر<sup>۹</sup> بود و در شعر خود به این نکته تعریض داشت، به لحاظ طعنه قریش که او را به هواخواهی پیامبر متهم کردند به مکه بازگشت.

### رایزنی نظامی

ابن اسحاق ۲/۲۶۶ و واقعی ۴۸/۱ گویند: رسول خدا نیز با سپاه خود به سوی بدر آمد تا به دُفْران رسید، در آن‌جا مطلع شد که قریش با سپاهی گران برای دفاع از کاروان خود آمده‌اند. سپاهیان خود را از این موضوع آگاه ساخت و با آنان درباره جنگ با قریش به رایزنی پرداخت. ابوبکر و عمر مطالبی گفتند حاکی از این‌که جنگ به صلاح مسلمانان نیست و آنان آمادگی این کار را ندارند.

گفتار آنان تلویحاً توصیه به عقب‌نشینی بود. رسول خدا به سخنان آنان اعتنایی نکرد و چیزی نفرمود. آن‌گاه مقدار با سخنان شجاعانه خود رسول خدا را خوشحال کرد. او گفت: ای رسول خدا<sup>۹</sup> برای امتثال فرمان الهی حرکت کن ما همراه تو هستیم. به خدا سوگند ما آن‌گونه که بنی‌اسرائیل به پیامبرشان گفتند تو و پروردگارت بروید بجنگید و ما در

این جا نشسته‌ایم، نمی‌گوییم، بلکه می‌گوییم: تو و پروردگارت بروید بجنگید همانا ما هم همراه شما می‌جنگیم. پیامبر مقدار را دعا کرد بعد فرمود:

«أَشِيرُوا عَلَيَّ أَيُّهَا النَّاسُ».

ای مردم رأی خود را بگویید.

مقصود او انصار بود که تا به حال از آنان در حرکت‌های نظامی استفاده نکرده بود و نظرش این بود که انصار بر اساس تعهدات و پیمان‌های خود در عقبه متعهد شده بودند امنیت رسول خدا<sup>۹</sup> را همانند امنیت جان خود و خانواده‌شان در مدینه تأمین کنند، اما این که در خارج از مدینه نیز همراه او بجنگند در پیمان‌ها ذکر نشده بود.

سعد بن مُعَاذ بزرگ طایفه اوس متوجه مقصود حضرت شد و گفت: من از سوی انصار پاسخ می‌دهم. ای رسول خدا گویا مقصود شما ما هستیم؟ فرمود: «آری». عرض کرد: همانا ما به تو ایمان آوردیم و میثاق اطاعت بسته‌ایم. پس ای پیامبر خدا حرکت کن. حضرت خوشحال و مصمم بر نبرد شد و فرمود: «به برکت خدا حرکت کنید و مژده باد شما را. همانا خدا دست یافتن بر یکی از این دو گروه (کاروان یا سپاه قریش) را به من وعده داده است. به خدا سوگند گویی من هم اکنون کشتارگاه ایشان را می‌بینم».

پیامبر پرچم‌های سه گانه جنگ را بست، زیرا از مدینه بدون پرچم بیرون آمده بود. رایت را به دست علی بن ابی‌طالب و پرچم مهاجران را به مصعب بن عُمیر و پرچم انصار را به یکی از انصار داد. آن‌گاه از دُفَران حرکت کرد و در شب جمعه هفدهم ماه رمضان به سرزمین بدر رسید و در کنار تپه‌ای از رمل که قریش در آن سوی آن بودند اردو زد. آن‌گاه علی<sup>۷</sup>، زبیر، سعد وقاص، و بَسْبَس بن عمرو را فرستاد تا از کنار آب بدر خبر بیاورند. آنان آمدند دو نفر از آبکشان قریش را دستگیر کردند و بقیه گریختند و خبر ورود رسول خدا را به قریش دادند. با کسب اطلاع از آن دو نفر معلوم شد که قریش بین نهصد تا هزار نفرند.

سپس با پیشنهاد حُباب بن مُنْذِر لشکر اسلام حرکت کرد و کنار نزدیک‌ترین چاه به دشمن اردو زد و برای آن که بتوانند به آسانی از آب استفاده کنند حوضی ساختند. بین دو سپاه تنها یک تپه شنی فاصله بود. در آن شب به فرمان خداوند خواب بر مسلمانان چیره گشت. باران نیز بدون آن که مشکلی برای مسلمانان ایجاد کند نازل شد، زمین شنزار غیر قابل عبور را برای مسلمانان محکم ساخت تا به راحتی رفت و آمد کنند و زیر پای قریش را از زیادی آب غیرقابل عبور و مرور کرد.

### داستان سایبان

به روایت ابن‌اسحاق ۲/۲۷۲ و واقدي ۱/۹۴ سعد بن معاذ خدمت رسول خدا عرض کرد: سایبانی برای شما بسازیم و مرکب‌تان را کنار آن آماده کنیم و شما داخل آن بمان. اگر خدا ما را پیروز کرد این همان چیزی است که ما می‌خواهیم و اگر به گونه دیگر شد بر مرکب خود سوار می‌شوی و به مدینه نزد اقوام ما باز می‌گردی. پیامبر<sup>۹</sup> او را دعا

کرد. سپس کنار چاه‌های آب سایبانی از شاخه‌های نخل برای حضرت ساختند، پیامبر و ابوبکر داخل سایبان بودند و سعد بن معاذ کنار در سایبان نگهبانی می‌داد.

این مطلب از چند جهت مورد تردید واقع شده است. اولاً ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه ۱۱۸/۴ گفته است: «من از کار سایبان تعجب می‌کنم، از کجا آنان شاخه نخل داشتند که با آن سایبان بسازند و حال آن‌که منطقه بدر سرزمین نخل نبود و آن تعداد شاخه نخل هم که همراه مسلمانان بود آن‌قدر کم بود که به منزله سلاح به‌شمار می‌آمد». البته امروزه در سرزمین بدر نخل وجود دارد. ثانیاً پیامبر که نباید از میدان جنگ فرار کند. ثالثاً این کار از ناحیه فرماندهی موجب سستی و تضعیف روحیه جنگجویان می‌شود. رابعاً پیش از پیشنهاد سعد پیامبر بشارت داد که پیروزی از آن مسلمانان است. خامساً این داستان با آن مطلبی که امیرالمؤمنین درباره رسول خدا نقل می‌کند سازگار نیست. به نقل ابن سعد ۲۳/۲ آن حضرت فرمود: «چون روز بدر فرارسید و جنگ شروع شد ما به رسول خدا پناه بردیم و او از همه بیشتر سختی‌های جنگ را تحمل کرد و هیچ کس از وی به دشمن نزدیک‌تر نبود». سادساً مورخان از جمله طبرسی در اعلام‌الوری/ 169 نقل کرده‌اند که حضرت شمشیر به دست گرفت و با تلاوت آیه چهل و پنج سوره قمر (سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ) به‌زودی این جمع شکست خوردند و واپس گریزند، به قلب دشمن حمله کرد. به نظر می‌رسد اگر روایت سایبان صحیح باشد احتمالاً از آن به عنوان مقرر فرماندهی استفاده می‌شده و پیامبر از آن‌جا سپاه اسلام را هدایت می‌کرده است، هم‌چنان که در جنگ بنی‌نضیر نیز این‌گونه بود.

#### ارزیابی قریش از سپاه اسلام

ابن اسحاق ۲۷۴/۲ گوید: مشرکان قریش عُمیر بن وَهَب را فرستادند تا توان رزمی نیروهای اسلام را ارزیابی کند. او دو بار با اسب خود اطراف مسلمانان گشتی زد، بالا و پایین دره را به دقت بررسی کرد. آن‌گاه نزد قریش آمد و گفت: نه نیروی کمکی دارند و نه کمین، سیصد نفر یا اندکی بیشتر هستند، همراه آنان هفتاد شتر و دو اسب است. سپس گفت: ای گروه قریش شترانی دیدم که با خود مرگ حمل می‌کنند. پس ببینید صلاحتان چیست. سران قریش برای اطمینان خاطر و احتیاط ابواسامه جُشَمی را نیز فرستادند. او هم پس از ارزیابی خویش سخنان عمیر را تأیید کرد.

واقدي ۶۳/۱ گوید: حکیم بن حِزَام نزد عُتْبَه آمد و گفت: ای ابوالولید تو بزرگ و سرور قریشی و قریش از تو اطاعت می‌کند، می‌خواهی تا ابد از تو به نیکی یاد کنند؟ پرسید چه باید کرد؟ گفت خونبهای عمرو بن حَضْرَمی هم‌پیمان خود و قیمت کالایی را که محمد در روز نَخْلَه گرفته است برعهده گیر و مردم را بازگردان، شما جز این خونبها و قیمت کالا چیز دیگری از محمد نمی‌خواهید. عُتْبَه پذیرفت بر شتر خود سوار شد و میان مشرکان رفت و گفت ای قوم از من اطاعت کنید و با این مرد و یارانش نجنگید و گناه و ترس آن را هم بر گردن من بگذارید. گروهی از اینان خویشاوند شما هستند.

ابوجهل خطاب به مردم گفت عتبه چنین می گوید چون پسرش همراه محمد است و محمد نیز پسرعموی اوست، او نمی خواهد پسر و پسرعمویش کشته شوند. آن گاه نزد عامر بن حَضَرَمی آمد و او را تحریک کرد تا به خونخواهی برادرش قیام کند. عامر خود را برهنه کرد و خاک بر سر خویش پاشید و فریاد زد: وَاَعْمَرَاهُ وَاَعْمَرَاهُ! ابوجهل به عُمیر گفت مردم را بشوران. آن گاه خودش آهنگ مسلمانان کرد و به آنان حمله ور شد. حکیم بن حِزَام باز هم کوشید تا جنگ آغاز نشود، ولی نتیجه ای نداد. سرانجام عتبه را هم تعصب فرا گرفت و پیاده در حالی که برادرش شیبه و فرزندش ولید او را همراهی می کردند آماده پیکار شد.

### آغاز نبرد

عتبه مسلمانان را برای مبارزه فرا خواند. در این لحظه خوابی سبک پیامبر را فرا گرفت. قبلاً فرموده بود تا اجازه ندادم نجنگید و اگر به شما حمله کردند فقط تیربارانشان کنید، شمشیر نکشید مگر این که شما را محاصره کنند. در همین خواب بود که خداوند تعداد کفار را به پیامبر کم نشان داد. ابن اسحاق ۲/۲۷۹ گوید: حضرت دست هایش را به دعا گشود و فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنَّ تَهْلِكَ هَذِهِ الْعِصَابَةُ الْيَوْمَ لَا تُعْبَدُ».

بار خدایا اگر امروز این گروه کشته شوند دیگر در روی زمین پرستش نمی شوی. به روایت ابن اسحاق ۲/۲۷۶ اسود بن عبدالاسد مخزومی برادر ابوسلمه که مردی بدخو و گستاخ بود نزدیک حوض آب مسلمانان آمد و گفت با خدا عهد می کنم که از حوض ایشان آب بنوشم یا آن را ویران کنم و یا در این راه کشته شوم. حمزه از سپاه بیرون آمد و با ضربتی یک پای او را قطع کرد. اسود خود را در حوض افکند تا با پای دیگرش آن را خراب کند و از آب آن بنوشد ولی حمزه او را در میان حوض به قتل رساند. در این وقت عتبه، شیبه و ولید از سپاه قریش خارج شدند و طبق رسم عرب هماورد طلبیدند. سه تن از جوانان انصار معاذ، معوذ و عوف پسران عَفْرَا به نبرد آنان آمدند. همین که خود را معرفی کردند جنگجویان قریش گفتند ما با شما نمی جنگیم. سپس فریاد برآوردند ای محمد همتایان ما را از خویشاوندانمان به جنگ ما بفرست. رسول خدا به عُبیده و حمزه و علی فرمود: برخیزید. این سه نفر در مقابل سه نفر از مشرکان قرار گرفتند و هنگامی که خود را معرفی کردند عتبه و همراهانش گفتند: آری شما همتایانی بزرگوارید. امیرالمؤمنین با ولید، حمزه با عتبه و عُبیده با شیبه به نبرد پرداختند. علی و حمزه بی درنگ هماوردان خود را از پای درآوردند ولی شیبه با ضربتی یک پای عُبیده را قطع کرد آن گاه علی و حمزه به یاری عُبیده شتافتند و شیبه را کشتند.

به روایت واقدي ۱/۸۱ رسول خدا مثنی سنگریزه برداشت و به سوی کافران پاشید و فرمود:

«شَاهَتِ الْوُجُوهُ! اللَّهُمَّ ارْعَبْ قُلُوبَهُمْ وَ زَلْزِلْ أَقْدَامَهُمْ!».

صورت هایتان زشت باد! بار خدایا دل های شان را پر از بیم کن و گام های شان را بلرزان.

آن‌گاه دشمنان خدا پا به فرار گذاشتند. مسلمانان هم آنان را تعقیب کرده و می‌کشتند و اسیر می‌گرفتند. هیچ‌یک از آنان نبود جز آن‌که چشم و صورتش پر از خاک شده بود و نمی‌دانست به کدام طرف فرار کند. در این حال مؤمنان و فرشتگان با آنان نبرد می‌کردند.

### فروپاشی سپاه قریش

پیامبر<sup>۹</sup> ابوجهل را فرعون این امت نامیده بود و هم‌بود که به اتفاق عتبه در جنگ بدر نقش فرماندهی کل را ایفا می‌کرد. **واقدي ۸۶/۱** گوید: هنگامی که عده‌ای از مشرکان کشته شدند بنی‌مخزوم ابوجهل را در میان گرفتند و نمی‌گذاشتند کسی به او دسترسی پیدا کند، لباس‌هایش را به تن چند نفر که حاضر شدند خود را فدای او کنند پوشانند، آن چند نفر نیز به دست حضرت علی و حمزه کشته شدند.

معاذ بن عمرو بن جُمُوح ابوجهل را دید و تصمیم گرفت او را بکشد و با یک ضربت پایش را قطع کرد. در این حال معوذ بن عَفْرَا ضربتی دیگر زد و او را نقش بر زمین ساخت. در پایان جنگ پیامبر دستور داد ابوجهل را ببندند. عبدالله بن مسعود او را در حالی که رمقی در بدن داشت یافت و سر وی را جدا کرد و آورد. رسول خدا<sup>۹</sup> از دیدن سر ابوجهل بسیار خوشحال شد و خدای را سپاس گفت.

با کشته شدن ابوجهل سپاه قریش نظم خود را به طور کامل از دست داد و دیگر هیچ‌امیدی برای جمع‌آوری و بازسازی آن نبود. بدین سان سپاه قریش با دادن هفتاد کشته و هفتاد اسیر نزدیک ظهر رو به هزیمت گذاشت و به طوری شیرازه‌اش از هم گسست که برخی در بیابان‌ها سرگردان شده و از بیراهه به‌سوی مکه گریختند. هنگام ظهر جنگ پایان یافت، آن‌گاه به دستور رسول خدا<sup>۹</sup> کشتگان قریش را داخل چاه‌های متروکه بدر ریختند و آن‌ها را پر کردند.

بـه نقل ابن اسحاق<sup>۳۶۴/۲</sup> و **واقدي ۱۴۵/۱** در جنگ بدر چهارده تن از مسلمانان، هشت نفر از انصار و شش نفر از مهاجران به شهادت رسیدند.

### غنایم و سرنوشت اسیران

**واقدي ۱۰۲/۱** گوید: در جنگ بدر یک صد و پنجاه شتر، ده اسب، مقداری سلاح، پوست و لباس به غنیمت گرفته شد. این علاوه بر وسایل شخصی بود که گروهی از مجاهدان از کشتن کفار به دست آورده بودند. اسرا نیز جزء غنایم به شمار می‌آمدند. بر سر تقسیم غنیمت اختلاف شد. آیه اول سوره انفال که می‌فرماید: **(يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ)** از تو درباره غنایم می‌پرسند، اشاره به همین اختلاف دارد. رسول خدا ابتدا از تقسیم غنایم خودداری کرد و عبدالله بن کعب مازنی را بر آن‌ها گماشت. سپس در دره سَیر آن‌ها را بین مجاهدان به تساوی تقسیم کرد. هر نفر یک سهم و هر اسب دو

سهم و سهامی نیز برای چند نفر که نتوانسته بودند شرکت کنند جدا کرد، از جمله جعفر بن ابی طالب<sup>۷</sup> که در حبشه به سر می برد.

به روایت واقدي ۱۱۴/۱ رسول خدا<sup>۹</sup> عبدالله بن رواحه و زید بن حارثه را به مدینه فرستاد تا پیشاپیش مژده پیروزی سپاه اسلام را به مردم برسانند. عبدالله و زید در روز یکشنبه نوزدهم ماه رمضان داخل مدینه شدند. در این هنگام مردم از دفن رقیه دختر پیامبر باز می گشتند. زید بن حارثه بخش بالای مدینه را مطلع ساخت و عبدالله بن رواحه بخش پایین شهر را. این پیروزی غیرمترقبه برای مردم مدینه باور کردنی نبود.

رسول خدا پس از سه روز توقف در سرزمین بدر راهی مدینه شد، به شهر که رسید اسیران قریش را بین اصحاب خود تقسیم کرد و سفارش نمود با آنان به نیکی رفتار کنند. به روایت ابن اسحاق 300/2 ابوعزیز بن عُمیر برادر مُصعب بن عُمیر گوید: من نزد طایفه ای از انصار بودم که مرا از بدر آورده بودند، هنگام خوردن غذا که فرا می رسید با آن که نان خیلی کم بود به من نان می دادند و خودشان خرما می خوردند.

برخی از صحابه به کشتن اسیران و برخی دیگر به آزادی آنان رأی دادند. واقدي ۱۰۷/۱ از امیرالمؤمنین نقل می کند که جبرئیل پیامبر را در این امر مخیر گذاشت. حضرت آزادی آنان را انتخاب کرد و به تناسب وضع مالی اسیران قریش سر بهای آنان را نفری هزار تا چهار هزار درهم تعیین کرد. بیشتر آنان از جمله عباس عموی پیامبر، فدیه پرداختند و آزاد شدند. عده ای را هم که تمکن مالی نداشتند، ولی باسواد بودند دستور داد تا هر کدام ده پسر بچه از فرزندان انصار را به طور کامل خواندن و نوشتن بیاموزند و سپس آزاد شوند. یکی دو نفر هم بدون فدیه آزاد شدند. ابوالعاص بن ربیع داماد پیامبر نیز جزء اسیران بود، زینب دختر رسول خدا گردنبندی را که حضرت خدیجه شب زفاف به او بخشیده بود، برای آزادی همسرش فرستاد. پیامبر<sup>۹</sup> با دیدن گردنبند به یاد خدیجه افتاد و سخت متأثر شد. آن گاه با صلاح حدید مسلمانان ابوالعاص را بدون فدیه آزاد کرد و گردنبند را که یادگار خدیجه بود به زینب بازگرداند.

به خوبی روشن نیست که آیا فدیه اسیران متعلق به کل رزمندگان بود و یا از آن کسانی بود که آنان را اسیر کرده بودند. واقدي ۹۸/۱ نخست می گوید: رسول خدا در آغاز جنگ فرمود:

«مَنْ أَسِيرَ أُسِيرًا فَلَهُ كَذَا وَ كَذَا».

هر کس اسیری بگیرد پس برای او چنین و چنان است.

آن گاه در ۹۹/۱ می نویسد: منادی پیامبر ندا داد:

«مَنْ أَسِيرَ أُسِيرًا فَهُوَ لَهُ».

هر کس اسیری بگیرد از آن خود اوست.

و نیز واقدي ۱۴۰/۱ نقل می کند مصعب بن عمیر به مُحرز بن نُضَلَه که برادرش ابو عزیز بن عمیر را اسیر کرده بود گفت محکم نگهدارش که در مکه مادر ثروتمندی دارد!

به روایت بلاذری 143/1 مقداد نیز که نُضَر بن حارث را اسیر کرده بود وقتی پیامبر خواست نُضَر را بکشد، گفت این اسیر من است.

حلبی ۲۸۰/۲ نیز در ضمن بیان اسیران بنی مُصْطَلِق می گوید: اسیران بدر متعلق به اسیرکنندگان بود. شواهدی نیز دلالت دارد بر این که فدیه اسیران متعلق به کلیه مجاهدان بوده است. از جمله آزاد شدگان بدون فدیه ابوالعاص است که با کسب رضایت کلیه مجاهدان صورت گرفت، نه با جلب رضایت عبدالله جبیر یا خِراش بن صِمْه که او را اسیر کرده بودند. یا این که عمرو بن ابی سفیان را علی ۷ اسیر کرد، اما با قرعه در سهم پیامبر ۹ قرار گرفت. نیز درباره سرنوشت اسیران نقل شده است که پس از مشورت برخی پیشنهاد کردند که فدیه آنان را می گیریم و با آن سپاه اسلام را بر ضد دشمنان تجهیز و تقویت می کنیم. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب سرنوشت اسیر در اسلام.

ابن اسحاق ۳۰۰/۲ گوید: حِیْسُمان بن عبدالله خزاعی نخستین کسی بود که خبر شکست قریش را به مکه برد. قریش از او پرسیدند چه خبر؟ گفت: عتبّه بن ربیع، شیبّه بن ربیع، ابوجهل، اُمیّه بن خَلَف، زَمْعَه بن اسود، ثُبّه و مُنبّه پسران حِجّاج، ابوالبختری کشته شدند! چون اینان همه از سران و بزرگان قریش بودند مکیان گمان کردند حِیْسُمان دیوانه شده است. ابولهب با شنیدن این خبر از شدت رنج و غصه بیش از هفت روز زنده نماند و درگذشت.

### حضور فرشتگان در بدر

بیهقی در دلائل النبوه ۵۵/۳ نقل می کند که علی ۷ فرمود: «من در جنگ بدر در حال آب کشیدن از چاه بودم که سه مرتبه باد بسیار شدیدی وزید که تا آن روز ماندش را ندیده بودم؛ اولی جبرئیل بود با هزار فرشته نزد رسول خدا فرود آمد، دومی میکائیل بود با هزار فرشته در جناح راست و سومی اسرافیل بود با هزار فرشته در جناح چپ آن حضرت فرود آمد». علامه مجلسی در بحار الانوار ۳۰۶/۱۷ نقل می کند که سه بار وزیدن باد شدید سلام کردن این سه گروه به امیرالمؤمنین بود.

قطعاً روز بدر فرشتگان به یاری پیامبر و مسلمانان شتافتند، در این هیچ گونه شکی نیست، قرآن در سوره آل عمران و انفال به این مطلب تصریح دارد، اما کیفیت آن تا اندازه ای مبهم است. در این باره که آیا فرشتگان کسی را کشتند نیز اختلاف است. برخی گفته اند فرشتگان افرادی را نیز کشته اند و اصولاً فرشتگان فقط در جنگ بدر جنگیدند. بعضی دیگر می گویند فرشتگان کسی را نکشتند، حضور و نقش آنان فقط برای تقویت روحیه مسلمانان و ایجاد رعب و وحشت در دل کفار بوده است و همین نظریه صحیح است، زیرا قاتل هر یک از هفتاد کشته قریش نام برده شده و بین مسلمانان مشخص و معلوم بوده است.

### نقش علی در پیروزی بدر

نقش امیرالمؤمنین<sup>۷</sup> در جنگ بدر بسیار مؤثر و سرنوشت ساز بود. بخش عمده بار سنگین نظامی و عملیاتی جنگ برعهده آن حضرت و عمویش حمزه بود. بهترین دلیل بر این که قسمت اعظم پیروزی جنگ بدر مرهون رشادت های فرزند ابوطالب بوده این است که نیمی از کشته های قریش فقط به دست باکفایت او کشته شدند. شیخ مفید در ارشاد / ۴۰۱ نوشته است: شیعه و سنی اتفاق دارند که سی و شش نفر از قهرمانان و سران شرک را علی<sup>۷</sup> به تنهایی کشت. ابن شهر آشوب در مناقب ۸۲/۲ گوید: گفته شده چهل و چند نفر را او به قتل رساند. البته این غیر از آن تعدادی است که آن حضرت در کشتن آنان شرکت داشته است.

شجاعت شگفت انگیز و نقش محوری او در نابود ساختن سران شرک از همان ابتدای جنگ برای همه مشهود بود و دوست و دشمن به آن اعتراف کردند تا آن جا که به روایت شیخ مفید / ۴۲ اُسید بن ابی ایاس با اشعار خود مشرکان را بر کشتن آن بزرگوار تحریض می کرد، که یکی از آن ها این است:

هَذَا ابْنُ فَاطِمَةَ الَّذِي أَفْنَاكُمْ دُبْحًا وَ يَمْشِي سَالِمًا لَمْ يُدْبَحْ

این پسر فاطمه است که با سر بریدن شما را نابود کرد و حال آن که تندرست و سالم راه می رود و کشته نمی شود. شیخ مفید / ۵۶ گوید: یکی از شعرای بنی عامر در پاسخ حسان بن ثابت گفته است شما ما را نکشتید، بلکه شما به شمشیرهای بنی هاشم افتخار می کنید، یک بیت او چنین است:

فَجَالَ عَلِيٌّ جَوْلَةَ هَاشِمِيَّةٍ فَدَمَرَهُمْ لَمَّا عَتَوْا وَ تَكَبَّرُوا

پس علی حمله ای هاشمی کرد و آنان را در هنگامی که سرکشی کردند و تکبر ورزیدند نابود ساخت.

### جنگ بدر از دیدگاه قرآن

ابن اسحاق ۳۲۲/۲ می گوید: تمامی سوره انفال پس از جنگ بدر نازل شد. ابتدا اختلاف مسلمانان را حل کرد و فرمود غنایم و انفال از آن خدا و رسول اوست. سپس ضعف مسلمانان را از نظر نیرو و سلاح گوشزد کرد و فرمود ما هزار فرشته صف کشیده به کمک شما فرستادیم که باعث قوّت قلب شما و وحشت کفار شدند. هم چنین باران رحمت برایتان فرستادیم و نیز می گوید ما کفار را در نظر شما کم جلوه دادیم و شما را نیز در نظر کفار کم نشان دادیم تا کاری را که خدا مقرر کرده بود انجام شود. نیز فرمود اگر شما ثابت قدم باشید یک نفر شما می تواند با ده نفر، بیست نفر شما با دویست نفر و صد نفر شما با هزار نفر بجنگد.

هم چنین خداوند مسلمانان را از این جهت که در جنگ بدر برخی از دشمنان را نمی کشتند و به فکر اسیر کردن آنان بودند تا از این راه مالی به دست آورند سرزنش کرد و فرمود کسی حق ندارد در حین جنگ اسیر بگیرد. بسیاری از

آداب جنگ و مسائل مربوط به آن و این که تمامی نیرو و توان از خداوند است و نهایتاً کلیه کارها به دست اوست در این سوره بیان شده است.

### پیامدهای جنگ بدر

جنگ بدر نخستین و مهم‌ترین درگیری تمام عیاری بود که میان مسلمانان و قریش در گرفت، خداوند به سبب این جنگ مسلمانان را عزیز و سربلند کرد و کفار قریش را خوار و ذلیل و سرشکسته ساخت. به روایت واقدي ۱۲۱/۱ و کليني ۱۲۱/۲ خبر پیروزی مسلمانان از جزيرة العرب فراتر رفت و به کشور حبشه نیز رسید، نجاشی شهریار حبشه خبر پیروزی پیامبر و مسلمانان را به جعفر<sup>۷</sup> رساند و از این حادثه اظهار مسرت نمود. روحیه مسلمانان مدینه و قبایل اطراف تقویت شد و دانستند که با قدرت ایمان می‌توان بر دشمن بسیار قوی چیره شد. قریش نیز به هراس افتاد و متوجه شد که کار پیامبر و مسلمانان را نباید آسان پنداشت، چرا که پیامبر به کمک یک عده کشاورز یثرب سران آزموده قریش را به خاک مذلت افکند و راه تجارت و بازرگانی آنان را دچار خطر جدی و مختل کرد. از این رو به روایت الدرر ۱۳۱/۱ ابتدا به فکر انتقام افتادند و هیئتی را به ریاست عمرو عاص برای بازگرداندن جعفر بن ابی طالب و مهاجران به حبشه فرستادند تا آنان را در قبال کشته‌های بدر به قتل برسانند. اما نجاشی این بار نیز به سخنانشان اعتنایی نکرد و آنان سرافکنده به مکه بازگشتند. آن‌گاه سران قریش در فکر تدارک جنگی بس سخت برآمدند که طی آن پیامبر و مسلمانان را از پای در آورند و برای همیشه آسوده‌خاطر شوند و از این به بعد بود که با کشته شدن ابوجهل و عتبه ریاست کفار قریش به ابوسفیان رسید. آری، پیروزی پیامبر و مسلمانان در جنگ بدر که به هیچ وجه انتظارش نمی‌رفت، بر یهودیان و عده‌ای از مشرکان و منافقان مدینه نیز گران آمد. آنان برای جلوگیری از رشد و گسترش اسلام تبلیغات وسیعی را بر ضد رسول خدا به راه انداختند. در رأس اینان کعب بن اشرف قرار داشت که از طرف مادر یهودی بود. کعب با شنیدن خبر پیروزی پیامبر و دیدن اسیران قریش در حال ذلت و خواری برآشفته و به هواداران خود گفت: وای بر شما! امروز دیگر زیر زمین برای شما بهتر از روی آن است. او صریحاً در اشعار خود از پیامبر بدگویی می‌کرد. کعب به مکه رفت و با سرودن اشعاری در رثای کشتگان بدر قریش را بر ضد حضرت شوراند. فتنه‌انگیزی، تبلیغات سوء و حرمت‌شکنی اخلا لگران آرامش مدینه را در معرض خطر قرار داد. رسول خدا به ناچار با آنان برخورد جدی کرد، تعدادی را سرکوب و گروهی را به هلاکت رساند.

شکست قریش در بدر هم‌چنین بر نگرانی اعراب و قبایلی که در اطراف مدینه می‌زیستند افزود، زیرا آنان دیدند مسلمانانی که تعدادی از ایشان در مدینه غریب بودند و هیچ‌گونه امکاناتی نداشتند، ضربه مهلکی بر پیکر قریش وارد کردند. اعراب به جای آن که به حقانیت اسلام و پیامبر پی برند و مسلمان شوند، به کارشکنی و غارت و راهزنی پرداختند. رسول خدا در غزوه‌های بنی‌سُلیم، ذی‌أَمَر و قَرْقَرَةُ الْكُدُر به سرکوبی آنان پرداخت.

## ازدواج امیرالمؤمنین ۷

در ماه رمضان سال دوم هجرت امیرالمؤمنین ۷ در حالی که بیست و پنج سال داشت با حضرت زهرا ۳ که بنا بر قول مشهور بین علمای شیعه نه ساله بود ازدواج کرد. قبل از علی ۷ عده‌ای درخواست ازدواج با آن حضرت را نموده بودند ولی پیامبر نپذیرفته و فرموده بود منتظر فرمان الهی هستم. آن گاه طبق نقل بحار الانوار ۳۶۱/۳۶ به فرمان خدا که فرمود:

«زَوِّجِ الثَّوْرَ مِنَ الثَّوْرِ».

نور را به تزویج نور درآور.

فاطمه ۳ را به علی تزویج نمود. آری، خداوند فاطمه را به نکاح علی درآورد و عقد آنان در آسمان‌ها در حضور فرشتگان بسته شد. حضرت زهرا چند ماهی عقد بسته بود سپس در ماه ذی‌الحجه همان سال طی یک جشن عروسی به خانه علی ۷ رفت.

## جنگ بنی قینقاع

به روایت ابن اسحاق ۵۰/۳ و واقعی ۱۷۶/۱ یهود بنی قینقاع نیز پس از جنگ بدر به دشمنی و ستیزه‌جویی با پیامبر خدا برخاستند. آنان که عموماً شغلشان زرگری و صنعتگری بود پیمان بسته بودند که بر ضد پیامبر اقدامی نکنند با این حال پیمان خود را زیر پا گذاشته و به اخلا لگری پرداختند.

رسول خدا ۹ نخست یهود بنی قینقاع را جمع و موعظه و نصیحت کرد و خطاب به آنان فرمود: «ای جماعت یهود شما می‌دانید که من فرستاده خدا هستم، پس قبل از آن که خداوند بلایی را که بر سر قریش فرود آورد بر سر شما فرود آورد مسلمان شوید». آنان در پاسخ گفتند: پیروزی بر آنان تو را مغرور نکند، همانا تو بر گروهی نادان چیره شدی. به خدا سوگند ما مرد جنگیم، اگر با ما جنگ کنی خواهی دانست که با کسی چون ما جنگ نکرده‌ای.

در همین ایام روزی یک زن مسلمان از انصار به بازار بنی قینقاع رفت و نزد زرگری نشست تا زیورآلات بخرد. زن مسلمان صورت خود را به‌طور کامل از نامحرم پوشانده بود. یهودیان درصدد برآمدند تا چهره‌اش را بنگرند اما او هم‌چنان صورت خود را پوشیده نگهداشت. یکی از یهودیان دامن او را از پشت با خاری به بالای لباسش گره زد. هنگامی که زن از جا برخاست قسمتی از بدنش نمایان شد، یهودیان خندیدند و او را مسخره کردند. زن بی‌گناه تا متوجه این کار زشت شد فریاد کشید!

یک نفر از مسلمانان که این صحنه تأثرانگیز و ناجوانمردانه را دید غیرتش به جوش آمد و به دفاع از زن مظلوم پرداخت و بی‌درنگ آن مرد یهودی را کشت. یهودیان نیز دسته‌جمعی بر سر آن مسلمان ریختند و او را به قتل رساندند. دیگر مسلمانان نیز به طرفداری از هم‌کیش خود برخاستند و در نتیجه آشوب برپا شد. آن گاه یهودیان در دژ خود سنگر گرفته و اعلام جنگ کردند. رسول خدا ۹ با سپاهی از مسلمانان دژ آنان را به مدت پانزده روز محاصره کرد. یهودیان

سرانجام تسلیم شدند. عبدالله بن اُبی رئیس منافقان که با یهود بنی قینقاع هم‌پیمان بود وساطت نمود و حضرت با اصرار بیش از حد او از کشتن آنان صرف‌نظر نمود ولی اموال و سلاحشان را مصادره و خودشان را از مدینه اخراج کرد. کار ضبط اموال و سلاح آنان زیر نظر عبادة بن صامت که از هم‌پیمانانشان بود انجام گرفت. یهودیان به ناچار از مدینه کوچ کردند و در سرزمین اذُرعات شام ساکن شدند. در مورد تعداد یهودیان بنی قینقاع مورخان چیزی ننوشته‌اند جز مسعودی در التنبیه و الاشراف/ ۲۰۶ که تعداد مردانشان را چهارصد نفر نوشته است.

### جنگ سویق

به روایت ابن اسحاق ۴۷/۳ ابوسفیان پس از جنگ بدر نذر و عهد نموده و سوگند یاد کرده بود تا با محمد جنگ نکند، غسل جنابت انجام ندهد و به گفته واقدی ۱/۱۸۱ روغن زدن بر سر خویش را تا هنگام گرفتن انتقام خون کشتگان قریش حرام کرده بود. بنابراین در ذی‌الحجه سال دوم هجرت با دویست یا به قولی چهل نفر حرکت کرد و به مدینه آمد. شبانه به در خانه حُئی بن اخطب یهودی رفت، او در را به رویش باز نکرد. نزد سَلَام بن مِشْکَم رفت. سَلَام ابوسفیان را پذیرفت و از او میزبانی کرد و اخبار پیغمبر و یاران آن حضرت را در اختیار وی نهاد. ابوسفیان سحرگاه از خانه سَلَام بن مِشْکَم بیرون آمد، در منطقه غریض در نزدیک مدینه مردی از انصار را که همراه کارگرش کار می‌کرد کشت و دو خانه و یک مزرعه را نیز به آتش کشید و با این کار سوگند و نذر خود را انجام شده پنداشت و چون بیم آن داشت که مسلمانان او را تعقیب کنند به سوی مکه گریخت. پیامبر به تعقیب آنان پرداخت. ابوسفیان و همراهانش برای آن که سبکبار شوند و سریع راه بپیمایند کیسه‌های سویق (آرد) خود را که خوراک معمولی آنان بود انداختند و گریختند. مسلمانان آن کیسه‌ها را جمع کردند و به همین مناسبت این غزوه را جنگ سویق می‌نامند.

### تغییر مسیر تجاری قریش

راه تجاری ساحل دریای سرخ برای قریش ناامن شده بود و دیگر نمی‌توانستند آسوده خاطر از این راه برای تجارت به شام بروند. صفوان بن امیه که پدرش در جنگ بدر به دست مسلمانان کشته شده بود به نقل واقدی ۱/۱۹۷ گفت: محمد و یارانش راه تجارت ما را بسته‌اند، ما نمی‌دانیم با اصحاب او چه کار کنیم. اَسود بن مَطْلَب پیشنهاد کرد راه ساحل را ترک کنند و از راه عراق به شام بروند. قُرَات بن حَیَّان عَجَلی را به عنوان راهنما انتخاب کردند. ابوزَمْعَه صفوان را با اموال زیادی معادل سی هزار درهم همراه عبدالله بن ابی‌ربیع و حُویطب بن عبدالعزی و گروهی از مردان قریش راهی شام کرد. به روایت ابن اسحاق ۵۳/۳ ابوسفیان نیز همراه کاروان بود.

از طریق تُعیم بن مسعود اَشْجَعی خبر حرکت کاروان در مدینه پخش شد. پیامبر زید بن حارثه را با صد نفر به سوی آنان فرستاد و این نخستین سریه‌ای بود که زید بن حارثه به امیری آن منصوب شد. زید بن حارثه در قَرَدَه به کاروان قریش رسید، بزرگان قریش فرار کردند و یک یا دو نفر اسیر شدند. آن‌گاه زید مال‌التجاره کاروان را به مدینه آورد.

حضرت خمس آن را برداشت و بقیه را بین لشکریان تقسیم کرد. صفوان به مکه بازگشت و این امر بر کینه‌توزی او افزود. صفوان و دیگر سران شرک مصمم شدند تا از پیامبر انتقام بگیرند.

## خلاصه درس

جنگ بدر: جنگ بدر در سال دوم هجرت نوزده ماه پس از هجرت واقع شد. علت وقوع آن این بود که مسلمانان به قصد مصادره اموال کاروان تجاری قریش به بدر رفته بودند ولی کاروانیان فرار کردند و بین مسلمانان و مشرکان که از مکه به یاری کاروان آمده بودند نبردی در گرفت و بسیاری از سران کفر از جمله ابوجهل، عتبه، شیبه و امیه به هلاکت رسیدند و تعدادی نیز به اسارت مسلمانان درآمدند.

نقش امیرالمؤمنین در جنگ بدر بسیار مؤثر و سرنوشت‌ساز بود. بخش عمده بار سنگین نظامی و عملیاتی جنگ بر عهده آن حضرت و عمویش حمزه بود.

بخش زیادی از سوره انفال درباره جنگ بدر نازل شد.

پیروزی پیامبر و مسلمانان در جنگ بدر که به هیچ وجه انتظارش نمی‌رفت، بر یهودیان و عده‌ای از مشرکان و منافقان مدینه نیکی نرسانید. آمد.

شکست قریش در بدر هم‌چنین بر نگرانی اعراب و قبایلی که در اطراف مدینه می‌زیستند افزود.

در ماه رمضان سال دوم هجرت امیرالمؤمنین<sup>۷</sup> در حالی که بیست و پنج سال داشت با حضرت زهرا<sup>۳</sup> که بنا بر قول مشهور علمای شیعه نه ساله بود ازدواج کرد.

جنگ بنی‌قینقاع: از جمله وقایع دیگر در این زمان جنگ با یهود بنی‌قینقاع بود که نهایتاً پس از پانزده روز محاصره سرانجام یهودیان تسلیم شدند.

جنگ سویق: این جنگ و نیز مصادره مال التجاره قریش در قرده که از مسیر عراق عازم شام بود، به فرماندهی زید بن حارثه از وقایع دیگر این ایام به حساب می‌آید.

## خود آزمایی

1. جنگ بدر به چه علت و در چه تاریخی رخ داد؟
2. نقش حضرت علی<sup>۷</sup> را در پیروزی جنگ بدر توضیح دهید.
3. جنگ بدر را از دیدگاه قرآن بررسی کنید.
4. پیامدهای جنگ بدر چه بود؟
5. چگونگی ازدواج حضرت علی<sup>۷</sup> با حضرت زهرا<sup>۳</sup> را شرح دهید.

6. علت وقوع جنگ بنی قینقاع چه بود؟

7. داستان جنگ سویق چه بود؟

## جنگ احد. و ارزیابی جنگ احد

### هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

- علت وقوع جنگ احد را بدانیم.
- با چگونگی وقایع جنگ احد آشنا شویم.
- نگاه قرآن را در باب جنگ احد بدانیم.

در این درس به جنگ احد، تاریخ و علت وقوع آن، موقعیت جغرافیایی رخداد آن، مشورت نظامی پیامبر با اصحاب، شایعه قتل رسول خدا به وسیله عبدالله بن قمیثه لیشی، شهادت حمزه، نقش حیاتی امیرالمؤمنین در جنگ احد، مثله شدن شهدا به دست مشرکان، بازگشت سپاه اسلام به مدینه، نگاه قرآن به جنگ احد و ارزیابی این جنگ خواهیم پرداخت.

### جنگ احد

جنگ بدر ضربه شکننده‌ای بر کفار مکه وارد ساخت و قریشیان با تحمل این شکست آشکار عظمت و ابّهت خود را از دست دادند. سران شرک برای جبران آن و اعاده حیثیت از دست رفته خود در بدر در صدد انتقام برآمدند. واقعه ۱۹۹/۱ گوید: همگی توافق کردند مال‌التجاره‌ای را که ابوسفیان در جنگ بدر سالم به مکه رساند صرف هزینه انتقام از رسول خدا و مسلمانان کنند. برخی نیز گفته‌اند قرار شد سود آن را صرف جنگ کنند. گویند هر دینار مال‌التجاره یک دینار سود داشت که در نتیجه پنجاه هزار دینار به هزینه جنگ اختصاص داده شد. آنان نیروی خود را در مصاف با مسلمانان چندان کافی نمی‌دانستند. لذا از نفوذ خود استفاده کرده و از دیگر قبایل و هم‌پیمانان خود یاری طلبیدند. سپاه شرک متشکل از سه هزار مرد جنگی که پانزده تن از زنان سران سپاه نیز همراه آنان بودند، هفتصد زره، دویست اسب و سه هزار شتر و تعداد زیادی سلاح، به فرماندهی ابوسفیان راهی مدینه شد.

### اطلاع پیامبر از حرکت قریش

به روایت واقدی ۲۰۴/۱ عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر قبل از حرکت قریش نامه‌ای به آن حضرت نوشت و لشکرکشی مشرکان را یادآور شد. آنگاه نامه را به یک نفر از طایفه بنی غفار داد و شرط کرد سه‌روزه نامه را برساند. مرد غفاری در محله قبا نامه را به پیامبر تقدیم کرد. اُبی بن کعب نامه را برای ایشان خواند، حضرت دستور داد تا این مطلب را کتمان کند.

برخی از محققان در این امر تشکیک کرده و گفته‌اند موقعیت عباس در بین مشرکان اجازه نمی‌داد تا برخلاف میل آنان کاری انجام دهد. اما با توجه به این که عباس پس از جنگ بدر دیگر در هیچ یک از لشکرکشی‌های قریش شرکت نکرد و به بهانه این که نمی‌تواند با برادرزاده‌اش بجنگد و در جنگ بدر هم دچار مشکل شده است، از همراهی با قریش خودداری کرد، بعید به نظر نمی‌رسد که اطلاعاتی در اختیار پیامبر گذاشته باشد. گروهی از قبیله خزاعه نیز که همواره با پیامبر دوست بودند به سرعت به مدینه آمدند و خبر حرکت قریش را به آن حضرت رساندند.

سپاه قریش پنجشنبه پنجم ماه شوال سال سوم هجرت به دامنه کوه احد رسید و در منطقه وطا فرود آمد. قریشیان شتران و اسبان خود را برای چرا در کشتزارهای مردم مدینه رها کردند. بین وطا و جُرف که به عِرْض معروف بود زمین‌های زراعی یثربیان قرار داشت که با شتران آبکش آن‌ها را آبیاری می‌کردند. کشاورزان مسلمان با شنیدن خبر ورود سپاه قریش ابزار و وسایل خود را جمع کرده به مدینه بردند. گفته‌اند در آن هنگام محصول مسلمانان آماده درو بوده که می‌توان حدس زد اوایل فصل بهار بوده است.

### موقعیت جغرافیایی جنگ احد

با توجه به این که مکه در جنوب مدینه و کوه احد در شمال آن قرار دارد، به طور معمول و طبیعی باید جنگ در ناحیه جنوب واقع می‌شد. پس چرا سپاه شرک مدینه را دور زد و در دامنه کوه احد موضع گرفت و ارتباط خود را با مکه قطع کرد؟ هیچ یک از مورخان و سیره‌نگاران این سؤال را مطرح نکرده‌اند. مرحوم آیه الله سید مهدی روحانی با تمسک به شعر ابن زبَری که به روایت ابن اسحاق ۱۴۴/۳ درباره جنگ احد می‌گوید:

حِينَ حَكَّتْ بِقَبَاءِ بَرْكُهَا      وَ اسْتَحَرَّ الْقَتْلُ فِي عَبْدِ الْأَشْلِ

هنگامی که شتر جنگ در منطقه قبا سینه بر زمین زد و کشتار شدیدی در طایفه بنی عبدالاشهل رخ داد، معتقد بود جنگ در محله قبا شروع شد ولی دامنه آن به کوه احد در محله بنی عبدالاشهل کشیده شد.

محمد حمیدالله حیدرآبادی در کتاب رسول اکرم در میدان جنگ ۲۸/ گوید: «من مدت‌ها دچار این فکر بودم که مهاجمین مکه در صورتی که از طرف جنوب مکه می‌آمدند چرا از همان طرف جنوب به شهر حمله نبردند و از مدینه عبور کردند و به طرف شمال آن آمدند؟ در صورتی که با این عمل راه بازگشت و تجدید قوای خودشان را قطع کردند. از علمای متعدد پرسش کردم و چون هیچ کس نتوانست مرا قانع کند، خواه ناخواه این نتیجه را گرفتم که احد فعلی نباید

آن احد اصلی باشد. احد اصلی بایستی در مجاورت قبا واقع شده باشد. وقتی این سرزمین را از نزدیک دیدم آن چیز را فهمیدم که زیر و رو کردن صفحات آن همه کتاب و صحبت کردن با علمای متبع و بی نظیر نتوانسته بود به من بفهماند. حقیقت امر این است که مدینه در دشتی از مواد آتش فشان واقع شده است که از هر طرف کوه آن را محصور کرده است و راه ارتباط آن از طریق دره های تنگ صورت می گیرد».

وی سپس چنین نتیجه گرفته که برای ورود سپاه چندین هزار نفری قریش راهی جز راه شمال وجود نداشت و فضا و میدان برای جنگ جز منطقه شمال یافت نمی شد. مؤید این نظریه سخن سمهودی است که در وفاء الوفاء ۲۰۶/۶ می گوید: «یک طرف مدینه باز و سایر اطراف آن را ساختمان ها و نخلستان ها پوشانده بود». رسول خدا با فرستادن انس و مونس پسران فضاله از دشمن و با اعزام حباب بن مُنذر از تعداد و آمادگی شان اطلاع حاصل کرد.

واقدي ۲۰۸/۱ گوید: مسلمانان شب جمعه ششم شوال برای جلوگیری از شیخون احتمالی دشمن تا صبح در مدینه نگهبانی دادند. پیامبر صبح برای مردم خطبه خواند و فرمود: «من در خواب دیدم مثل این که داخل زرهی مستحکم قرار دارم و تیغه شمشیرم ذوالفقار شکاف برداشته است و گاوی را سر می بریدند و من قوچی را از پی خود می کشیدم». پرسیدند چگونه تعبیر می فرمایید؟ فرمود: «اما زره مستحکم مدینه است پس داخل آن بمانید. شکاف قبضه شمشیرم نیز مصیبتی است که به خودم می رسد. گاو سر بریده هم کشته شدن برخی از یاران من است. اما قوچی که از پی خود می کشیدم، کشتن کَبْشُ الْکَتِيبَةِ (طلحة بن ابی طلحه پرچمدار سپاه شرک) است که به خواست خدا او را خواهم کشت».

### مشورت نظامی با اصحاب

پیامبر درباره این که در داخل یا خارج مدینه بجنگند از اصحاب نظر خواست. تصمیم خود حضرت با توجه به خوابی که دیده بودند این بود که داخل مدینه سنگر بگیرند و با دشمن بجنگند و دوست داشت تا جایی که ممکن است مسلمانان نیز با ایشان موافقت کنند. نظر عبدالله بن ابی نیز ماندن داخل مدینه بود. بزرگان مهاجر و انصار نیز همین نظر را داشتند. اما جوانانی که در بدر حضور نداشتند و عاشق شهادت بودند و نیز برخی از دلیرمردان، برخورد با دشمن را در بیرون شهر و در میدان نبرد ترجیح می دادند و ماندن داخل شهر را نوعی ضعف و سرشکستگی تلقی می کردند. به روایت واقدي ۲۱۰/۱ برخی از بزرگان و خیرخواهان مانند حمزة بن عبدالمطلب، سعد بن عباد و نعمان بن مالک گفتند: ای رسول خدا می ترسیم دشمن تصور کند که ما از ترس برخورد با آنان بیرون نرفته ایم و این سبب گستاخی آنان گردد. شما در بدر با سیصد نفر بودید خداوند پیروزت کرد و حال آن که تعداد ما امروز زیاد است. آن گاه حمزة بن عبدالمطلب گفت: سوگند به آن که قرآن را بر تو فرو فرستاد امروز هیچ خوراکی نخواهم خورد مگر آن که در بیرون مدینه شمشیر به دست با دشمن نبرد کنم. حمزه روز جمعه و شنبه روزه بود و در حال روزه با دشمن به نبرد پرداخت.

### حرکت به سوی احد

واقدي ۲۱۳/۱ گوید: چون بیشتر مسلمانان خواهان خروج از مدینه بودند، رسول خدا به آنان اجازه خروج داد. ابتدا نماز جمعه را اقامه نمود و مسلمانان را موعظه و سفارش به تلاش و کوشش کرد و به آنان خبر داد تا وقتی که صبر و بردباری نمایند پیروزی از آن ایشان است. آن گاه در حالی که لباس جنگ پوشیده بود از خانه بیرون آمد. مردم از اصرار خود بر خروج از مدینه پشیمان شدند و گفتند حق ما نیست که با شما مخالفت کنیم، هر چه می خواهید انجام دهید. پیامبر ۹ فرمود: «همانا شما را به این کار فرا خواندم ولی نپذیرفتید. برای پیامبری که لباس جنگ بپوشد، تا جنگ نکرده سزاوار نیست آن را از تن در آورد. بنگرید آن چه فرمان می دهم اطاعت نمایید به نام خدا حرکت کنید، اگر صبر کنید پیروزی از آن شماست».

به روایت واقدي ۲۱۵/۱ پیامبر سه پرچم بست؛ پرچم مهاجران را به امیرالمؤمنین، پرچم اوسیان را به اُسَید بن حُضیر و پرچم خزرج را به سعد بن عُباده داد. شَیخ مفید ۴/۳ گوید: لواء را هم که گویا بزرگ تر از رایت بوده است به دست مصعب بن عمیر سپرد. پس از شهادت مصعب لواء را نیز به علی ۷ سپرد، در آن روز بود که رایت و لواء هر دو در دست بنی هاشم قرار گرفت. محب طبری در الریاض النضره ۱۳۷/۳ و دیگران نوشته اند امیرالمؤمنین در تمام جنگ ها پرچمدار پیامبر بوده است.

هم چنین محب طبری در ذخائر العقبی ۱۳۸/۱ گوید: در جنگ احد دست علی ۷ آسیب دید و پرچم از دستش افتاد، پیامبر فرمود: «پرچم را در دست چپ او بگذارید، زیرا او در دنیا و آخرت پرچمدار من است». معمولاً در جنگ ها هر یک از قبایل که ستون جداگانه نظامی تشکیل می دادند برای خود پرچمی جداگانه داشتند، اما گویا پرچم کل سپاه که تمامی واحدها را در برمی گرفته متعلق به خود رسول خدا بوده و در تمامی جنگ ها علی ۷ به نوعی حامل آن بوده است.

### صف آرای و آغاز پیکار

رسول خدا عبدالله بن ام مکتوم را به جانشینی خود در مدینه گذاشت و با سپاه اسلام به سوی احد حرکت کرد و نماز صبح را در احد گزارد. عبدالله بن اُبی رئیس منافقان از همین جا و یا به قول ابن اسحاق ۶۸/۲ از محل شَوُط همراه سِیصد نفر از یاران خود به بهانه این که رسول خدا ۹ به سخن او اعتنایی ننمود و از پسر بچه ها اطاعت کرد، جدا شد. حضرت صفوف سپاهیان خود را آراست. کوه احد را پشت سر و مدینه را پیش روی و کوه عَیْنِیْن را در سمت چپ خود قرار داد. پنجاه نفر تیرانداز به فرماندهی عبدالله بن جُبیر بر فراز کوه عَیْنِیْن گمارد و با تأکید بسیار به او فرمود: «سواران دشمن را با تیراندازی از ما دفع کن تا از پشت سر به ما حمله نکنند، چه پیروز شویم و چه شکست بخوریم تو در جای خود استوار بمان».

مشرکان قوای خود را صف آرایی نمودند، به روایت ابن اسحاق ۷۰/۳ خالد بن ولید را بر جناح راست و عِکْرَمَه بن ابی جهل را بر جناح چپ و صفوان بن امیه را بر سواره نظام و عبدالله بن ابی ربیعه را بر تیراندازان گماردند. پرچم را به طلحه بن ابی طلحه دادند و او را در مقدمه سپاه فرستادند. زنان هم پشت سر مردان قرار گرفتند.

ابوعامر راهب که پیامبر او را ابوعامر فاسق نامید نخستین کسی بود که آتش جنگ را برافروخت. زنان قریش که قبل از درگیری در پیشاپیش سپاه قرار داشتند با نواختن طبل و دَف و سرودن شعر در رثای کشته‌های بدر سپاه قریش را به جنگ با مسلمانان تشویق و تحریض می‌کردند.

واقدي ۲۲۵/۱ گوید: طلحه بن ابی طلحه بانگ زد چه کسی با من مبارزه می‌کند؟ علی ۷ فرمود: «آیا با من مبارزه می‌کنی؟». طلحه گفت: آری. آن‌گاه در میان دو لشکر به مبارزه پرداختند. امیرالمؤمنین پیش‌دستی کرد و ضربتی بر سر طلحه زد فرق وی را شکافت و به ریش او رسید. پرچمدار قریش به خاک افتاد. پس از کشته شدن طلحه برادر او عثمان بن ابی طلحه پرچم قریش را به دست گرفت و گفت:

إِنَّ عَلَى أَهْلِ اللِّوَاءِ حَقًّا أَنْ يَخْضِبُوا الصَّعْدَةَ أَوْ تَنْدَقَا

همانا بر پرچمداران است که نیزه‌ها را خون‌آلود کنند یا آن‌ها را بشکنند.

سپس عثمان با پرچم به میدان آمد. حمزه به او حمله کرد و با یک ضربت او را کشت. بعد از عثمان ابوسعید بن ابی طلحه به میدان آمد. سعد بن ابی وقاص به مبارزه با او پرداخت و سرانجام او را کشت. پرچمداران قریش که از بنی‌عبدالدار بودند یکی پس از دیگری به میدان آمده و کشته شدند. در پی کشته شدن آنان مشرکان چنان رو به هزیمت گذاشتند که به پشت سر خود نگاه نمی‌کردند. زنان که در آغاز جنگ ولوله و شادی می‌کردند بانگ زاری و واویلا برداشتند. خالد بسیار تلاش کرد که از جناح چپ لشکر اسلام بگذرد و از پشت سر به مسلمانان حمله کند ولی هر بار تیراندازان او را عقب می‌رانند تا آن‌که تیراندازان سستی از خود نشان داده و به طمع جمع‌آوری غنیمت از فرمان عبدالله بن جبیر سرپیچی کردند و جز عده کمی که کمتر از ده نفر بودند کسی دیگر با فرمانده نماند.

### حمله خالد بن ولید

هنگامی که مسلمانان با خیال آسوده مشغول جمع‌آوری غنایم بودند خالد و عِکْرَمَه فرصت را غنیمت شمردند و چون عده تیراندازان را اندک دیدند از تنگه بین کوه احد و عِثْنِین به مسلمانان حمله کردند. عبدالله با یاران اندکش مردانه مقاومت کرد و سرانجام همه آنان به شهادت رسیدند. آن‌گاه خالد و عِکْرَمَه همراه نیروهای‌شان از پشت سر به آنان حمله کردند. به نقل ابن اسحاق ۸۳/۳ عُمَرَه دختر عِلْقَمَه از این موقعیت استفاده کرد و پرچم واژگون‌شده قریش را به دست گرفت و افراد فراری را به بازگشت و پایداری فرا خواند. فراریان قریش با دیدن پرچم برافراشته بار دیگر به سوی میدان آمدند. سرانجام سپاه قریش دوباره سازمان یافت و مسلمانان را از پیش رو و پشت سر محاصره کرد. مسلمانان چنان

غافلگیر شدند که نظم و انسجام نظامی خود را از دست دادند و حتی برخی بدون توجه و شناخت، یاران خود را کشتند. واقدي ۲۳۰/۱ می‌نویسد: نَسْطَاس برده صفوان که برای نگهداری از اموال و حفظ آن در لشکرگاه قریش به سر می‌برد می‌گوید من در لشکرگاه مانده بودم پس از ساعتی که از جنگ گذشت یاران ما گریختند. اصحاب محمد وارد لشکرگاه ما شدند، ما میان بارها بودیم آنان ما را محاصره کردند، من هم در بین کسانی بودم که اسیر شدند. ناگهان متوجه کوه شدیم که سواران ما از پشت آن روی آوردند و وارد معرکه شدند و کسی نبود که آنان را برگرداند. آنان کشتار سختی کردند و مسلمانان از هر سو پا به گریز نهادند و آن‌چه از لشکر ما به غارت برده بودند رها کردند و اسیران ما نیز آزاد شدند.

### شایعه قتل رسول خدا

گویا وحشی در ابتدای از هم پاشیدن سپاه اسلام کمین کرد و از پشت سر نیزه‌ای به حضرت حمزه زد و او را به شهادت رساند. کشته شدن این سردار بزرگ در بی‌سامانی سپاه اسلام و شکست آن تأثیر زیادی داشت. به روایت ابن اسحاق ۷۱/۳ عبدالله بن قَمِئَه لیشی که می‌خواست پیامبر را به قتل برساند مصعب بن عمیر را که وقتی زره می‌پوشید شبیه آن حضرت می‌شد کشت و فریاد زد: محمد را کشتم! شایعه قتل رسول خدا بر آشفته‌گی و بی‌نظمی سپاه اسلام افزود، مسلمانان با شنیدن این خبر وحشتناک به کلی روحیه جنگ‌آوری و نظم و انضباط خود را از دست دادند. بسیاری از آنان از صحنه جنگ گریختند و تعدادی نیز سرگردان و حیران ماندند. فقط چند نفری همراه پیامبر ثابت‌قدم ایستادند. دیاربکری در تاریخ الخمیس ۴۳۰/۱ گوید: مسلمانان سه گروه شدند؛ گروهی به مدینه فرار کردند و داخل شهر شدند، زن‌ها خاک بر روی آنان می‌پاشیدند و می‌گفتند از نزد پیامبر فرار کردید! گروه زیادی نیز به سوی کوه احد گریختند و در آن‌جا حیران و سرگردان بودند و چند نفری نیز همراه پیامبر ماندند.

در وهله اول نخستین کسی که پایدار و استوار در میدان جنگ ایستاد و خم به ابرو نیاورد و به قول واقدي ۲۴۲/۱ حتی یک وجب عقب‌نشینی نکرد خود پیامبر بود که قهرمانانه جنگید و به قدری تیراندازی کرد و دشمن را از خود دفع نمود تا آن‌که زه کمانش پاره شد. همین رشادت معجزه‌گونه بود که نگذاشت سپاه اسلام یکسره از هم گسیخته شود و مشرکان مدینه را فتح کنند. پس از رسول خدا ۹ تنها کسی که مورخان شیعه و سنی اتفاق و اجماع دارند بر این‌که فرار نکرد و مردانه از حضرت دفاع کرد امیرالمؤمنین بود. مصعب بن عمیر نیز بی‌شک پایداری کرد و در همان ابتدای کار شهید شد. درمورد ابوذر جان نیز تقریباً اتفاق نظر بر پایداری و فرار نکردن اوست، برخی عاصم بن ثابت و سهل بن حنیف را نیز از پایداران شمرده‌اند. بعدها دست سیاست تعداد ثابت‌قدمان را تحریف کرد و عده‌ای را بر آنان افزود. از این‌روست که شمار آنان را هفت، سیزده، چهارده، هفده، سی و غیر این‌ها نیز گفته‌اند.

یکی از شیرزنانی که شجاعانه از پیامبر اکرم ۹ دفاع کرد و تحسین آن حضرت را برانگیخت نُسَیبه دختر کعب معروف به ام غماره بود. او که برای آب رساندن به مجروحان در احد، همراه همسر و دو فرزندش شرکت کرده بود، وقتی جان

رسول خدا<sup>۹۱</sup> را در معرض خطر دید به روایت واقدی<sup>۲۶۹/۱</sup> لباس خود را به کمر بست و شمشیر به دست گرفت و به دفاع از آن حضرت پرداخت. رسول خدا چون جانفشانی وی را دید فرمود: «امروز مقام نُسَیبه دختر کعب بیشتر از مقام فلانی و فلانی است».

شیخ مفید در ارشاد<sup>۴/۴۴</sup> از زید بن وهب نقل می کند که او از عبدالله بن مسعود پرسید: «واقعاً مردم از نزد رسول خدا<sup>۹۱</sup> فرار کردند تا آن جا که جز علی بن ابی طالب<sup>۷</sup> و ابودجانه و سهل بن حنیف کسی نماند؟ ابن مسعود گفت: سپس طلحه بن عبدالله هم به آنان پیوست. گفتم ابوبکر و عمر کجا بودند؟ گفت: آنان نیز از کسانی بودند که از جنگ کناره گیری کردند. گفتم عثمان کجا بود؟ گفت: او پس از سه روز آمد! رسول خدا به او فرمود: عثمان خیلی دور رفتی! از ابن مسعود پرسیدم تو کجا بودی؟ گفت من هم جزء کسانی بودم که از جنگ کناره گیری کردم. گفتم پس چه کسی این مطلب را برای تو نقل کرد؟ گفت عاصم و سهل بن حنیف. گفتم استواری علی در این جا خیلی شگفت است. گفت اگر تو از آن در شگفتی بی شک فرشتگان نیز از آن در شگفت بودند، آیا نمی دانی که جبرئیل در آن روز در حالی که به آسمان می رفت می گفت: «لَا فِتْيَ إِلَّا عَلِيٌّ وَلَا سَيْفٌ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ».

به روایت واقدی<sup>۲۹۵/۱</sup> عمر همواره می گفت: خبر کشته شدن پیامبر که پخش شد من مانند بز کوهی از کوه بالا می رفتم! فخر رازی در تفسیر کبیر<sup>۶۱/۹</sup> گوید: سه روز پس از جنگ احد در حالی که پیامبر و علی مشغول شستشوی شمشیر و سلاح خود بودند، همسر عثمان نزد پیامبر آمد و سراغ وی را گرفت، علی گفت: «بدان که امروز عثمان روزگار را مفتضح کرد!» وقتی عمر و دو دوستش نزد رسول خدا<sup>۹۱</sup> آمدند به آنان فرمود: «شما از صحنه جنگ خیلی دور شدید!». واقدی<sup>۲۳۷/۱</sup> گوید: رسول خدا مردم را صدا می زد ولی احدی به پشت سر خود نگاه نمی کرد، همه در حال فرار بودند. به روایت ابن اسحاق<sup>۸۸/۳</sup> اولین کسی که آن حضرت را شناخت کعب بن مالک بود، او پیامبر را از چشم هایش شناخت که از زیر کلاه خود می درخشید. بلند فریاد برآورد: ای مسلمانان این پیامبر است! آن گاه گروهی از اصحاب باز گشتند. از این که در این جنگ از مهاجران فقط چهار نفر شهید شدند معلوم می شود که گویا انصار از بسیاری از مهاجران بهتر پایداری کردند به طوری که بار سنگین نبرد بیشتر بر دوش آنان بوده است و مهاجران در ترک میدان جنگ پیشگام بوده اند!

### پیمان بر کشتن پیامبر

در آن گیر و دار که اوضاع سپاه اسلام به وخامت گرایید و نظم و انسجام خود را به کلی از دست داد، به گفته واقدی<sup>۲۴۳/۱</sup> چهار نفر از اشرار خطرناک و شیاطین قریش، عبدالله بن شهاب زهری، عبدالله بن قَمِیْه لثی، عتبَة بن ابی وقاص و اُبی بن خَلَف که پیمان بسته بودند به هر نحوی شده رسول خدا را به قتل برسانند، با تمام توان حمله خود را آغاز کردند و ضربات سنگینی بر حضرت وارد نمودند. در همین جا بود که دندان پیامبر شکسته و صورت و لب هایش سخت مجروح و خون آلود گشت. امیرالمؤمنین و چند نفر دیگر حضرت را از تیررس دشمن دور ساخته و به کنار کوه بردند. هنگام عبور

پاهایش در یکی از چاله‌های سرپوشیده که به دستور ابوعامر فاسق در سر راه ایشان کنده بودند فرو رفت و زانوهایش مجروح شد. جراحات رسول خدا<sup>۹</sup> بسیار زیاد و طاقت‌فرسا بود به‌طوری که نماز ظهر را نشسته خواند. سلامت و حال عمومی حضرت بسیار نگران‌کننده و رقت‌بار بود. به روایت اعلام‌الوری<sup>۸۳/۱</sup> و سبیل‌الهدی<sup>۳۹/۷</sup> برخی اصحاب وقتی پیامبر را در این حال دیدند سخت متأثر شدند و از ایشان خواستند کفار را نفرین کند. به حضرت گفتند:

«أَفَلَا تَدْعُو عَلَيْهِمْ؟»

آیا آنان را نفرین نمی‌کنی؟

این ابر آسمان رحمت با یک دنیا بزرگواری و مهربانی و عطوفت در پاسخ فرمود:

«اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ».

بار خدایا قوم مرا هدایت کن، زیرا آنان نمی‌فهمند.

### رشادت امیرالمؤمنین

نقش امیرالمؤمنین<sup>۷</sup> در جنگ احد سرنوشت‌ساز و حیاتی بود. سپاه شرک تصمیم گرفته بود تا رسول خدا<sup>۹</sup> را به قتل نرساند به مکه بازنگردد.

علی بن ابراهیم قمی<sup>۱۱۶/۱</sup> می‌گوید: امیرالمؤمنین در روز احد نود زخم برداشت تا آن‌جا که شمشیرش شکست و از پیامبر درخواست شمشیر کرد. حضرت ذوالفقار خود را به وی داد. ابن‌ابی‌الحدید<sup>۲۵۰/۱۴</sup> گوید: هنگامی که عموم اصحاب پیامبر روز احد از نزد آن حضرت فرار کردند، دسته‌های لشکر مشرکان که متشکل از پهلوانان بزرگ بود پی در پی بر شخص رسول خدا حمله‌ور شدند و کار بسیار دشوار و بحرانی شد، یک دسته متشکل از پنجاه پهلوان قصد جان پیامبر را نمود. حضرت به امیرالمؤمنین فرمود: «ای علی این گروه را از من دور کن». او پیاده بر آن سواران حمله برد و بی‌پروا شمشیر زد تا شماری از آنان را کشت و بقیه را هم متفرق ساخت.

واقعی<sup>۲۵۶/۱</sup> گوید: علی<sup>۷</sup> فرمود: «هر آینه مرا در آن روز می‌دید، من به تنهایی با گروهی خشن برخورد کردم که عِکْرِمَةُ بن ابی‌جهل هم در میان آنان بود. با شمشیر به میان آنان رفتم. من شمشیر می‌زدم و آنان مرا احاطه کرده بودند تا آن‌که توانستم از میان ایشان بیرون بروم، سپس دوباره حمله کردم تا آن‌که به همان‌جا که آمده بودم باز گشتم و لکن مرگم به تأخیر افتاد». طبرسی در احتجاج<sup>۱۹۹/۱</sup> گوید: امیرالمؤمنین در احتجاجی که با اصحاب شورا داشت تصریح کرد که در جنگ احد همه مردم به جز آن حضرت از نزد رسول خدا<sup>۹</sup> رفتند. به روایت شیخ صدوق در خصال<sup>۵۶۰/۱</sup> علی<sup>۷</sup> در احتجاجی که با ابوبکر داشت چنین فرمود: «آیا در میان شما جز من کسی هست که در میدان مبارزه نه تن از بنی‌الداری را کشته باشد که هر کدام یکی پس از دیگری پرچم را به دست می‌گرفتند تا آن‌که صَوَّاب جُشَمی غلام آنان به میدان آمد، او می‌گفت به خدا سوگند در عوض سرورانم جز محمد کس دیگر را نخواهم کشت. گونه‌هایش برآمده و چشم‌هایش سرخ

شده بود، شما از او ترسیدید و کناره گرفتید. هنگامی که نزدیک آمد مانند گنبد پابر جایی بود، دو ضربت بین من و او رد و بدل شد و من او را دو نیم کردم».

به نقل ابن ابی الحدید ۵/۱۵۴ از بیست و هشت نفر کشته‌های جنگ احد دوازده نفر آنان را امیرالمؤمنین ۷ کشت. این نسبت به کل کشته‌ها همانند جنگ بدر است که نزدیک نصف آنان را علی بن ابی طالب کشت. آری، در جنگ احد تمام اهتمام امیرالمؤمنین بر حفظ جان پیامبر و راندن دشمنان از اطراف ایشان بود، برخلاف جنگ بدر که چندان خطری رسول خدا ۹ را تهدید نمی‌کرد و هدف اصلی وارد کردن ضربات سهمگین بر سپاه دشمن بود.

طبرسی در مجمع البیان ۲/۵۱۲ از امام باقر ۷ نقل می‌کند که فرمود: «علی ۷ در جنگ احد شصت زخم برداشت. پیامبر ام سُلیم و ام عطیه را دستور داد تا او را مداوا کنند. آنان گفتند ما هر جای او را درمان می‌کنیم جای دیگر سر باز می‌کند و لذا ما بر جان وی بیمناکیم! رسول خدا ۹ به اتفاق مسلمانان به عیادت علی ۷ رفت در حالی که او غرق در جراحت روی زمین افتاده بود. حضرت دست به زخم‌های وی می‌کشید و آن‌ها بهبود می‌یافت و می‌فرمود: همانا مردی که این چنین در راه خدا بلا ببیند بی‌شک تلاش خود را کرده و معذور است. علی ۷ گفت: سپاس خدا را که من فرار نکردم و پشت به جنگ ننمودم». سپس به نقل ابن طاووس در سَعْدُ السُّعُود ۱۲/۱ افزود: «اما افسوس که از فیض شهادت محروم شدم! پیامبر فرمود: آن را نیز ان شاءالله در پیش داری».

#### داماد شهید

حَنْظَلَه پسر ابوعامر فاسق با جمیله دختر عبدالله بن اُبی سرکرده منافقان ازدواج کرد. به روایت واقدی ۲۷۳/ عروسی او مصادف شد با شبی که فردای آن جنگ احد بود. حنظله یک شب برای انجام عروسی از رسول خدا ۹ اجازه گرفت. آن‌گاه صبح شنبه در حال جنابت به جبهه جنگ رفت. مشرکان که پراکنده شدند حنظله به ابوسفیان حمله برد و اسبش را پی کرد و او را نقش بر زمین ساخت. سپس خواست سرش را جدا سازد که او فریاد کشید: ای گروه قریش من ابوسفیان بن حرب هستم! عده‌ای صدای وی را می‌شنیدند ولی چون در حال فرار بودند اعتنایی نمی‌کردند تا آن‌که اَسْوَد بن شَعُوب او را شناخت و با نیزه به حنظله حمله برد و او را شهید کرد و ابوسفیان را نجات داد. پیامبر ۹ فرمود:

«إِنِّي رَأَيْتُ الْمَلَائِكَةَ تُغَسِّلُ حَنْظَلَةَ بْنَ أَبِي عَامِرٍ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ بِمَاءِ الْمُنْزَنِ فِي صِحَافِ الْفِضَةِ».

من فرشتگان را دیدم که حنظله بن ابی عامر را میان زمین و آسمان با آب باران در ظرف سیمین غسل می‌دادند. از این رو بود که حنظله به «غَسِيلُ الْمَلَائِكَةِ» معروف شد.

#### مثله کردن شهیدان

پس از پایان درگیری و فرو نشستن آتش جنگ، هند همسر ابوسفیان فرصت را مغتنم شمرد و به روایت ابن اسحاق ۹۶/۳ و واقدی ۱/۲۷۴ همراه دیگر زنان مشرک در بین کشتگان رفتند و یکایک آنان را مثله کردند! گوش و بینی

شهادت را بریدند و از آن‌ها گردن‌بند، دست‌بند، گوشواره و خلخال ساختند و خود را با آن‌ها زینت کردند. جز حنظله که پدرش ابوعامر در سپاه مشرکان بود و از آنان خواست که او را مثله نکنند تمامی شهدا مثله شدند. برخی جسد‌ها را تکه‌تکه کردند، مانند بدن عبدالله بن عمرو پدر جابر و عمرو بن جُمُوح به‌طوری که شناخت آنان ممکن نبود. از همه رقت‌بارتر پیکر مطهر حضرت حمزه سید الشهداء بود. وحشی به دستور هند شکم حمزه را پاره کرد و جگرش را درآورد تا هند آن را بخورد! این اعمال وحشتناک گرچه برای انسان سلیم‌النفس چندان‌آور و دهشت‌زاست ولی خونخواران مکه برای تشفی دل خود چنین جنایت هولناکی را مرتکب شدند. به روایت ابن اسحاق ۹۸/۳ هند در اشعار خود گفت:

شَقَّيْتُ مِنْ حَمْزَةٍ نَفْسِي بِأَحَدٍ      حَتَّى بَقَرْتُ بَطْنَهُ عَنِ الْكَبَدِ

دلم را در احد از دست حمزه خنک کردم، به طوری که شکمش را پاره کردم و جگرش را درآوردم!  
حمزه<sup>۷</sup> این شیر مرد دلاور و سردار بزرگ پیامبر که به «أَسَدُ اللَّهِ» و «أَسَدُ رَسُولِهِ» مشهور بود، پس از شهادت به لحاظ مقام و منزلت بزرگی که داشت و در بین شهیدان از همه برتر بود به لقب «سید الشهداء» نیز نائل گشت.

#### شیطنت ابوسفیان

ابوسفیان فرمانده کل سپاه شرک پس از آرامش جنگ موقعیت را برای شیطنت و ایجاد تزلزل در عقاید سپاه اسلام مناسب دید. طبری ۵۲۶/۲ گوید: به سپاهیان فرمان داد این شعار را سر دهند:

«أَعْلُ هُبَلٍ! أَعْلُ هُبَلٍ!».

سرفراز باش هبل! سرفراز باش هبل!

پیامبر<sup>۹</sup> با این که در وضعیت مناسبی به سر نمی‌برد با این حال از این امر خطیر غافل نماند، مسلمانان به فرمان آن حضرت در پاسخ ابوسفیان گفتند:

«اللَّهُ أَعْلَىٰ وَ أَجَلُّ! اللَّهُ أَعْلَىٰ وَ أَجَلُّ!».

خدا والاتر و برتر است! خدا والاتر و برتر است!

ابوسفیان شعار را تغییر داد و با یارانش فریاد زدند:

«أَلَا لَنَا الْعُزَّىٰ وَ لَا عُزَىٰ لَكُمْ! أَلَا لَنَا الْعُزَّىٰ وَ لَا عُزَىٰ لَكُمْ».

ما بت عزّی داریم و شما بت عزّی ندارید! ما بت عزّی داریم و شما بت عزّی ندارید!

مسلمانان به دستور پیامبر بانگ برآوردند:

«اللَّهُ مَوْلَانَا وَ لَا مَوْلَىٰ لَكُمْ، اللَّهُ مَوْلَانَا وَ لَا مَوْلَىٰ لَكُمْ».

خدا سرپرست ماست، ولی شما سرپرست ندارید! خدا سرپرست ماست، ولی شما سرپرست ندارید!

ابوسفیان فریاد زد: کشته‌های احد شما در مقابل کشته‌های بدر ما، مسلمانان به امر پیامبر در پاسخ او گفتند: هرگز! هرگز! کشته‌های ما در بهشت و کشتگان شما در جهنم‌اند. فرمانده سپاه کفر که خود را در جنگ اعتقادی و تبلیغی شکست خورده دید با گفتن وعده ما و شما سال آینده در سرزمین بدر و شنیدن جواب مثبت از سوی پیامبر میدان جنگ را ترک کرد. این نخستین گام عقب‌نشینی از سوی فرمانده سپاه شرک به شمار می‌آمد و اولین اعتراف ضمنی بود به این که به‌طور کامل به اهداف خود دست نیافته است.

### نگرانی مدینه و دفن شهدا

فرار برخی از مسلمانان به مدینه و شایعه قتل رسول خدا<sup>۹۱</sup> موجب نگرانی زنان در مدینه گردید، نزدیکی میدان جنگ به شهر باعث شد که چند تن از زنان برای اطلاع از سلامت حضرت و رساندن آب و غذا و مداوای مجروحان راهی احد شوند. حضرت زهرا<sup>۳</sup> دختر پیامبر نیز به احد آمد. خبر سلامت پیغمبر اکرم زنان را از نگرانی خارج ساخت. این زنان قهرمان با شنیدن خبر سلامت پیامبر کشته‌ها و مصائب خویش را فراموش کردند. *واقدي ۱/۲۶۵* گوید: در بین راه هند دختر عمرو بن حرام عمه جابر را دیدند که جنازه شوهر، پسر و برادرش را بر شتری بار کرده و عازم مدینه است. عایشه به او گفت پشت سرت چه خبر است؟ هند گفت: خیر است. رسول خدا تندرست و هر مصیبتی پس از آن ناچیز است، خداوند گروهی از مؤمنان را به شهادت برگرفت و کافران را بدون دسترسی به پیروزی دست خالی بازگرداند.

پس از آن که سپاه شرک راهی مکه شد مسلمانان اجساد مطهر شهدا را از میدان جنگ جمع‌آوری کردند. در تعداد شهدای احد اختلاف است، از شصت و پنج تا هشتاد و یک نفر نوشته‌اند. *ابن هشام ۳/۱۳۳* تعداد شهدا را هفتاد نفر گفته است. *واقدي ۱/۳۰۰* گوید: از مسلمانان هفتاد و چهار نفر شهید شدند، چهار نفر از مهاجران و سایر آنان از انصار بودند. به روایت *واقدي ۱/۲۸۹* رسول خدا<sup>۹۱</sup> فرمود: «عموم حمزه چه شد؟». حارث بن صمّه رفت از حمزه خبری بیاورد ولی دیر کرد، آن‌گاه علی<sup>۷</sup> رفت حمزه را کشته یافت و پیامبر را خبر کرد. رسول خدا بر بالین حمزه آمد. هنگامی که عموی خود را در آن وضعیت دید سخت متأثر شد و اشکش جاری گشت. سپس خطاب به حمزه فرمود:

«لَنْ أَصَابَ بِمِثْلِكَ أَبَدًا!».

هرگز به مصیبتی مانند مصیبت تو دچار نشدم.

و نیز فرمود:

«مَا وَقَفْتُ مَوْفًا قَطُّ أَغِيْظُ إِلَيَّ مِنْ هَذَا الْمَوْقِفِ!».

و هیچ‌گاه در چنین جایگاه که این قدر مرا خشمگین کند قرار نگرفته‌ام.

ابوقتاده چون اندوه شدید پیامبر را در مورد قتل حمزه و مثله کردن او دید خواست به قریش ناسزا بگوید اما حضرت او را منع کرد. ابوقتاده چندین بار خواست این کار را انجام دهد، پیامبر در مرتبه چهارم فرمود: «نزد خدا از تو حسابرسی

خواهم کرد!». حضرت بر جنازه شهیدان نماز خواند. آن گاه چند تن از شهدا را به مدینه آوردند و در بقیع و مکان‌های دیگر دفن کردند. رسول خدا از این کار جلوگیری کرد و به روایت سبیل الهی ۳۳۱/۴ فرمود:

«رُدُّوهُمْ وَادْفِنُوهُمْ حَيْثُ صُرُّوا».

باز گردانیدشان و در همان جا که کشته شدند دفنشان کنید.  
اما فقط شَمَّاس را به احد بازگردانند، چون دیگران دفن شده بودند. بقیه شهدا نیز در احد دفن شدند.

### بازگشت به مدینه

پیامبر چون از دفن شهدا فارغ گشت اسب خود را سوار شد و مسلمانان نیز همراه او سرزمین احد را ترک کردند و راهی مدینه شدند. واقعی ۲۴/۱ گوید: پیامبر وارد مدینه شد و به خانه خود رفت. غروب آفتاب بلال اذان گفت و ایشان با تکیه بر سعد بن معاذ و سعد بن عباد به مسجد آمد و نماز مغرب را گزارد. بعد از نماز مغرب نیز با تکیه بر آن دو به خانه بازگشت. در این حال مردم داخل مسجد آتش روشن کرده و مجروحان را درمان می کردند. آن گاه بلال اذان عشا را گفت و حضرت نماز را اقامه کرد. چون بیم آن می رفت که مشرکان بازگردند و شبانه به مدینه حمله کنند و در این بین جان رسول خدا<sup>۹</sup> از همه بیشتر در معرض خطر بود. از این رو بزرگان اوس و خزرج اطراف مسجد و خانه پیامبر را تا صبح محافظت می کردند.

### عقب‌نشینی مشرکان

با این که در جنگ احد برتری نظامی با سپاه شرک بود و آنان ضربه شکننده‌ای بر پیکر سپاه اسلام وارد ساختند، با این حال بدون آن که به هدف خود که نابودی پیامبر و مسلمانان بود برسند مدینه را به سوی مکه ترک کردند. این که چرا مشرکان مکه به اصطلاح خود کار رسول خدا<sup>۹</sup> را یکسره نکردند با آن که آمده بودند حضرت را بکشند و به گمان خود از دست او خلاص شوند، چند وجه به نظر می رسد. در درجه اول باید گفت مشیت الهی بر بقای وجود شریف پیامبر تعلق گرفته بود تا دین مقدس اسلام تثبیت گردد. در مرحله بعد شجاعت اعجاز گونه و جانبازی شگفت‌انگیز امیرالمؤمنین<sup>۷</sup> بود که مانع از رسیدن مشرکان به هدفشان شد. آنان هر چه در توان داشتند به کار گرفتند تا پیامبر را به قتل برسانند لیکن هر بار با دفاع سنگین و کوبنده فرزند قهرمان ابوطالب روبرو شدند.

واقعی ۲۹۹/۱ گوید: از عمرو عاص سؤال شد چگونه مشرکان در جنگ احد مسلمانان را رها کرده و رفتند؟ گفت: هنگامی که ما به آنان حمله کردیم و گروهی از ایشان را کشتیم آن‌ها از هر سو پراکنده شدند، بعد گروهی از آنان به مدینه بازگشته است. قریش با یکدیگر به مشورت پرداختند و گفتند پیروزی با ماست پس بهتر است به مکه بازگردیم، چرا که خبر رسیده که ابن اُبی با یک سوم مردم بازگشتند و گروهی از اوس و خزرج هم در جنگ شرکت نکرده‌اند.

لذا ما از حمله آنان در امان نیستیم در حالی که تعدادی مجروح نیز در بین ما هستند و اسبان ما نیز تیر خورده و لنگ شده‌اند. پس بدین لحاظ به‌سوی مکه بازگشتند.

طبرسی در مجمع البیان ۵۳۹/۲ می‌گوید: ابوسفیان و مشرکان هنگام بازگشت پشیمان شدند و گفتند بازگردیم و مسلمانان را نابود کنیم ولی خداوند وحشت در دل ایشان انداخت به طوری که از تصمیم خود منصرف شدند.

### جنگ احد از نگاه قرآن

واقدي ۳۱۹/۱ می‌نویسد: ام‌بکر دختر مسور بن مخرمه گوید پدرم به عبدالرحمن بن عوف گفت از جنگ احد برای ما بگو. گفت ای برادرزاده از آیه صد و بیستم سوره آل عمران بخوان گویا با ما همراه بودی. ابن‌اسحاق ۱۱۲/۳ گوید: شصت آیه از سوره آل عمران درباره جنگ احد نازل شده است. تعداد زیادی از آیات به صراحت درباره وقایع و حوادث احد است و پاره‌ای نیز اشاره کلی به آن دارد.

گویا برای مسلمانان این سؤال مطرح بوده که چرا خداوند آنان را در احد همانند بدر یاری نکرد؟ خداوند در پاسخ شروط امداد الهی را بیان می‌کند و می‌فرماید که اگر بردبار و پرهیزگار باشید خداوند شما را یاری می‌کند.

درباره شایعه قتل رسول خدا ۹ می‌فرماید: «همانا محمد پیامبر است که پیش از او نیز پیامبران دیگر آمده‌اند، آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما به آیین پیشین خود باز می‌گردید؟!» آن‌گاه به فرار مسلمانان اشاره می‌کند و می‌گوید: «به یاد بیاورید هنگامی را که در حال فرار از کوه بالا می‌رفتید و به احدی توجه نمی‌کردید و پیامبر شما را از پشت سر فرا می‌خواند». بعد می‌فرماید پس از آن که غم شما را فرا گرفت خداوند آرامش و امنیت بر شما فرو فرستاد. بعد راجع به فرار از جنگ که گناه کبیره است به حضرت دستور می‌دهد: «آنان را ببخش و برای‌شان آمرزش بخواه و در کارها با آنان مشورت کن». سپس به پیامبر می‌گوید: «مپندار آنان که در راه خدا کشته شده‌اند مرده‌اند، بلکه آنان زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند».

### ارزیابی جنگ احد

بی‌شک جنگ احد ضربه سختی بر پیکره اسلام و مسلمانان وارد ساخت به طوری که اکثر خانه‌های مدینه داغدار شدند و کمتر خانه‌ای یافت می‌شد که شهید یا مجروح نداده باشد. بیش از هفتاد تن کشته از سپاه هفتصد نفری اسلام یعنی بیش از یک‌دهم آن شهید و باقی نیز مجروح و زخمی شدند، حتی خود پیامبر سخت مجروح شده بود. منافقان و یهودیان نیز زبان به طعن گشوده و به روایت واقدي ۳۱۷/۱ گفتند محمد فقط خواستار پادشاهی است، هرگز هیچ پیغمبری چنین مصیبتی ندیده است. شکست مسلمانان از یک سو و سرزنش یهودیان و منافقان از دیگر سوی موجب دل‌شکستگی و افسردگی آنان شد. خداوند با فرستادن آیاتی افکار و عقاید آنان را بازسازی و روحیه‌شان را تقویت کرد

و به آنان فرمود: اگر شما در جنگ احد کشته و مجروح دادید آنان نیز در جنگ بدر کشته و مجروح و حتی اسیر دادند و ضمن دلداری و روحیه دادن از ایشان دلجویی کرد.

در ارزیابی جنگ احد در یک کلام می توان گفت مکه طبق قوانین نظامی آن روز حجاز و سنت های قبیله ای چندان برتری بر مدینه پیدا نکرد. مشرکان هفتاد نفر از مسلمانان را شهید کردند، مسلمانان نیز در جنگ بدر هفتاد نفر از آنان را کشته بودند، مسلمانان در جنگ بدر چهارده کشته دادند ولی قریش در جنگ احد بیست و هشت کشته داد. یعنی دو برابر مسلمانان کشته دادند. وانگهی مسلمانان در جنگ بدر هفتاد اسیر گرفتند ولی مشرکان در احد یک اسیر هم نگرفتند. پس باز هم برتری نظامی با مسلمانان بود. لذاست که ابوسفیان در احتجاجی که پس از پایان جنگ بارسول خدا داشت به طور ضمنی به عقیم ماندن اهداف خود اعتراف کرد و برای دستیابی به آن وعده حضور در بدر را داد. به لحاظ همین امور بین محققان اختلاف است که آیا مسلمانان در جنگ احد شکست خوردند یا نه؟ زیرا از این نظر که سپاه آنان از هم پاشید و پا به فرار گذاشتند شکست محسوب می شود. اما از این نظر که مکه چندان مزیتی بر مدینه پیدا نکرد و پیامبر و مسلمانان به حیات خود و حکومت نوپای شان ادامه دادند نمی توان گفت متحمل شکست شدند.

### خلاصه درس

**جنگ احد:** سران شرک برای جبران و اعاده حیثیت از دست رفته خود در جنگ بدر در صدد انتقام از مسلمانان برآمدند.

سپاه قریش پنجشنبه پنجم ماه شوال سال سوم هجرت به دامنه کوه احد رسید و در منطقه وطا فرود آمد. رسول خدا عبدالله بن ام مکتوم را به جانشینی خود در مدینه گذاشت و با سپاه اسلام به سوی احد حرکت کرد و نماز صبح را در احد گزارد. حضرت صفوف سپاهیان خود را آراست. کوه احد را پشت سر و مدینه را پیش روی و کوه عینین را در سمت چپ خود قرار داد. پنجاه نفر تیرانداز به فرماندهی عبدالله بن جُبیر بر فراز کوه عینین گمارد و با تأکید بسیار به او فرمود: «سواران دشمن را با تیراندازی از ما دفع کن تا از پشت سر به ما حمله نکنند، چه پیروز شویم و چه شکست بخوریم تو در جای خود استوار بمان». مشرکان نیز قوای خود را صف آرایی نمودند.

هنگامی که مسلمانان با خیال آسوده مشغول جمع آوری غنائم بودند خالد و عِکْرَمَه به مسلمانان حمله کردند. سپاه قریش دوباره سازمان یافت و مسلمانان را از پیش رو و پشت سر محاصره کرد. گویا وحشی در ابتدای از هم پاشیدن سپاه اسلام کمین کرد و از پشت سر نیزه ای به حضرت حمزه زد و او را به شهادت رساند. کشته شدن این سردار بزرگ در بی سامانی سپاه اسلام و شکست آن تأثیر زیادی داشت.

در گیر و دار درگیری های پیش آمده، جان پیامبر<sup>۹</sup> در خطر افتاد و در همین جا بود که دندان پیامبر شکسته و صورت و لب هایش سخت مجروح و خون آلود گشت. امیرالمؤمنین و چند نفر دیگر حضرت را از تیررس دشمن دور ساخته و به کنار کوه بردند.

نقش امیرالمؤمنین<sup>۷</sup> در جنگ احد در محافظت از جان رسول خدا<sup>۹</sup> سرنوشت ساز و حیاتی بود. همچنین دلاوری و از جان گذشتگی نسیبه دختر کعب معروف به ام عماره در دفاع از حضرت رسول در این نبرد ستودنی بود و این در حالی بود که بسیاری از اسم و رسم دارها از صحنه درگیری فرار کردند. از جمله وقایع زشت و دور از شأن انسان در این جنگ مثله کردن جنازه شهدا و از جمله حمزه سیدالشهداء به دست زنان قریش و از جمله هند جگرخوار بود. با این که در جنگ احد برتری نظامی با سپاه شرک بود و آنان ضربه شکننده‌ای بر پیکر سپاه اسلام وارد ساختند، با این حال بدون آن که به هدف خود که نابودی پیامبر و مسلمانان بود برسند مدینه را به سوی مکه ترک کردند.

### خود آزمایی

1. علت بروز جنگ احد را بیان کنید.
2. از نظر جغرافیایی میدان نبرد و منطقه درگیری جنگ احد را تشریح کنید.
3. نقش امیرالمؤمنین را در جنگ احد توضیح دهید.
4. «سیدالشهداء» لقب چه کسی بود؟
5. در چه جنگی مشرکان شهیدان را مثله کردند؟
6. کدام سوره از قرآن به جنگ احد پرداخته است؟
7. توضیح دهید در ارزیابی جنگ احد، چه نتیجه‌ای حاصل می‌شود؟

## غزوه حمراء الاسد . و غزوه دومة الجندل

### هدف های آموزشی

انتظار می رود با مطالعه این درس:

- با چگونگی غزوه حمراء الاسد و سریه ابوسلمه آشنا شویم.
- چگونگی حوادث رجیع و بئر معونه را بدانیم.
- علل وقوع جنگ بنی نضیر را بررسی کنیم.
- چگونگی وقایع جنگ بنی نضیر را بدانیم.
- بتوانیم نتایج جنگ بنی نضیر را توضیح دهیم.
- با نظر قرآن درباره جنگ بنی نضیر آشنا شویم.
- نظر قرآن را در باب شرب خمر بدانیم.
- ماجرای غزوات بدر الموعده، ذات الرقاع، و دومة الجندل را بدانیم.

در این درس به جنگ حمراء الاسد به عنوان دنباله و ادامه جنگ احد، سریه ابو سلمه، حوادث رجیع و بئر معونه، جنگ بنی نضیر، ماجرای تحریم خمر و نزول آیه چهل و سه سوره نساء، غزوات بدر الموعده، ذات الرقاع و دومة الجندل خواهیم پرداخت.

### غزوه حمراء الاسد

جنگ حمراء الاسد دنباله و ادامه جنگ احد به شمار می رود. رسول خدا ۹ غروب شنبه از جنگ احد به مدینه بازگشت. واقعه ۳۲۶/۱ گوید: شب هنگام که برای اقامه نماز عشا به مسجد رفت عبدالله بن عمرو مُزَنی آن حضرت را ملاقات نمود و گفت قریش را در منطقه مَلَل دیدم فرود آمده بودند و ابوسفیان و همراهانش می گفتند باز گردیم و بقیه مسلمانان را نابود کنیم ولی صفوان مخالف این کار بود. پیامبر پس از این گزارش تصمیم گرفت دشمن را تعقیب کند.

به روایت واقدي ۳۳۴/۱ رسول خدا صبح یکشنبه هشتم و یا به روایت ابن اسحاق ۱۰۷/۳ شانزدهم شوال پس از نماز به بلال دستور داد تا ندا دهد و مردم را به تعقیب دشمن فرا خواند و جز آنان که دیروز در جنگ احد حاضر بودند کس دیگری شرکت نکند. فقط جابر بن عبدالله انصاری که به سفارش پدرش به عنوان سرپرست خانواده در مدینه مانده و در احد شرکت نکرده بود با اجازه حضرت در حمراء الاسد شرکت کرد. این دستور گویا بدان لحاظ بود که اولاً توییخی باشد برای کسانی که از جنگ احد تخلف کرده‌اند و ثانیاً تقویت روحیه‌ای باشد برای سپاهی که دیروز شکست خورده بود.

پیامبر پرچم را به علی داد و ابن ام‌مکتوم را به جانشینی خود در مدینه گماشت. آن‌گاه پس از اقامه دو رکعت نماز سوار بر اسب خود شد و به تعقیب دشمن پرداخت. بیشتر افراد را مجروحانی تشکیل می‌دادند که دیروز در جنگ احد به شدت زخمی شده بودند و با مشکلات و درد و رنج فراوان روانه جنگ شدند. سه نفر در طلیعه سپاه برای ردیابی دشمن رفتند. دو نفر آنان سلیط و نعمان پسران سفیان در حمراء الاسد به دست دشمن گرفتار شده و به شهادت رسیدند. حضرت به آن منطقه که رسید هر دو را در یک قبر دفن کرد. سپاه اسلام تا حمراء الاسد که در حدود سه فرسنگی راه مدینه به مکه قرار داشت آمد و در آن‌جا توقف کرد. رسول خدا دستور داد تا سپاهیان روزها هیزم جمع کنند و شب‌ها هر کس جداگانه آن‌ها را آتش بزند. شب‌ها پانصد شعله آتش برافروخته می‌شد. آوازه این اردو و آتش در همه جا شایع شد و این خود یکی از عللی بود که خداوند با آن دشمن را منکوب کرد.

به روایت طبرسی ۸۶/۱ معبد بن ابی‌معبد خزاعی با رسول خدا ۹ ملاقات کرد و گفت: مصیبتی که بر شما رسید بر ما گران است، ما دوست داشتیم خداوند منزلت شما را فزونی می‌داد و این مصیبت برای دیگری اتفاق می‌افتاد. سپس از حضرت جدا شد و رفت و در منزل رَوْحا به ابوسفیان و همراهانش برخورد که درباره بازگشت به مدینه رایزنی می‌کردند. چون ابوسفیان معبد را دید پرسید چه خبر؟ گفت محمد و یارانش بر شما خشمگین و آتشی هستند، این علی بن ابی‌طالب است که پیشاپیش سپاه می‌آید! ابوسفیان بیمناک شد و فکر بازگشت به مدینه را از سر به در کرد. آن‌گاه مشرکان از ترس تعقیب مسلمانان شتابان گریختند. کلینی در کافی ۳۲۱/۸ از امام صادق<sup>۷</sup> روایت می‌کند که آنان تا مکه چنین احساس می‌کردند که سپاه محمد در تعقیبشان است.

### سریه ابوسلمه

شکست مسلمانان در جنگ احد موجب گستاخی طوایف اطراف مدینه شد و آنان تحرکاتی بر ضد مسلمانان آغاز کردند. طایفه بنی‌اسد در حدود سی و پنج فرسنگی مدینه در منطقه قَطَن زندگی می‌کردند، آنان به تصور این که مدینه دیگر پس از شکست از قریش چندان قدرت تدافعی ندارد، سه ماه پس از جنگ احد تصمیم گرفتند تا اطراف مدینه بیایند و اموال و حشم مسلمانان را غارت کنند. واقدي ۳۴۰/۱ گوید: سَلَمَه و طَلِیحَه پسران خُوَیْلِد سیصد تن از طایفه بنی‌اسد را بسیج

نموده و آماده حمله به مدینه شدند. مردی از قبیله طّی که در همان ناحیه می‌زیست به دیدار یکی از اقوام خود به مدینه آمد و خبر حمله بنی‌اسد را به رسول خدا<sup>۷</sup> رساند. حضرت در محرم سال چهارم هجرت پسرعمه خود ابوسلمه را که در احد زخمی شده و تا اندازه‌ای بهبود یافته بود با صد و پنجاه تن مهاجر و انصار به‌سوی آنان گسیل داشت. ابوسلمه با راهنمایی همان مرد طایبی به مدت چهار روز از بیراهه خود را به منطقه قَطَن در نزدیکی یکی از چاه‌های بنی‌اسد رساند. آن‌گاه ضمن درگیری مختصری مقداری غنیمت و چند اسیر گرفت و به مدینه بازگشت. ابوسلمه پس از چندی جراحت زخمش عود کرد و به شهادت رسید.

حرکت دیگر مربوط به سفیان بن خالد هُذَلّی بود که در غُرّنه نیرو جمع می‌کرد و قصد تجاوز به مدینه داشت، پیامبر با اعزام عبدالله بن انیس او را سرکوب کرد.

### حادثه رجیع

علت حادثه رَجِیع را دو گونه نقل کرده‌اند؛ یکی روایت اولِ واقدي ۳۵۴/۱ که از عروۃ بن زبیر است، عروه می‌گوید: پیامبر در سال چهارم هجرت گروهی از یاران خود را برای کسب خبر به‌سوی مکه فرستاد. آنان تا رجیع که نام چاه آبی از قبیله هُذَلّی در حدود دوازده فرسنگی مدینه بود رفتند، در آن‌جا گروهی از بنی‌لُحْیان متعرض آنان شدند. اما مشهور بنابه نقل ابن اسحاق ۱۷۸/۳ و واقدي ۳۵۴/۱ گفته‌اند: چون سفیان بن خالد هُذَلّی به دست عبدالله بن انیس کشته شد، قبیله بنی‌لُحْیان از قبیله‌های عَضَل و قاره خواستند نزد پیامبر بروند و به بهانه اسلام آوردن درخواست مَبْلَغ دینی کنند، آن‌گاه گروهی از آنان را به انتقام سفیان بکشند و تعدادی را نیز تسلیم قریش کرده جایزه بگیرند.

مؤید این روایت اشعار حسان است که بارها در آن به غدر و خیانت طایفه هذیل تصریح کرده است. هفت تن که تظاهر به اسلام می‌کردند حضور پیامبر رسیدند و گفتند: دین اسلام در بین قبایل ما آشکار شده، چند نفر از یارانت را بفرست تا قرآن و احکام اسلام را به ما بیاموزند. حضرت شش یا هفت نفر از بزرگان اصحاب را همراهشان روانه کرد. آنان تا کنار آبگاه رجیع آمدند، در آن‌جا عَضَل و قاره پیمان شکستند و از قبیله هذیل برای کشتن آنان کمک خواستند و همگی با شمشیرهای کشیده برایشان تاختند. مَبْلَغان اسلام به ناچار دست به شمشیر برده و به دفاع از خود پرداختند. هذلیان گفتند: ما با شما جنگ نداریم، عهد می‌کنیم که شما را نکشیم ما می‌خواهیم شما را تسلیم قریش کنیم و جایزه بگیریم. خُبیب بن عدی، زید بن دُثَنه و عبدالله بن طارق تسلیم شدند. اما مَرثَد بن ابی مَرثَد، خالد بن بُکیر و عاصم بن ثابت گفتند: به خدا قسم ما عهد و پیمان مشرک را نمی‌پذیریم و به جنگ پرداختند و هر سه شهید شدند.

مردان هُذَلّی همراه سه نفر اسیر مسلمان راهی مکه شدند. عبدالله بن طارق نیز در بین راه در مر الظَّهْران بر آنان شورید و شهید شد. خُبیب و زید را به مکه بردند و در مقابل دو اسیر هُذَلّی که در مکه بودند فروختند. ماه‌های حرام که گذشت خُبیب و زید را در یک روز برای اعدام به تَنْعِیم در خارج از منطقه حرم آوردند و هر دو را کشتند.

### حادثه بئر معونه

به روایت ابن اسحاق ۱۹۳/۳ در ماه صفر چهار ماه پس از جنگ احد در سال چهارم هجرت ابوبرا عامر بن مالک عامری کلابی معروف به مُلَاعِبِ الْأَسْنَةِ با هدایایی نزد رسول خدا آمد، چون مشرک بود حضرت هدیه او را نپذیرفت، آن گاه اسلام را به او عرضه کرد. ابوبرا نه اسلام آورد و نه آن را رد کرد. گفت ای محمد همانا من آیین تو را کاری نیکو و شریف می بینم، اگر مردانی از اصحاب خویش را برای دعوت مردم نجد بفرستی امیدوارم که اجابت کنند. حضرت فرمود: «من از اهل نجد بر یاران خود بیمناکم».

ابوبرا گفت: بیم نداشته باش من آنان را پناه می دهم. سپس رسول خدا ۹ چهل تن و یا به قولی هفتاد تن از یاران جوان خود را که عموماً از انصار و قاری قرآن بودند به فرماندهی منذر بن عمرو همراه نامه ای به سوی بنی عامر گسیل داشت. مبلغان اسلام آمدند تا به بئر معونه که چاه آبی بود از آب های بنی سلیم و بین سرزمین بنی عامر و بنی سلیم واقع شده بود رسیدند. در آن جا توقف کردند و چهارپایان خود را برای چرا رها کردند. آن گاه حرام بن ملحان را همراه چند تن از بنی عامر با نامه پیامبر نزد عامر بن طفیل که از بزرگان بنی عامر بود فرستادند. او بدون آن که نامه حضرت را بخواند حرام بن ملحان را کشت و از بنی عامر برای کشتن اصحاب رسول خدا کمک خواست. چون ابوبرا قبلاً به منطقه نجد رفته بود و مردم از پناه دادن او مطلع بودند، تقاضای عامر را رد کردند. او از دیگر قبایل کمک گرفت و مسلمانان را شهید کرد. عمرو بن أمیه ضمری که از این حادثه جان سالم به در برد راهی مدینه شد و در بین راه به دو نفر از بنی عامر برخورد و بدون اطلاع از پیمان رسول خدا با بنی عامر آن دو تن را سر برید. چون به مدینه رسید حضرت فرمود: «دو مردی را کشته ای که باید دیه آنان را پردازم». سپس فرمود: «این کار ابوبرا است، من این کار را نمی خواستم و از آن بیمناک بودم».

واقدي ۳۴۹/۱ گوید: خبر شهدای رجیع و بئر معونه در یک شب به رسول خدا رسید و حضرت بسیار آزرده خاطر گردید. ابوبرا از این حادثه و این که برادرزاده اش عامر بن طفیل پناه او را نادیده گرفت و خیانت کرد متأثر شد و درصدد جبران برآمد و پسر خود ربیع و برادرزاده اش کبید را با هدیه ای برای نوعی عذرخواهی نزد پیامبر فرستاد. حضرت باز هم هدیه او را نپذیرفت.

تذکر دو نکته در این جا مناسب است؛ یکی این که مؤلف سیرة المصطفی ۴۴۳ در بی گناهی ابوبرا تشکیک کرده و می گوید ابوبرا در بین قبیل خود رهبری مطاع بود و عرب هم پناه را معتبر می دانست و به آن اهتمام ویژه ای می ورزید و فرض این است که ابوبرا به یاران پیامبر پناه داده بود. و انگهی ابوبرا با پیمان شکنان برخورد و اعتراض و خونخواهی نکرد. در پاسخ این اشکال می توان گفت شاید ابوبرا در ادای مسئولیت خود کوتاهی کرده باشد ولی تعمد و خیانتی در کار نبوده است. از ملاقاتی هم که فرزند او پس از وقوع حادثه با رسول خدا ۹ داشته بیش از این استفاده نمی شود. واقدي ۳۵۰/۱ می نویسد: بعدها که ابوبرا بیمار شد و از پیامبر طلب شفا کرد حضرت عسلی را متبرک کرد و برای او فرستاد.

نکته دوم این که برخی از محققان معاصر در بسیاری از جزئیات این دو حادثه تشکیک و تردید کرده‌اند و عمده دلایل آنان اختلاف زیاد بین روایات و بعضاً تناقضات آنهاست. روشن است که اگر بر اثر اختلاف نقل‌ها و یا تناقض بدوی آنها در وقایع تاریخی تشکیک و انکار شود اکثر حوادث تاریخی قابل اثبات نیست.

### جنگ بنی‌نضیر

تاریخ جنگ بنی‌نضیر را عروۀ بن زبیر هفت ماه پس از جنگ احد دانسته ولی به نقل مشهور هفتم ربیع الاول سال چهارم هجرت بوده است. طوایف سه‌گانه یهود بنی‌قینقاع، بنی‌نضیر و بنی‌قریظه در شمال شرقی منطقه قبا سکونت داشتند و بنی‌نضیر در دهکده‌ای به نام زهره زندگی می‌کردند. گویند پس از واقعه بئر معونه پیامبر برای کمک در پرداخت خونهای دو مرد عامری که به دست عمرو بن أمیه کشته شدند نزد بنی‌نضیر رفت. طبری در اعلام الوری ۸۸/ گفته رفتن حضرت برای گرفتن وام و برخی نیز گفته‌اند برای سؤال از چگونگی دیه بوده است، زیرا بنی‌نضیر از هم‌پیمانان بنی‌عامر بودند و از قوانین و مقررات دیه آنان اطلاع داشتند. البته برخی هم احتمال داده‌اند این ظاهر قضیه بوده و حضرت درواقع می‌خواسته از اهداف و نیت آنان مطلع گردد، چرا که پس از جنگ احد منافقان و یهود بر پیامبر و مسلمانان جرأت یافتند و درصدد توطئه و ضربه زدن برآمدند. بعضی هم توطئه قتل رسول خدا را در اثناء یک مناظره علمی علت جنگ بنی‌نضیر دانسته‌اند.

مؤلف سبیل الهمدی ۴/۵۱ گوید: کفار قریش قبل از جنگ بدر به سردهسته منافقان عبدالله بن ابی و بت‌پرستان مدینه نامه نوشتند که شما محمد را پناه دادید، حال یا او را اخراج کنید و یا ما عرب را بر سر شما می‌ریزیم ولی آنان نتوانستند کاری کنند. پس از جنگ بدر به یهودیان نامه نوشتند و گفتند شما دارای سلاح و قلعه‌های مستحکم هستید، پس یا با محمد بجنگید و یا ما چنین و چنان خواهیم کرد. یهود بنی‌نضیر تصمیم به قتل پیامبر گرفتند که توطئه‌شان برملا شد و رسول خدا ۹۱ به جنگ آنان رفت.

به هر حال پیامبر همراه کمتر از ده نفر از اصحاب راهی قلعه بنی‌نضیر شد و در کنار دیوار خانه یکی از آنان نشست و راجع به کمک در پرداخت خونهای بنی‌عامر گفتگو کرد. یهودیان گفتند: ای ابوالقاسم هر چه دوست داشته باشی انجام می‌دهیم. چطور شده به دیدار ما آمده‌ای؟! بنشین تا از شما پذیرایی کنیم. آن‌گاه عده‌ای از آنان خلوت کرده و در باب کشتن پیامبر رایزنی کردند. حیی بن اخطب گفت: ای یهودیان از بالای بام سنگی بر سرش بیفکنید و او را بکشید! کاری که یک روز باید انجام بدهید هم اکنون تماشا کنید. سلام بن مشکم آنان را از این کار نهی کرد ولی نپذیرفتند. عمرو بن جحاش سنگ آسیایی را آماده کرد و می‌خواست آن را بر سر پیامبر بیندازد که جبرئیل او را از توطئه آنان آگاه ساخت. حضرت به سرعت برخاست و چنین وانمود کرد که برای کاری می‌رود و یکسره آهنگ مدینه کرد و به روایت تاریخ الحمیس ۱/۶۰ علی ۷ را طلبید و فرمود: «از جای خود تکان نخور و هر کس از اصحاب در باره من سؤال کرد بگو به مدینه رفت». آن‌گاه امیرالمؤمنین و یاران پیامبر مقداری منتظر نشستند، وقتی از مراجعت

حضرت مایوس شدند برخاستند بروند. حُیی بن اخطب گفت: ابوالقاسم عجله کرد حال آن که ما قصد داشتیم خواسته او را برآورده سازیم و از ایشان پذیرایی کنیم.

### نصیحت ابن صوريا

واقدي ۳۶۵/۱ گوید: پس از آن که رسول خدا<sup>۹</sup> به مدینه رفت کنانه بن صوريا به یهودیان گفت: به تورات سوگند محمد از خیانت شما با خبر شد. به خدا قسم همانا او فرستاده خدا و خاتم انبیاست، عین اوصاف او در کتاب ما موجود است. من دو پیشنهاد دارم؛ نخست این که اسلام بیاورید تا اموال و اولادتان در امان باشد و از سرزمین خود هم خارج نشوید. گفتند ما تورات و عهد موسی را رها نمی کنیم. گفت پس در این صورت محمد برای شما پیام می فرستد که از سرزمین من خارج شوید این نصیحت را بپذیرید که جان و مال شما در امان است. گفتند این پیشنهاد را می پذیریم. پیامبر<sup>۹</sup> به مدینه آمد و محمد بن مسلمه را که با یهود بنی نضیر هم پیمان بود به سوی آنان فرستاد تا بگوید که در مدت ده روز از مدینه بیرون بروند. یهودیان چند روزی توقف کردند و در این بین آماده رفتن بودند و تعدادی شتر نیز از قبیله اشجع کرایه کردند.

### کارشکنی منافقان

عبدالله بن اُبی برای یهودیان پیام فرستاد که از خانه های خود خارج نشوید و در قلعه هایتان بمانید. من دو هزار نفر از اقوام خود و دیگر عرب دارم که با شما داخل قلعه ها می جنگند و تا آخرین نفر ایستادگی خواهند کرد و یهودیان بنی قریظه نیز شما را یاری خواهند نمود. دیاربکری در تاریخ الخمیس ۴۶۲/۱ گوید: در این هنگام یهودیان گرد هم آمده و توطئه خطرناکی را طراحی کرده و گفتند پیامبر را به عنوان مناظره و گفتگو فرا می خوانیم و غافلگیرانه او را به قتل می رسانیم.

سپس از حضرت خواستند همراه سی نفر از یارانش بیاید و آنان نیز سی نفر از احبار و علمای یهود را بفرستند، این دو گروه بروند در مکانی که مسافت آن نسبت به محل هر دو مساوی باشد بنشینند و درباره اسلام گفتگو کنند. اگر علما و احبار یهود پیامبر را تصدیق کردند تمامی یهود بنی نضیر به او ایمان بیاورند، حضرت پذیرفت.

سپس یهودیان با خود گفتند چگونه ما می توانیم به او دسترسی پیدا کنیم و حال آن که سی نفر پیش مرگ همراه اوست. از این رو به رسول خدا گفتند در بین شصت نفر جمعیت امکان تفهیم و تفاهم وجود ندارد بهتر است شما سه نفر از اصحاب خود را همراه بیاورید و از علمای ما نیز سه نفر بیایند. حضرت این پیشنهاد را نیز پذیرفت. آن گاه سه نفر عالم یهود خنجر همراه خود پنهان کردند تا به طور ناگهانی رسول خدا<sup>۹</sup> را به قتل برسانند. یکی از زنان خیرخواه بنی نضیر برادر خود را که مسلمان شده و در جرگه انصار بود از توطئه یهود مطلع ساخت و او نیز سریعاً مطلب را به آگاهی رسول

خدا ۹ رساند و ایشان از رفتن به مناظره خودداری کرد و به مدینه بازگشت. نکته قابل تأمل این که رسول خدا برای هدایت یهود راضی بود هر شرطی را بپذیرد ولی آنان خود گمراهی و تباهی را انتخاب کردند.

بیهقی در *دلائل النبوة* ۱۷۹/۳ و صالحی شامی در *سبل الهدی* ۴/۵۱ نیز این مطلب را نقل کرده‌اند جز آن که گفته‌اند این کار به تحریک قریش انجام شد و هم‌چنان که گذشت علت جنگ بنی‌نضیر نیز بنابر قولی این مسأله بوده است. گویا کعب بن مالک در شعر خود به این مطلب اشاره دارد در آن جا که به روایت ابن اسحاق ۳/۲۰۹ می‌گوید:

لَقَدْ خَزَيْتُ بِغَدْرِتِهَا الْحُبُورُ      كَذَلِكَ الدَّهْرُ ذُو صَرْفٍ يَدُورُ

احبار یهود با خیانتی که کردند مسلماً خوار شدند. روزگار این‌گونه پستی و بلندی دارد. واقدي ۱/۳۶۹ گوید: عبدالله بن اُبی نزد کعب بن اسد رئیس بنی‌قریظه فرستاد و درخواست کمک کرد ولی او گفت: *تحت حتمی یسک نف* ————— راز بنی‌قریظه پیمان‌شکنی نمی‌کند. عبدالله پیوسته حُیی بن اخطب را به مقاومت و جنگ تشویق می‌کرد تا آن‌که حُیی برادر خود جُدی ابن اخطب را نزد پیامبر فرستاد و گفت به او بگو که ما خانه و اموال خود را ترک نمی‌کنیم، هر کاری می‌خواهی بکن! آن حضرت میان اصحاب نشسته بود چون این خبر را شنید تکبیر گفت! مسلمانان نیز تکبیر گفتند.

آن‌گاه دستور بسیج داد مسلمانان بی‌درنگ آماده شدند، پرچم را به دست علی داد و همراه سپاه اسلام به سوی بنی‌نضیر حرکت کرد و نماز عصر را در منطقه بنی‌نضیر گزارد. یهودیان آن روز را تا شب به سوی مسلمانان تیراندازی و سنگ‌پرانی کردند. بقیه اصحاب نیز که به واسطه کارهای خود تأخیر کرده بودند تا وقت نماز عشا خود را به اردوگاه رساندند. پیامبر نماز عشا را خواند آن‌گاه علی بن ابی‌طالب را به فرماندهی لشکر منصوب کرد و خود با چند نفر از اصحاب به خانه بازگشت. صبح پس از اقامه نماز ابن ام‌مکتوم را به جانشینی خود گماشت و به سوی بنی‌نضیر رفت. یک خیمه چوبی که بر روی آن چرم و پارچه مویین کشیده بودند و سعد بن عبادہ آن را فرستاده بود برای رسول خدا برپا کردند. یکی از یهودیان به نام غَزُوک که بی‌باک و شجاع و تیرانداز ماهری بود تیری انداخت که به خیمه پیامبر اصابت کرد. حضرت دستور داد خیمه‌اش را از تیررس دشمن دور کردند. یهودیان آن روز را به شب بردند ولی از کمک عبدالله بن اُبی خبری نشد.

### شجاعت امیرالمؤمنین

به روایت واقدي ۱/۳۷۲ و شیخ مفید ۹/۴ در یکی از شب‌ها هنگام عشا علی ۷ حضور نداشت مردم گفتند: یا رسول الله ما علی را نمی‌بینیم؟ فرمود: «به او کاری نداشته باشید، همانا او در پی برخی از کارهای شماست». چیزی نگذشت او با سر غَزُوک آمد، سر را مقابل پیامبر گذاشت و گفت: «ای رسول خدا! من در کمین این مرد پلید بودم دیدم مرد شجاعی

است. با خود گفتم ممکن است جرأت پیدا کند و شبانه بر ما شبیخون بزند. او در حالی که شمشیر برهنه داشت همراه تنی چند از یهودیان پیش می‌آمد. من بر وی سخت حمله کردم و او را کشتم. یارانش گریختند ولی در همین نزدیکی هستند، اگر چند نفری با من بفرستی امیدوارم بر آنان دست یابم. پیامبر ابوذرّجانه و سهل بن حنیف و ده نفر دیگر را همراه آن حضرت فرستاد. ایشان دشمن را تعقیب کرده و پیش از آن که به قلعه‌های‌شان برسند کشتند و سرهای آنان را آوردند و در چاه‌های بنی خَطْمَه انداختند.

### تسلیم شدن بنی نضیر

چون محاصره طول کشید و یهودیان تسلیم نمی‌شدند رسول خدا برای جلوگیری از خونریزی دستور داد نخل‌های آنان را قطع کنند. **واقدي ۳۷۳/۱** گوید: تعدادی از نخل‌ها که قطع شد زنان گریان‌ها را چاک دادند و بر سر و صورت خود زدند و صدای شیون و زاری آنان بلند شد. حُی بن اخطب کسی را نزد رسول خدا<sup>۹</sup> فرستاد و گفت: ای محمد تو خود از تباهی نهی می‌کردی، حال چرا نخل‌ها را قطع می‌کنی؟ ما آن‌چه را که قبلاً خواستی می‌پذیریم و از سرزمین تو بیرون می‌رویم. پیامبر<sup>۹</sup> فرمود: «امروز دیگر آن را نمی‌پذیریم مگر به این شرط که از اموالتان فقط به اندازه یک بار شتر آن هم بدون اسلحه همراه خود ببرید».

وقتی اخراج یهودیان قطعی شد آنان تا توانستند از اموال منقول همراه خود برداشته و خانه‌های‌شان را نیز تخریب کردند تا به دست مسلمانان نیفتد. پیامبر آنان را پس از پانزده روز محاصره، از مدینه اخراج کرد. بعضی از یهودیان رهسپار خیبر شدند، برخی هم به اَدْرِعَات شام رفتند. هنگام ترک مدینه صف کشیده و بر ششصد شتر سوار شدند و از وسط بازار مدینه عبور کردند. **ابن اسحاق ۲۰۲/۳** گوید: از طایفه بنی نضیر فقط دو مرد به نام یامین بن عُمیر و ابوسعید بن وَهَب در زمان محاصره شبانه از قلعه خارج شدند و اسلام آوردند و اموال خود را حفظ کردند.

### تقسیم غنائم

یهودیان بنی نضیر کشاورز بودند و بیشتر اموال آنان نخلستان و زمین‌های زراعی بود و چون اموالشان بدون جنگ و درگیری به دست آمده بود فِیء و از خالصه رسول خدا<sup>۹</sup> به حساب می‌آمد و متعلق به خود آن حضرت بود. **واقدي ۳۷۹/۱** گوید: پیامبر ثابت بن قیس بن شَمَّاس را خواست و دستور داد همه انصار را جمع کند. هنگامی که همه جمع شدند برای آنان سخن گفت، سپس از محبت‌های ایشان به مهاجران و این که ایثار کرده و مهاجران را بر خود ترجیح داده و آنان را در منازل خویش سکونت داده‌اند یاد کرد. آن‌گاه خطاب به انصار فرمود: «اگر دوست داشته باشید آن‌چه را خداوند از بنی نضیر بر من غنیمت داده میان شما و مهاجران تقسیم کنم و مهاجران هم چنان در خانه‌های شما باشند و از اموال شما استفاده کنند و اگر دوست داشته باشید به مهاجران بدهم و آن‌ها از خانه‌های شما بیرون بروند». سعد بن عباد و سعد بن

معاذ گفتند ای رسول خدا بین مهاجران تقسیم کن و آنان هم چنان در خانه‌های ما بمانند. همه انصار گفتند: با این پیشنهاد موافقیم و می‌پذیریم. حضرت فرمود:

«اللَّهُمَّ ارْحَمْ الْأَنْصَارَ وَ أَبْنَاءَ الْأَنْصَارِ».

خدایا انصار و فرزندان انصار را رحمت فرما.

آن‌گاه قسمتی از اموال آنان را بین مهاجران تقسیم کرد و به انصار جز دو نفر، سهل بن حنیف و ابودجانه انصاری که نیازمند بودند به کس دیگر چیزی نداد. از همین زمان به بعد مهاجران کم‌کم از منازل انصار بیرون رفتند و زندگی مستقل تشکیل دادند.

نکته قابل تذکر این است که در غزوة بنی قینقاع هم اموال آنان بدون جنگ و درگیری به دست آمد، با این حال آن‌جا گفته نشد که از خالصه رسول خداست. حلبی ۲/۲۶۸ اشاره‌ای به این مطلب دارد. البته ممکن است این حکم در جنگ بنی نضیر تشریع شده و پیش از آن نبوده است. برخی از محققان گفته‌اند علت این که اموال بنی نضیر اختصاص به رسول خدا پیدا کرد این بود که قلعه بنی نضیر به دست امیرالمؤمنین فتح شد و درحقیقت او به تنهایی این جنگ را به پیروزی رساند. بعضی از پژوهشگران معتقدند این اختلاف نشأت گرفته از حکم حکومتی پیامبر بوده است.

#### نتایج جنگ بنی نضیر

جنگ بنی نضیر دومین درگیری مسلمانان با یهود بود. اخراج بنی نضیر با توجه به قدرتی که در مدینه داشتند ضربه شکننده‌ای به یهودیان وارد آورد و برای منافقان و مشرکان نیز شکست غیر مستقیم به حساب می‌آمد، زیرا که آنان امید زیادی به یهودیان داشتند. نوشته‌اند منافقان به شدت ناراحت و غمگین شدند. به نقل ابن اسحاق ۳/۲۰۵ ابن لقیم عیسی گوید:

فَمَنْ مَبْلَغَ عَنِّي قَرِيشًا رسالةً فَهَلْ بَعْدَهُم فِي الْمَجْدِ مِنْ مُتَكْرَمٍ

کیست که از سوی من به قریش پیام ببرد که آیا پس از بنی نضیر در شرافت و بزرگی جایگاهی برای شما مانده است؟! اخراج بنی نضیر حتی برای برخی از مسلمانان هم پیمان آنان نیز خوشایند نبود تا آن‌جا که افرادی چون حسان بن ثابت از رفتن آنان تأسف خوردند. در مقابل برای مسلمانان پیروزی آشکاری بود و تا اندازه زیادی شکست جنگ احد را جبران کرد و خطر بالقوه بزرگی را از بین برد و امنیت مدینه را تا حد زیادی تأمین کرد.

در هیچ یک از منابع سیره و تاریخ اسلام تعداد یهودیان بنی نضیر ذکر نگردیده است. در تفسیر قمی ۱/۱۶۸ آمده است: یهودیان بنی نضیر هزار نفر بودند که گویا با توجه به این که به قول واقدی ۱/۳۷۴ هنگام رفتن ششصد شتر آنان را حمل می‌کرده و طبق روایت تاریخ الخميس ۱/۴۶۲ از ابن عباس که هر سه خانوار یک شتر داشتند آنان دویست خانوار

بوده‌اند که میانگین جمعیت آن تقریباً هزار نفر می‌شود و اگر روایت دیگر تاریخ الخمیس ۶۲/۱ که می‌گوید به هر سه نفر یک شتر تعلق داشت صحیح باشد می‌توان گفت تعداد آنان نزدیک به دو هزار نفر بوده است.

### جنگ بنی‌نضیر از نظر قرآن

بیشتر آیات سوره حشر درباره جنگ بنی‌نضیر نازل شده تا آن‌جا که ابن عباس این سوره را سوره بنی‌نضیر می‌نامید. در صدر سوره آمده است: «اوست کسی که کافران اهل کتاب را در نخستین برخورد با مسلمانان از خانه‌هایشان بیرون راند، شما گمان نمی‌کردید که آنان بیرون روند. خودشان می‌پنداشتند که دژهایشان آنان را از عذاب الهی در امان نگه می‌دارد. خداوند در دل‌هایشان هراس افکند به گونه‌ای که خانه‌های خود را با دست خویش و با دست مؤمنان ویران می‌کردند». چون قطع درختان نخل در اذهان برخی شبهه ایجاد کرده بود خداوند این کار را تأیید کرد و فرمود: «هر درخت نخلی را که قطع کردید یا آن را به حال خود وانهادید به اذن خدا بود تا فاسقان را خوار گردانند». آن‌گاه به توضیح فیء و غنایم می‌پردازد. در قرآن به علت جنگ بنی‌نضیر اشاره نشده است.

### تحریم خمر

به روایت تاریخ الخمیس ۲۶/۲ گروهی از صحابه خدمت پیامبر رسیدند و عرض کردند یا رسول الله<sup>۹</sup> نظر خود را در مورد شراب بیان فرما، چرا که شراب عقل را زائل و مال را نابود می‌کند. در پاسخ آنان آیه دویست و نوزده بقره نازل شد:

(يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَّفْعِهِمَا).

از تو درباره شراب و قمار می‌پرسند بگو در آن‌ها گناهی بزرگ و سودهایی نیز برای مردم است ولی گناه آن‌ها از سودشان بیشتر است.

بعدها گروهی در میهمانی عبدالرحمن بن عوف شراب نوشیده و مست شدند، سپس برخی مشغول نماز گردیدند و یکی از آنان سوره کافرون را در نماز خود این‌گونه خواند: «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ أَعْبُدُوا مَا تَعْبُدُونَ». پس از این واقعه آیه چهل و سه نساء فرود آمد:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنتُمْ سُكَارَى).

ای کسانی که ایمان آورده‌اید در حال مستی گرد نماز نروید.

پس از این ماجرا شرابخواری خیلی کم شد تا آن‌که گروهی از انصار همراه سعد بن ابی‌وقاص در جلسه‌ای شراب نوشیدند و در حال مستی به تفاخر پرداختند. سعد شعری در هجای انصار خواند و کار به درگیری کشید، پس از آن شکایت نزد رسول خدا بردند. آن‌گاه آیه نود مائده نازل شد:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنصَابُ وَالْأَزْلَامُ رَجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ).

ای کسانی که ایمان آورده‌اید شراب و قمار و بت‌ها و تیرهای قرعه پلیدند و از کار شیطان‌اند، پس از آن‌ها دوری گزینید.

در تاریخ تحریم نهایی خمر اختلاف زیاد است، مشهور آن است که تحریم نهایی خمر هم‌زمان با جنگ بنی‌نضیر بوده است. از آن‌جا که شرابخواری در بین عرب‌ها رایج و نفع تجاری آن نیز زیاد بود تحریم دفعی آن بر آنان سخت و دشوار می‌نمود، به این لحاظ حرمت آن به تدریج تشریع شد. هر چند از گزارش ابن‌اسحاق ۲/۲۸ که می‌گوید وقتی آغشی<sup>۱</sup> برای پذیرش اسلام به مکه آمد به او گفتند محمد شراب را تحریم کرده، استفاده می‌شود که شراب در همان اوایل بعثت هم نوعی مذمت و حرمت داشته است.

### بدر الموعد

این غزوه به نام‌های بدر الآخره و بدر الثالثه نیز نامیده شده است. طبق وعدهٔ ابوسفیان در جنگ احد قرار شد قریش سال آینده در بدر با مسلمانان برخورد کنند. به روایت واقدي ۱/۳۸۴ ابوسفیان از رفتن به سرزمین بدر و جنگ با رسول خدا<sup>۹۱</sup> اکراه داشت. با این حال هر کس در مکه نزد او می‌آمد و آهنگ مدینه داشت در ظاهر به او می‌گفت: ما تصمیم داریم با سپاهی گران به جنگ محمد برویم. آنان وقتی وارد مدینه می‌شدند به مسلمانان می‌گفتند ما در حالی ابوسفیان را ترک کردیم که سرگرم جمع‌آوری سپاه بود. مسلمانان این مطلب را خوش نداشتند و از آن بیمناک بودند. نعیم بن مسعود اشجعی به مکه آمد، ابوسفیان با عده‌ای از سران قریش به دیدار او رفت و مشکل خود را با او در میان گذاشت. نعیم گفت آمدن من به مکه نیز جز برای این نبود که دیدم محمد و یارانش مشغول تهیه سلاح و اسب هستند. من از مدینه که بیرون آمدم شهر مانند دانه‌های انار پر از سپاه بود.

ابوسفیان گفت دوست ندارم محمد و یارانش به قصد جنگ بیرون بیایند و من خارج نشوم، زیرا در این صورت آنان جسور می‌شوند. پس ما بیست شتر برای تو جایزه تعیین می‌کنیم و آن‌ها را به دست سهیل بن عمرو می‌سپاریم به شرط آن که آنان را متفرق سازی. نعیم پذیرفت و شتابان راهی مدینه شد و سر خود را تراشید که حالت عمره‌گزاران را داشته باشد. او هنگامی به مدینه رسید که اصحاب رسول خدا در حال آماده شدن برای جنگ با مشرکان بودند. مسلمانان از او پرسیدند از ابوسفیان چه خبر؟ گفت درحالی او را ترک کردم که سپاهی گران برای جنگ با شما فراهم آورده بود. با تبلیغات او اوضاع طوری شد که بیم آن می‌رفت کسی در جنگ شرکت نکند.

پیامبر<sup>۹۲</sup> فرمود: «سوگند به آن که جانم در دست اوست هر آینه به جنگ خواهم رفت هر چند یک نفر با من خارج نشود». پرچم را به دست علی<sup>۷</sup> داد و با سپاه یک هزار و پانصد نفری با ده اسب راهی سرزمین بدصر شد. هشت شب منتظر ابوسفیان ماند. مسلمانان مقداری کالای تجاری که همراه داشتند فروختند و سپس به مدینه بازگشتند.

ابوسفیان به قریش گفت می‌دانید که ما نعیم بن مسعود را برای متفرق کردن یاران محمد فرستادیم ولی ما هم اکنون بیرون می‌رویم و یکی دو شب بعد بازمی‌گردیم. ابوسفیان با دو هزار نفر و پنجاه اسب حرکت کرد و تا نزدیک مرّ

الظهريان و يا عُسْفَان آمد. مَعْبَد بن ابی مَعْبَد خزاعی که آن سال در بازار بدر شرکت کرده بود نخستین کسی بود که اخبار بدرالموعود را به مکه برد. صفوان به ابوسفیان گفت: به خدا سوگند من تو را آن روز از وعده دادن بازداشتم و اکنون آنان بر ما جسور شدند و تصور می کنند به واسطه ضعف و ناتوانی است که از مقابله با آنان خودداری کردیم. از همین جا بود که قریش دوباره به چاره اندیشی و جمع اموال برای جنگ با پیامبر پرداختند و مقدمات جنگ خندق را فراهم کردند.

تخلف ابوسفیان از وعده ای که به پیامبر و مسلمانان داده بود موجب سرشکستگی و تضعیف او شد و در بین طوایف عرب انعکاس بدی داشت. شعرا خُلف وعده او را تقبیح کرده و به سرزنش وی پرداختند. کعب بن مالک گفت:

وَعَدْنَا أَبَاسُفِيَانَ بَدْرًا فَلَمْ نَجِدْ      لِمَوْعِدِهِ صِدْقًا وَ مَا كَانَ وَافِيًا

با ابوسفیان درباره حضور در بدر وعده گذاردیم ولی او را در وعده اش راستگو نیافتیم، او وفاکننده به وعده خود نیست.

### غزوه ذات الرقاع

ابن اسحاق ۲۱۳/۳ این غزوه را قبل از بدر الموعود آورده است. واقدي ۳۹۵/۱ از جابر نقل می کند که مردی مقداری کالا برای فروش به مدینه آورد. از او پرسیدند متاعت را از کدام ناحیه آورده ای؟ گفت از نجد آمدم و در آن جا گروهی از قبیله نَمِر و ثَعْلَب را دیدم که مردم را بر ضد شما جمع کرده اند. چون این گفتار به اطلاع رسول خدا رسید با چهارصد و یا به قولی هفتصد و یا هشتصد نفر از مدینه خارج شد. تا به محل آنان رسید ولی هیچ کس را در آن جا نیافت، زیرا اعراب به قله های کوه رفته بودند. لذا بدون درگیری به مدینه بازگشت.

### غزوه دومة الجندل

به گفته معجم ما استعجم ۵۶۴/۲ منطقه دُومَةُ الْجَنْدَل در حدود هشتاد فرسنگی شمال مدینه قرار دارد. در صدر اسلام در آن جا بازاری تجاری بزرگی بوده است. واقدي ۴۰۲/۱ درباره علت این جنگ گفته است: رسول خدا تصمیم گرفت به سرزمین های مرزی شام برود. به ایشان گفتند اگر به مرزهای شام نزدیک شوید مایه ترس قیصر خواهد شد. هم چنین خبر رسید گروه زیادی در دومة الجندل جمع شده اند و نسبت به تجار و بازرگانان ستم می کنند. گروهی از عرب نیز با آنان هماهنگ شده و قصد حمله به مدینه را دارند. پیامبر با هزار نفر از مسلمانان آهنگ دومة الجندل کرد. شب ها راه می پیمود و روزها خود را از انظار پنهان می داشت. به نزدیکی دومة الجندل که رسیدند معلوم شد دشمن از آن جا کوچیده است و مسلمانان جز بر گوسفندان و شهبانان ایشان دست نیافتند. اهل دومة الجندل نیز با اطلاع از ورود سپاه اسلام پراکنده شدند. پیامبر چند روزی در آن جا توقف نمود و دسته هایی به اطراف اعزام کرد.

مسعودی در التنبیه والاشراف / ۲۱۴ گوید: این نخستین جنگ با رومیان بود، زیرا اُکَیْدِر بن عبدالملک کُندی فرمانروای دومة الجندل بر کیش نصرانیت و فرمانبردار هرقل پادشاه روم بود و راه بر مسافران و بازرگانان مدینه می‌بست.

## خلاصه درس

غزوه حمراء الاسد: جنگ حمراء الاسد دنباله و ادامه جنگ احد به‌شمار می‌رود که در نتیجه آن مشرکان از ترس تعقیب مسلمانان شتابان گریختند.

سریه ابوسلمه، حادثه رجیع، حادثه بئر معونه نیز از اتفاقات این ایام است.

جنگ بنی‌نضیر: تاریخ جنگ بنی‌نضیر را عروۀ بن زبیر هفت ماه پس از جنگ احد دانسته ولی به نقل مشهور هفتم ربیع الاول سال چهارم هجرت بوده است. یهود بنی‌نضیر تصمیم به قتل پیامبر گرفتند که توطئه‌شان برملا شد و رسول خدا به جنگ آنان رفت و نهایتاً یهود بنی‌نضیر به خواسته پیامبر گردن نهادند و از مدینه بیرون رفتند.

یهودیان بنی‌نضیر کشاورز بودند و بیشتر اموال آنان نخلستان و زمین‌های زراعی بود و چون اموالشان بدون جنگ و درگیری به دست آمده بود فئ و از خالصه رسول خدا به حساب می‌آمد و متعلق به خود آن حضرت بود. پیامبر قسمتی از اموال آنان را بین مهاجران تقسیم کرد و به انصار جز دو نفر، سهل بن حنیف و ابودُجانه انصاری که نیازمند بودند به کس دیگر چیزی نداد. از همین زمان به بعد مهاجران کم‌کم از منازل انصار بیرون رفتند و زندگی مستقل تشکیل دادند. جنگ بنی‌نضیر دومین درگیری مسلمانان با یهود بود. اخراج بنی‌نضیر با توجه به قدرتی که در مدینه داشتند ضربه شکننده‌ای به یهودیان وارد آورد و برای منافقان و مشرکان نیز شکست غیر مستقیم به حساب می‌آمد، زیرا آنان امید زیادی به یهودیان داشتند. نوشته‌اند منافقان به شدت ناراحت و غمگین شدند

بدر الموعِد: این غزوه به نام‌های بدر الآخرة و بدر الثالثة نیز نامیده شده است. طبق وعده ابوسفیان در جنگ احد قرار شد قریش سال آینده در منطقه بدر با مسلمانان برخورد کنند. ابوسفیان از رفتن به سرزمین بدر و جنگ با رسول خدا اکراه داشت. اما سپاه اسلام به سرزمین بدر رفت و در آنجا هشت شب منتظر ابوسفیان ماند. مسلمانان مقداری کالای تجاری که همراه داشتند فروختند و سپس به مدینه بازگشتند. تخلف ابوسفیان از وعده‌ای که به پیامبر و مسلمانان داده بود موجب سرشکستگی و تضعیف او شد و در بین طوایف عرب برای وی انعکاس بدی داشت.

## خود آزمایی

۱. غزوه حمراء الاسد را توضیح دهید.

۲. سریه ابو سلمه را شرح دهید.

3. حادثه رجیع را توضیح دهید.
4. حادثه بئر معونه را شرح دهید.
5. نتایج جنگ بنی نضیر را بیان کنید.
6. کدام سوره از قرآن جنگ بنی نضیر را توضیح داده است؟
7. آیه چهل و سه سوره نساء درباره چه مطلبی است؟
8. نام‌های دیگر بدر الموعد چیست؟
9. ماجرای غزوات ذات الرقاع و دومة الجندل چه بود؟ به اختصار توضیح دهید.